

# STOP

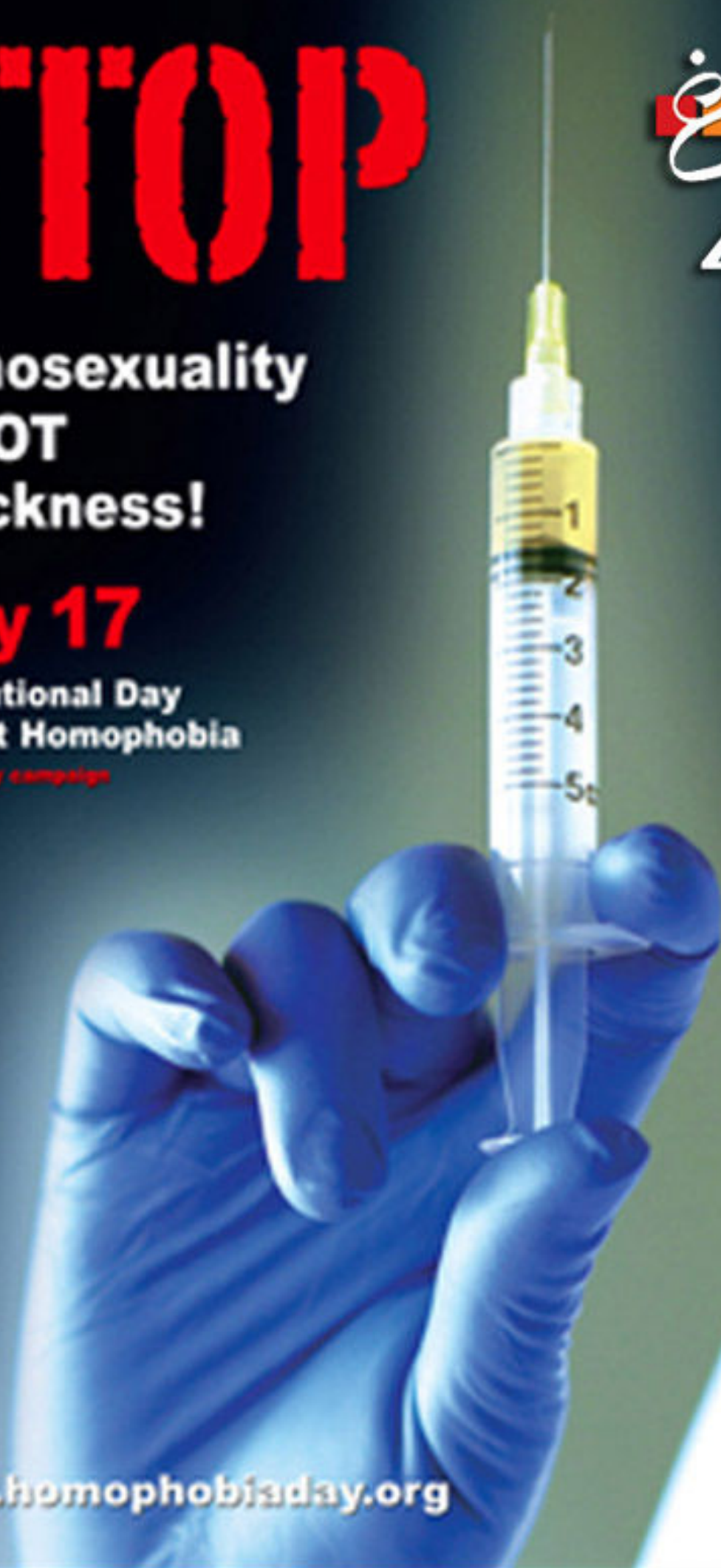
**Homosexuality  
is NOT  
a sickness!**

**May 17**

**International Day  
Against Homophobia**

*A day-by-day campaign*

چراغ  
40



[www.homophobiaaday.org](http://www.homophobiaaday.org)



|  |    |   |
|--|----|---|
| نشریه ی چراغ   | 2  | سخن سردبیر  |
| سال چهارم  | 6  | تصعیدزدایی از سوراخ کون، حمید پرنیان  |
| شماره ی چهل ام                                       | 9  | زمینه‌ساز مشکلات اجتماعی ایران، پدرسالاری است ، ساسان قهرمان                    |
| می 2008  | 14 | متن سخنرانی نماینده سازمان ایرکیو در مراسم اهدای جایزه ی فلیپا در نیویورک       |
| خرداد 87   | 17 | واقعیت های زندگی، کاترین ولین   |
|  | 21 | متن سخنرانی نماینده سازمان ایرکیو در نشست فیلادلفیا                             |
|  | 23 | باز هم در اصفهان  |
| صاحب امتیاز:   | 24 | داستان اخراج من از محل کار، سیامک   |
| سازمان دگرباشان جنسی ایرانی                          | 25 | من یک ترانس سکسوال هستم از ایران، وهرام   |
|  | 26 | گرایش جنسی – مفهومی گسترده ، کامیار مسافر                                       |
| مدیر مسئول:  | 28 | هایباستان .. هایباستان ... چه به سر تو آمد که فرزندان را آواره کردند؟!، وارانند |
| آرشام پارسی  | 30 | همجنس گرایی و غزل پست مدرن، سید مهدی موسوی                                      |
|  | 34 | دگرجنسگرایان دیروز همجنسبازان امروز و پدران و مادران فردا هستند، هیوا کردستانی  |
| سردبیر:  | 37 | دیالوگی با وارانند، علی صیامی   |
| ساقی قهرمان  | 39 | همجنس گرایی زنانه و معنای درون فرهنگی آن در زبان فارسی، سه‌پند شمس اسحاقی       |
|  | 41 | قانون جدید مجازات اسلامی  |
| نویسنده ی همکار:                                     | 44 | اولین ویلاگ دگرباشی که دیدم   |
| حمید توماج   | 49 | دو شعر از عبدی  |
|  | 50 | به نام آنکه احساس را آفرید  |
| طرح جلد:   | 52 | اطلاعاتی تکمیلی در ارتباط با روند پناهجویی در ترکیه، آرشام پارسی                |
| پوپک   | 53 | چاپار   |
|  | 54 | رسانه ها  |
| آدرس وب سایت:  | 55 | تماس  |
| <a href="http://www.cheraq.net">www.cheraq.net</a>   |    |   |
| آدرس پست الکترونیکی:                                 |    |   |
| <a href="mailto:editor@irqo.net">editor@irqo.net</a> |    |   |
| آدرس اشتراک:   |    |   |
| <a href="mailto:member@irqo.net">member@irqo.net</a> |    |   |

اول ماه مه، روز کارگر، هفدهم ماه مه، روز مقابله با همجنسگراستیزی، و آن یکی روز که روز زن است با تمام شغل های گوناگون اش، و روز کودک و روز خبرنگار و روز اقلیت های قومی و روز مقابله با قوم کشی و روز آزادی بیان، و روز های دانشجو و روز آزادی های مدنی، و روز حرمت آدمیزاد و چه فرقی می کند، سرتاسر سال 1387

در تداوم اعتراض روزافزون مردم به عملکرد بدنه ی حاکمیت در سلب حقوق مردم، مغتتم هستند، فرصت هستند

گزارشگر حقیقت ساده، منیره برادران، گزارشی از فجایع گروه قنات که در شهر جهرم و در سال های اول انقلاب واقع شد تهیه کرده که در سایت های خبری ایرانی خارج از ایران منتشر شد. در امکانی که ایجاد کرده است، سه نفر از شاهدان واقعه خاطرات خود را از قتل و مثله ی اعضا و هواداران سازمان ها و گروه های سیاسی در شهر جهرم تعریف می کنند. در ضمن این جنایت ها، که به نام مبارزه با "ضد انقلاب" انجام می شده، همجنسگرایان (دگرباشان جنسی که معمولا متعلق به هر بخش از جامعه ی دگرباشی جنسی که باشند، همجنسگرا خوانده می شوند، و در زمان وقع قتل ها، به قول شاهدان لواط کار نامیده شده اند) نیز به قتل رسیده اند. مصاحبه شوندهگان از قتل زنان کارگر جنسی، و افرادی که اختلال حواس داشته اند، و نیز کودکان، یاد کرده اند.

آنچه ضرورت توجه دارد تنها این نیست که جمهوری اسلامی از ابتدا صدای مخالفان خود را خفه می کرده و خود مخالفان را هم همراه صدایشان خفه می کرده است. این گناهی است که می شد به پای دیگر برندگان قدرت، یعنی هر گروهی که در آن مقطع توان آن را می یافت که انقلاب را به جیب بزند نیز نوشت. نظیر این گناه به پای برندگان قدرت تمام انقلاب های چپ و راست و میانه نوشته شده است، تاریخ شاهد است. آنچه ضرورت توجه دارد، به خصوص در شرایط امروز که کسان زیادی نگران بالا رفتن میزان خشونت در انتقاد از عملکرد رژیم اند، این است که این رژیم حتی کسانی را که نه تنها در صف مخالفانش نبودند، بلکه اصلا نمی دانستند صف مخالفان کدام طرف است را نیز به قتل رسانید. دگرباشان جنسی در سال های بعد از انقلاب، نه به دلیل مخالفت با رژیم و نه به خاطر مخالفت با مردم، تنها به دلیل هویت طبیعی خود، بودند متفاوت، که خللی در جامعه ی قانونی یا غیرقانونی پیرامون ایجاد نمی کرد، مورد خشونت قرار گرفتند. هنوز هم در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و در لایحه ی مجازات قدیم و جدید دلیل معقولی برای جرم شمرده شدن رابطه ی همجنسگرایانه ذکر نشده است.

مبارزه با خشونت دولت نسبت به مردم، و دقیقا مبارزه با خشونت بی دلیل نسبت به همجنسگرایان که سی سال است تبدیل به بندی از قانون اساسی شده، حالا بعد از سی سال که از مبارزات افت و خیز دار گروه های سیاسی نسل انقلاب کرده، و پیشروی روزافزون نسل های بعد از انقلاب و جنبش های اجتماعی شان می گذرد، اگر از جانب هدایت کنندگان این جنبش ها تبدیل به سرفصل یک مبارزه نشود، اگر در رأس برنامه ی هدایت کنندگان جنبش های اجتماعی جا نگیرد و تأکید نشود که از جرم-انگاشته های بی اساس این دولت، در برنامه ی پیشنهادی این جنبش ها برای ساختار اجتماعی آینده ای که به دست آن ها احتمالا اتفاق خواهد افتاد، جرم زدایی شده و همجنسگرایان خواهند توانست در کنار دیگر افراد جامعه از حق حیات انسانی و مزایای زندگی اجتماعی و حقوق شهروندی برخوردار شوند، تفاوت خود با دست در کاران رژیم فعلی و عوامل مجری قتل مردم عادی را در کجای اساسنامه های خود معلوم خواهند کرد؟ آیا همه ی کسانی که برای حقوق سیاسی و اجتماعی و شهروندی مردم ایران پرچمی را در نظر گرفته اند، جرم زدایی از همجنسگرایی را در برنامه ی کار خود دارند؟



در پیشواز روز جهانی مقابله با همجنسگراستیزی، جهانگیر شیرازی در مقاله ای با نام "عشق و نفرت همزمان چپ ها و همجنسگرایان نسبت به هم"، مختصری نیز از تاریخچه ی مبارزات همجنسگرایان در ایران معاصر را شمرده و پیشنهاد کرده است فعالان جنبش همجنسگرایی و فعالان چپ نگاهی به مبارزات هم بیندازند و گاهی با هم همراهی کنند و در روزهای خاص به هم تبریک بگویند.

برای جامعه ی دگرباشی جنسی ایرانی، که به نوشته ی نویسنده ی مقاله ی یاد شده، در تمام لایه های جامعه حضور دارد، چپ چه فرقی دارد با راست؟ تفاوت چپ ها با راست ها، برای جامعه ی وسیع دگرباشی جنسی، تنها در برنامه های پیشنهادی این جریان های فکری و در مشی عملی

سازمان ها و تشکل های سیاسی و اجتماعی است در زمینه های سیاسی و اجتماعی و حقوق شهروندی است.

موضع سازمان های گوناگون چپ در ارتباط با جرم زدایی از همجنسگرایی چیست؟ این موضع گیری تا چه حد از اساسنامه های احتمالی فرا رفته و به مشی عملی طیف چپ نشت کرده است؟ آیا ما باید کنار خواهران و برادران و رفیقانی که شاید به حکم قانون اساسی فعلی یا آینده، ما را منزوی کنند یا اعدام کنند همینجور بایستیم و روزهای خاص را بهشان تبریک بگوییم؟ یا معقول تر آن است که اول از نیت شان پرس و جو کنیم؟ امروز گروه های سیاسی جسورترین آرمان های خود را در مقابله با رژیم فعلی به زبان و به کیبورد (ازهمزاد) می آورند؛ تعیین موضع در برابر جرم- انگاری همجنسگرایی در قانون، جسارت فوق تصویری نمی خواهد. حتی اگر نیاز به جسارت فوق تصور باشد، دفاع از حقوق انسانی و اجتماعی و سیاسی مردم جزو اصولی است که معمولا جنبش های سیاسی و اجتماعی علاقمندند در راهش از جسارت های فوق تصور خود مایه بگذارند. این یک واقعیت است که همجنسگراستیزی ریشه در فرهنگ معاصر ما دارد اما با حذف مجازات اعدام همجنسگرایان از قانون اساسی، امکان روشنگری و کمک به درک بهتر مردم از دگرباشی جنسی میسر خواهد شد و خانواده ها امکان خواهند یافت بدون ترس از دست دادن فرزندان خود در چاه مجازات اسلامی، با ترس خود از همجنسگرایی کنار بیایند و این ترس را به کمک مطالب آموزشی و حمایت رسانه های عمومی از خود دور کنند. آموزش مردم برای درک و پذیرش دگرباشی جنسی در صورت حمایت دولتی از حقوق اقلیت های جنسی، ممکن و آسان است.

اما خوانش من از متن مقاله ی جهانگیر شیرازی، جدا از یک تفاوت نگاه به مسیر هماهنگی ها میان جامعه ی دگرباشی و جنبش های اجتماعی، که شاید با شناخت بیشتر من از جنبش چپ و طیف وسیع آن در داخل ایران امروز، به تفاهم نگاه تبدیل شود، به برداشت دیگری هم می رسد و احتمال یک واقعیت تلخ را می دهد که وحشیانه امیدوارم اشتباه باشد. آیا جهانگیر شیرازی که خبر از دست آوردهای فعالان جامعه ی همجنسگرایی در ایران معاصر را می دهد، دوست ندارد بداند یکی از دست آوردهای همین جامعه شخصی است به نام آرشام پارسی، و یکی از دست آوردهای این شخص، تشکلی است به نام سازمان دگرباشان جنسی ایرانی و یکی از دست آوردهای این سازمان، شورایی است متشکل از افرادی که به دلیل عملکرد لازم و با ارزششان تا به امروز، شایسته نیست مورد انکار قرار بگیرند؟ تأمین حمایت سازمان های مؤثر حقوق بشری از حقوق سلب شده ی دگرباشان جنسی ایرانی و کوتاه کردن مسیر پناهجویان دگرباش تا کشورهای امن، یکی دیگر از دست آوردهای همین فعالان جامعه ی دگرباشی جنسی است که در چارچوب سازمانی کار می کنند که از یاد نویسنده ی مقاله رفته است و یا .

آیا نام نبردن از سازمان دگرباشان جنسی ایرانی، در جایی که مبارزات اجتماعی فعالان همجنسگرا یادآوری می شود، نشانه ی اکراه از تصدیق حضور یک تشکل سازمان یافته ی جامعه ی دگرباشی جنسی ایرانی نیست؟ این اکراه، شباهتی به اکراهی که مسئولان دولتی نسبت به حضور و فعالیت های دگرباشان نشان می دهند، ندارد؟ با تأکید بر پوزش از جهانگیر شیرازی که مقالات متعددی در صفحات اینترنت از منابع با ارزش توضیح و تحلیل همجنسگرایی است، آیا "ما در ایران همجنسگرا نداریم" می تواند شباهتی مختصر به "ما سازمان دگرباشان جنسی ایرانی نداریم"، داشته باشد؟ انکار این حضور، که توان اش را به طور مشخص برای بهبود وضعیت اجتماعی دگرباشان جنسی ایرانی، کمک به پناهندگان دگرباش جنسی ایرانی، و جرم زدایی از همجنسگرایی صرف می کند، انکار حضور بخشی از جامعه ی دگرباشی که به حضور این سازمان نیاز دارد و تا امروز کنار سازمان ایستاده است و ضرورت وجود این سازمان را درک کرده است و به این سازمان راه نشان داده است و زحمت انتقاد از این سازمان را به خود داده است و از موفقیت هایش شاد شده است، و به پیشروی آن دل بسته است، نیست؟ آیا ممکن است هوموفوبیا، در داخل جامعه ی دگرباشی خود را به این شکل نیز نشان بدهد؟

آیا امکان این هست که در پیشواز روز مقابله با همجنسگراستیزی، از جهانگیر شیرازی دعوت کنیم با سازمان دگرباشان جنسی ایرانی آشنا شود و ما را در جمع خود و خود را در جمع ما در چراغ بپذیرد؟ من امیدوارم نوشته ها و نقطه نظرهای شما، آقای جهانگیر شیرازی، و دیگر نویسندگان و فعالان جامعه ی همجنسگرایی که بنا بر سابقه در شمار پیش کسوت های این جامعه و از تحلیل گران این جامعه اید، و راهکارهای پیشنهادی در تعیین مسیر اجتماعی همجنسگرایان ایرانی را در چراغ گرامی بداریم و برای خوانندگان چراغ منتشر کنیم

با احترام

ساقی قهرمان

هم سرشت، در بیست و پنجم اسفند 1384 نوشته است:

### مرگ بر آزادی؟

هم سرشتان من  
 که با دردی شیرین هم سرشت شده اند  
 روزها را  
 با دل هره  
 شب می کنند  
 آنها در بیم خبری هستند  
 که روزی  
 در روزنامه ها خواهند دید  
 کابوس این خیر  
 دل هایشان را  
 می لرزاند  
 آنها می ترسند  
 یک روز  
 از خواب  
 بیدار شوند  
 روزنامه ها را باز کنند  
 و  
 خبری را در آن ببینند  
 که  
 همیشه از دیدن آن وحشت دارند  
 اگر چنین شود  
 آنوقت دیگر  
 چگونه ققنوس را  
 از زیر  
 خاکستر تبعیض و تحقیر  
 به پرواز در آورند  
 و برترین عشق را  
 چگونه عاشق ترین باشند  
 وقتی که عشق آنها  
 در کوره ی ظلم جامعه

سرخ تر سوزنده تر

ناب تر

می شود

چگونه نترسند

اگر این خبر روزی

در روزنامه ها باشد

## همجنسگرایی آزاد شد

### این بار شما هم اعلامیه ی جهانی حقوق بشر را امضا کنید

دسامبر سال 2008 شصتمین سالگرد امضای اعلامیه جهانی حقوق بشر توسط اعضای سازمان ملل متحد است. بسیاری از سرشناسان و مدافعان حقوق بشر مانند نلسون ماندلا، دزموند توتو، الا بات، گروو برونتلند، لاکدر براهیمی، فرناندو اچ کاردوسوف، جیمی کارتر، کوفی عنان، گراسا ماهر، ماری رابینسون، محمد یونس، آنگ سان سو کی کمپینی راه انداخته اند به نام "هر یک بشر حق دارد" آنها مایل هستند که امسال اعلامیه جهانی حقوق بشر توسط مردم به امضا برسد. لطفا برای امضای اعلامیه جهانی حقوق بشر به این آدرس مراجعه کنید.

[http://www.everyhumanhasrights.org/sign\\_up](http://www.everyhumanhasrights.org/sign_up)

سعی کنید حتی اگر خارج از ایران زندگی می کنید کشور خودتان را ایران بزنید

## تعریف

سوراخ کون، هم برای مرد و هم برای زن، یعنی برای دگرجنسگرایی، ابژه ای است که کارکرد و نقش جنسی ندارد و تنها پشت درهای بسته می توان از آن برای بیرون راندن مدفوع بهره گرفت. پس از مرحله ی مقعدی، همچنان که با دستمال یا آب، سوراخ کون را پاک می کنیم، کارکرد جنسی آن را نیز پاک کنیم؛ باید خیلی زود مرحله ی مقعدی را پشت سر گذاشت و به مرحله ی آلتی (شما بخوانید فالوسی) درآمد. اما همین گفتمان می گوید همجنسگرایان نتوانستند خود را از این مرحله بیرون بکشند و در آنجا مانده اند و تثبیت شده اند. ایشان نتوانستند به راه هایی دست یابند که دیگرانی که به مرحله ی آلتی رسیده اند دست یافته اند. این می شود که همجنسگرایان نمی توانند از آلت جنسی خویش بهره ی جنسی ببرند، چرا که ایشان از راه دیگری می روند؛ ایشان به همان بهره ی اندک و ابتدایی ای که سوراخ کون بدیشان ارزانی می کند خشنودند. هنگامی که گفتمان دگرجنسگرایی، از سوراخ کون جنسی زدایی می کند، آن را به ارگانی بدل می سازد که تنها درخور دفع مدفوع است. کارکرد دفع مدفوعی، از سوراخ کون ارگانی می سازد که کاملا شخصی است و نمی تواند وارد حیطه ی عمومی شود؛ سوراخ کون ارگانی نیست که جنسی باشد. و هنگامی که همجنسگرایان از این ارگان نا جنسی بهره ی جنسی می برند، کارکرد جنسی پیش از تصعید را زنده می سازند، آن را وارد رابطه ی جنسی ای می سازند که فقط آلت های جنسی، تعیین کننده و تعریف کننده ی آن رابطه اند؛ یعنی با حضور هر دوی آنهاست که رابطه «شکل» می گیرد و «رابطه ی جنسی» می شود.

چالشی که همجنسگرایی با دادن کارکرد جنسی به سوراخ کون بر می انگیزد، نه تنها دگرجنسگرایی را به لرزه می اندازد، که دامن ذهن خود همجنسگرایان را نیز می گیرد؛ «چون کارکردهای این ارگان حقیقتا شخصی است، چون این کارکردها به شکل گیری شخص تعلق دارند، سوراخ کون شخصی شدن خودش را بیان می کند. ... در واقع، عملی همچون تصعید، سوراخ کون را وا می دارد تا در کنار دیگر ارگان ها بی همتا باشد. ... اگرچه کارکرد میلی سوراخ کون به همجنسگرایان محدود نیست، [اما] دست کم در میان ایشان اولویت دارد. فقط همجنسگرایان هستند که کاربرد لیبیدویی این منطقه [از تن] را پابرجا می سازند. ... با احیای کارکرد میلی سوراخ کون، میل همجنسگرایی با تصعید مقعدی در می افتد. امورجنسی مقعدی ما در میانه ی نجوای ذهن درباره ی حیطه ی متعالی و دون سوراخ کون، زندانی است.» (Hocquenghem, *Homosexual Desire*)

آنگاه فالوس تنها و کانونی ترین بخش تن می شود که کارکرد جنسی و میل را به دوش می کشد. فالوس که به حوزه ی عمومی، و در نتیجه به حوزه ی سیاسی، تعلق دارد، به جای سوراخ کون که سراسر به حوزه ی شخصی تعلق دارد، دارای قدرت است؛ فالوس-دار می تواند بگاید، فرو کند، تصاحب کند؛ «آن چنان که جامعه بر محوریت رهبرش متمرکز می شود تن نیز بر محوریت فالوس متمرکز می شود. کسانی که فالوس ندارند، و کسانی که فرمان می برند، سوژه ای برای حکمفرمایی فالوس هستند» (Hocquenghem, *Homosexual Desire*).

با توضیحات کسل کننده ای که در بالا گفته شد، گفتگوی آرشام پارسی با بابک سلیمی زاده (چراغ، ش 39، ص 5) را دست آویزی می سازم برای پیش کشیدن فهم نادرستی که همجنسگرایان و دگرجنسگرایان از همجنسگرایی دارند. امید است این بررسی روشنگر دیدگاهی باشد که تحلیل گران مسائل سیاسی جنبش ها می توانند از کارشویه ی خود همجنسگرایی داشته باشند.

دخول، در آن گفتگو، عامل جداکننده ی دگرجنسگرایی از همجنسگرایی دانسته شده است، و از آن به توضیح و تعریف همجنسگرایی رفته است. این جداکننده، به فالوس نقش مرکزی می دهد و همجنسگرایی را از فالوس – که نماد قدرت نرینه است – پاک می سازد. فالوس در گفتمان های جنسی، و بیشتر در گفتمان هایی که گمان می شود نا جنسی هستند، عنصر تعریف کننده و جهت دهنده ای است. هنگامی که بود آن (ترس از اختگی) و نبود آن (حسادت قضیب) از کودکی همراه ماست، پس در دوران هویت یابی و کنش آگاهانه ی جنسی نیز در ناخودآگاه ما هنوز هست و باز نقشی کانونی بر دوش دارد.

هنگامی که فالوس، به جای سوراخ کون، در مرکز واکاوی سلیمی زاده از خانواده، همجنسگرایی، سرمایه داری، دگرجنسگرایی، جنسیت، اقلیت، می نشیند، آن گاه تنها لژیونیسیم است که برای واکاوی او «عالی» می شود؛ دو تنی که فالوس ندارند و از «برخورد کون شان» (و نه سوراخ کون شان) جرقه های میل پدید می آید.

همجنسگرایی مردانه برای لحظه ای نیاز دارد خود را از همجنسگرایی زنانه جدا سازد تا بتواند ستم هایی که بابت مرد بودن اش متحمل می شود را به خوبی توضیح دهد. ستم هایی که دوبرابر است؛ گمان می رود که زنان همجنسگرا، هم به خاطر زن بودن شان و هم به خاطر همجنسگرا بودن شان، دو تا ستم می بینند، در حالی که مردان همجنسگرا، تنها به خاطر همجنسگرا بودن شان است که ستم دیده به شمار می روند. هنگامی که لژیون ها می گویند ما «زن» نیستیم، پس «مرد» را ویران می کنند چراکه تمام سبب وجود «مرد» بر وجود «زن» استوار است ( Monique Wittig, *The Straight Mind*). ایشان نه فالوس (جنگ افزار جامعه ی دگرجنسگرا و ابزاری برای ستمگری) دارند و نه با فالوس کاری دارند (چون دو سوی رابطه «نا-زن و نا-مردی» (Monique Wittig, *The Straight Mind*) وجود دارد که «مرد» را، «زن» را، «دگرجنسگرایی» را ویران کرده است). در رابطه ی همجنسگرایی زنانه، سوراخ کون دست نخورده می ماند و همچنان کارکرد دفع مدفوعی دارد، چرا که فالوسی وجود ندارد پس سوراخ کون هم کارکرد لذت جنسی ندارد. اما با نگاهی به رابطه ی جنسی همجنسگرایی مردانه، در می یابیم که این «مرد» (که فالوس-دار است) در رابطه ای گرفتار است که نه تنها نمی تواند «مرد» را ویران کند بلکه با مرد دیگری طرف است که فالوس-دار است و وی را به همآوردی «فالوسی» فرا می خواند؛ پس، دگرجنسگرایی همچنان استوار است و ستم های خویش را روا می دارد. مرد همجنسگرا، اگر می خواهد از سوراخ کون خویش لذت جنسی ببرد باید از قدرتی که فالوس به وی می دهد خلع شود و زیر سلطه ی مردی رود که حامل قدرت فالوس است. یعنی، سوراخ کون از کارکرد دفع مدفوعی اش می افتد و به ارگانی بدل می شود که پذیرای کامل قدرت سلطه گر فالوس است. این سلطه پذیری با همان سلطه پذیری ای که در رابطه ی دگرجنسگرایی بر زن پنداشته می شود برابر نیست؛ همجنسگرا، در رابطه ی جنسی مقعدی، از سوی کسی که فالوس را به کار می برد چیزی پایین تر از زن پنداشته می شود؛ مرد همجنسگرا به سبب فالوس دار بودن اش، در آن رابطه ی جنسی، به جنگی فراخوانده می شود که نخست باید فالوس اش را خلع کند، کنار بگذارد، و به استیلا ی فالوس دگرجنسگرا تن دهد. یعنی از دیدگاه دگرجنسگرایی، نخست از مرد بودن سقوط می کند و دوم زیر سلطه ی جنسی دگرجنسگرا می رود. وقتی می گوئیم همجنسگرای مرد، در رابطه ی جنسی مقعدی، نمی تواند مقوله ی «مرد» را ویران کند، وقتی که می گوئیم وی به «مرد» نیرو می رساند و آن را دوباره نیرو می دهد، اشاره داریم به رابطه ی نابرابر و ستمگرانه ای که دگرجنسگرایی بر همجنسگرایی مردانه تحمیل می کند. اما همجنسگرا، از یک سو، «مرد» را پابرجا تر می سازد و از سوی دیگر خودش ابژه ی ستم این مقوله می گردد. با نگاهی کوتاه به تاریخ همجنسگراستیزی (homophobia) می توان نمودهای این سلطه و ستم را دید. چه بسیار مردان همجنسگرایی که در جامعه ی دگرجنسگرایی، از همین رو، مورد تهاجم و ستم قرار گرفته اند؛ اما اگر گفتمان دانش دگرجنسگرا می خواست برای سوراخ کون کارکرد جنسی در نظر گیرد و اگر سوراخ کون این همه تصعید نمی شد هیچ یک از این رخدادها همجنسگراستیزانه پیش نمی آمد، هیچ همجنسگرایی برای داشتن رابطه ی جنسی در خطر نمی بود، و هیچ همجنسگرایی از این که میل خویش را ارضا کند به حاشیه رانده نمی شد و برای به مرکز آمدن هویت خویش را پنهان نمی کرد.

## راهبردها

«صدا نزدن قدرت»، «تسخیر موقعیت ها»، «جور شدن با ماشین بزرگ انقلابی و میل گر» «آلودگی»، و «ماشین بزرگ حامل ابژه های آلوده کننده» راهبردهایی است که در آن گفتگو و بی گمان در گفتمان های جنبش دانشجویی پیشنهاد شده و می شود. اگر تعریف تلویحی ای که در آن گفتگو از همجنسگرایی شد را در نظر بگیریم باید به این راهبردها نگاهی تازه بیاندازیم. البته، ناگفته نمی گذارم که این گفتگو، پیشگام پیش کشیدن مباحث مربوط به راهبردهای سیاسی جنبش همجنسگرایی بود که بی گمان، پیشتر، جایی در چراغ نداشت. این رخداد را باید تاریخ گذاری کرد.

هنگامی که همجنسگرایی را برکنار از دخول (یعنی همان سوراخ کون از تصعید درآمده و «تصعیدزدایی شده») بدانیم آنگاه جور شدن آن [همجنسگرایی] با ماشین بزرگ انقلابی و میل گر به آسودگی انجام می گیرد، اما وقتی همجنسگرایی بخواهد از سوراخ کون اش بهره ی جنسی



ببرد نه با تعريف ايشان جور در مي آيد و نه در آن ماشين جاى دارد؛ هر خرده ماشيني كه مي پندارد در همجنسگرايي نبايد دخول باشد ما را از ماشين پرت مي كند بيرون؛ همان جنگ فالوس ها.

اما پيشنهاد من اين است كه اين ماشين بزرگ بايد درباره ي شيوه ي انديشيدن اش به روي همجنسگرايي بازاندوشي كند تا بتواند آلودگي آلوده اي كه تك تك همجنسگرايان دارند را با خود همراه كند. اگر چنين نكند نه تنها ادامه ي همان ستمى است كه روا داشته شده است بلكه يكي از چرخ هاى آن ماشين بزرگ هم نخواهد چرخيد. جنبش همجنسگرايي، با ظرفيت سياسى اى كه دارد مي تواند در گفتمان هاى سياسى ديگر جنبش ها نقش بزرگى داشته باشد. همچنان كه اين اهميت بابك سليمي زاده را واداشت تا با چراغ گفتگو داشته باشد؛ بابك در تسخير موقعيت چراغ كامياب بود.

اما به چيزى كه مي انديشيم اين است كه چه چيز جنبش دانشجويى را وا مي دارد تا موقعيت ها را به سادگى و بى هيچ ترسى تسخير كند اما همجنسگرايان نمى توانند چنين كنند. كنش همجنسگرايي، در قانون ما، و در ذهنيت افراد جامعه، با مجازات مرگ همراه است؛ مجازاتى كه دانشجو را تهديد نمى كند. اگرچه مي پذيريم دولت جمهورى اسلامى خودش را فراقانون مي پندارد، اما بايد بدانيم كه قربانيان جنبش همجنسگرايي دار را مشروع تر بر گردن خود احساس مي كنند تا قربانيان جنبش دانشجويى. چگونه مي شود از چيزى سخن گفت كه گفتن اش مرگ به همراه دارد؛ ما مي گوئيم خواسته هاى مان را به پدر-دولت نمى گوئيم، اما پدر-دولت مي تواند خواسته هاى اش را در قالب قانون به ما بگويد. ما هر چه قدر هم كه آلوده ي آلوده باشيم، هر چه قدر كه بيشتر از ديگر جنبش ها آلوده باشيم و امكان تسخير بيشترى داشته باشيم، در همان حال هم بيشتر در معرض كنترل هستيم؛ ما ابژه هاى آلوده ي آلوده بيشتر از ديگر ابژه ها در كنترل و خطر مرگ هستيم. ... شايد چاره اى نداشته باشيم كه نخست از زير اين كنترل مرگ آور به در آييم و سپس موقعيت ها را به همان سادگى كه دانشجويان، كارگران، زنان، يهوديان تسخير مي كنند تسخير كنيم.

## پرسش

با نامى كه به اين نوشته داده ام، نمى خواهم گفتگوشونده را دست بياندازم يا كه «مهمان را برنجانم». هنگامى كه سليمي زاده خود را همجنسگرايي مى داند كه به زبان همجنسگرايي سخن مى گويد، تصعيدزدايي از سوراخ كون وي را با همان ضرورتى ديدم كه تك تك همجنسگرايان را بر آن مى دارد تا از سوراخ كون خويش تصعيدزدايي كنند.

با تكيه به داده هاىي كه در جان و در جسم يك همجنسگراى مرد فرو مى نشيند، من، كه به لطف اين داده ها نفس را اينگونه مى كشم كه مى كشم مى گويم كه بهره وري از لذت تداخل مردانه با بهره وري قدرت مرددگرنسگرا، ربط ندارد. ما مى خواهيم دگرنسگرايي را ويران كنيم، مى خواهيم ستم را ويران كنيم. آيا بايد از سوراخ كون مان بهره ي جنسى نبريم؟ اين ستم از سوراخ كون ما نمى گذرد، اما احتمال اين هست كه از رشته اى كه ناآلوده ها دور گردن ما مى اندازند بگذرد. اين دانسته را بر اساس تجربه به روند آلودگى اضافه مى كنم.

آيا ستمى كه بر ما مى رود پيامد بدفهمى نا-همجنسگرايان از همجنسگرايي مردانه نيست؟ شما نياز داريد به روي نگاه تان به همجنسگرايي بازاندوشي كنيد؛ شما نياز داريد صداى ما را در آن ماشين بزرگ به گوش خود برسانيد.

در نظام‌هایی که بر پایه‌ی دموکراسی اداره می‌شوند، احزاب و دولت‌ها باید بتوانند نظر مردم را به برنامه‌های خود جلب کنند و به آن نیز پاسخگو باشند. برعکس، در نظام‌های دیکتاتوری، دولت‌ها به خواست و دستور «شخص اول» مملکت تشکیل می‌شوند تا منافع او و وابستگان به حزب یا فشر حاکم را تأمین کنند. دیکتاتورها اغلب به هم شبیه‌اند و روش‌های مشابهی را برای فریب یا سرکوب مردم و جهان به کار می‌گیرند. جمهوری اسلامی ایران، اگرچه به روشنی در گروه کشورهای دموکرات قرار نمی‌گیرد، اما به سادگی هم با معیارهای نظام‌های دیکتاتوری کامل نمی‌توان به ارزیابی وضعیت آن نشست. نظام حاکم بر ایران، زاده‌ی یک انقلاب مردمی ضداستبدادی است و هنوز هم پس از بیست و هفت سال، حضور گسترده و آگاهانه‌ی مردم در صحنه‌ی فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی، تناقضات زیادی را در آن دامن می‌زند. در این جامعه، از نظر فرهنگی و اقتصادی ما شاهد حضور همزمان تفکرات و مناسبات پیشامدرن، مدرن و پسا مدرن هستیم؛ و از نظر سیاسی نیز در برزخی میان دیکتاتوری مطلق و تأثیر مردم بر حکومت ایستاده‌ایم. در همین چارچوب، باید



توجه داشت که تسلط فرهنگ «پدرسالار - مردسالار» در جامعه نه تنها بی‌ارتباط با نظام حکومتی آن نیست، که در برخی زمینه‌ها تغذیه کننده و همراه آن نیز هست. بر همین مبنا، مشکلات اجتماعی ایران را می‌توان از دو زاویه بررسی کرد: فرهنگ و باورهای سنتی، و ناکارآمدی نظام حاکم. این مقاله توجه خود را بیشتر به مورد دوم معطوف کرده است.

ساختار پدرسالار و مردسالار فرهنگی جامعه، همواره زمینه‌ساز اصلی تولید، تحکیم و بازتولید «اقتدار مرد» در حوزه‌ی زندگی خصوصی؛ و اقتدار «رهبر- حکومت» در حوزه‌ی زندگی اجتماعی بوده است. ورود عناصر مدرنیته به ایران که در نیمه‌ی اول قرن بیستم و در همراهی با ساختار سرمایه‌داری صورت گرفت، با چنین فرهنگ و ساختاری در تعارض بود. دموکراسی و برابری اجتماعی - اقتصادی لازمه‌ی تحکیم و گسترش سرمایه‌داری صنعتی در دوران حکومت شاه بود. اما نه ساختار سنتی جامعه تغییر سریع را برمی‌تافت، نه رژیم پهلوی تمایلی به برقراری دموکراسی واقعی در کشور داشت. با سرنگونی رژیم شاه و استقرار جمهوری اسلامی، سرمایه‌داری صنعتی وابسته و نوپای ایران هم با سرعت جای خود را به سرمایه‌داری تجاری و سلطه‌ی «بازار سنتی» در اقتصاد و سیاست داد. این ساختار، اگرچه با فرهنگ سنتی (پدرسالار- مردسالار) دارای پیوندهای درونی و دیرپاست، اما با شرایط مادی جامعه‌ی امروز ایران هماهنگی ندارد و بخش بزرگی از مشکلات اجتماعی و بحران کنونی کشور هم ناشی از همین ناهماهنگی است. در دوران رژیم گذشته، تغییر قوانین (مثلاً قوانین مربوط به خانواده) زمینه‌های تغییر در تفکر سنتی را هم پدید می‌آورد. در حالی‌که در جمهوری اسلامی، فرهنگ و ایدئولوژی اقتدارگرا با تدوین و تصویب قوانین مورد پسند خود، تبعیض و اعمال خشونت را چه در حوزه‌ی خانه و چه در سطح جامعه تحکیم می‌کند. جمهوری اسلامی، در حالی‌که در سطح جهان و روابط سیاسی و اقتصادی و برنامه‌ریزی‌های توسعه ناچار به جانب مدرنیته شدن سوق داده می‌شود، در سطح داخلی و در مقابل نیازهای مردم خود مقاومت می‌ورزد. مواد درسی آموزش رسمی، تبلیغات دولتی، رسانه‌های وابسته، نهادهای مداخله‌گری چون کمیته‌های «امر به معروف و نهی از منکر»، قوه‌ی قضاییه و... در هماهنگی با یکدیگر در جهت تثبیت همان ساختار «پدرسالار - مردسالار» عمل می‌کنند. در چنین زمینه‌ای، مناسبات «فرادست- فرودست» در خانواده و بین زنان و مردان، ریشه و آینه‌ی نابرابری‌های بزرگ اجتماعی در حوزه‌ی عمومی است و چنانچه از بنیاد نقد و حل نشود، تغییر مثبت مهمی هم در جامعه اتفاق نخواهد افتاد. ساختار «پدرسالار» نه در خانه و خانواده، و نه در سطح جامعه نقد و تنوع آرا را تحمل نمی‌کند و در برابر تغییر مقاوم است. همین امر از یک سو راه گسترش فساد، سوء استفاده از قدرت و بی‌توجهی به مشکلات «زیردستان» را باز می‌کند، و از سوی دیگر راه را بر نقد و افشاگری و مبارزه با قدرت می‌بندد. اما اساس حرکت انقلابی مردم «نیاز به تغییر» بود، و احتیاج حکومت اسلامی به «حضور

مردم در صحنه» برای کسب مشروعیت سیاسی، موجد تناقضی است که هم مردم، هم حکومت را در برزخ بحرانی کنونی نگه داشته است. جنگ هشت‌ساله میان عراق و ایران به بحران‌ها و مشکلات اجتماعی ایران دامنه‌ای کم‌سابقه بخشید. صدها شهر و روستا با خاک یکسان شد و ده‌ها مرکز بزرگ و کوچک تولید صنعتی، بیمارستان، پل، مزرعه و منابع طبیعی و زیرزمینی نابود شد. سیاست لوجوانه و جنگ‌طلبانه‌ی سران رژیم در آن مقطع از یک سو باعث ادامه‌ی بیهوده‌ی جنگ پس از سال سوم (که دو کشور به مرزهای اصلی خود بازگشته بودند) شد، و از سوی دیگر، غرامت جنگی‌ای را که سران کشورهای عربی حاضر شده بودند به جای صدام حسین به ایران بپردازند، از دست داد. اما گذشته از آسیب‌های طبیعی، صنعتی و اقتصادی و تأثیر مخرب عوامل شیمیایی، آسیب اجتماعی و انسانی جنگ نیز تأثیر مخرب بی‌بدیلی بر ایران نهاد. گذشته از صدها هزار کشته و تأثیر روانی آن، جامعه‌ی عزادار ایران وارث صدها هزار معلول، کودک بی‌سرپرست و خانواده‌ی آواره شد. گرانی، بیکاری و فقر عمومی، نصیب مردم از جنگ، و سودهای کلان ناشی از احتکار و تجارت جنگی نصیب وابستگان به حکومت بود. تیتیر مقاله‌ای در «کیهان سال» سال 66، جلد اول، در گزارشی در پیوند با معلولین چنین است: «چرخ‌های تعاونی تولید وسایل توان‌بخشی معلولین بی‌وقفه در روند جنگ فعالیت می‌کنند». در نتیجه‌ی جنگ، تعداد بیشمار جوان معلول دچار ناتوانی‌های جسمانی شدند و تعداد بیشمار دیگری نیز تعادل روانی خود را از دست دادند. تیتیر درشت مقاله‌ی دیگری در همین نشریه می‌گوید: «هزاران معلول و نیازمند، به خدمات مرکز حمایتی و توانبخشی سازمان بهزیستی چشم امید دوخته‌اند.» اما بخش اعظم مقاله و عکس اصلی، حکایت از «برگزاری مسابقات حفظ و قرائت قرآن توسط نابینایان» دارد. جامعه‌ی ایران، نسلی از نیروی جوان و پرتوان خود را یا در زندان‌ها از دست داد، یا در جبهه‌های جنگ، معلولین، بازماندگان جنگ، بازماندگان زندانیان و اعدام‌شدگان، کودکان یتیم، و مردم آواره انتظار برخورد سریع و صحیح از حکومتی را داشتند که با ادعای «حمایت از مستضعفان» کمترین توجه را به این فشر از جامعه داشت. جوانانی که در جبهه پیر شده بودند و سلامت جسمانی و روانی خود را از دست داده بودند، با بازگشت از جبهه‌ها به شهرها، با واقعیتی تلخ روبرو شدند: سلطه‌ی غارتگران و سودجویان بر اقتصاد، سیاست، و فرهنگ جامعه. دوران «سازندگی» پس از جنگ، در واقع دوران انهدام اقتصاد به صورتی دیگر بود؛ و بیکاری، نبود امکانات بهداشتی و درمانی، فقر و فساد، جبهه‌ای دیگر.

محمود احمدی‌نژاد، با وعده‌ی بهبود بخشیدن به وضع فلاکت‌بار معیشتی مردم و مبارزه با فساد گسترده‌ی اجتماعی، کاندیدای رقیب خود، هاشمی رفسنجانی را پشت سر گذاشت و با کمک شبه نظامیان بسیجی و ناظران شورای نگهبان، نتیجه‌ی انتخابات نهمین دوره‌ی ریاست جمهوری را به سود خود تمام کرد. خواست اساسی مردم ایران در انقلاب 1357 سرنگونی حکومت خودکامه‌ی فردی، تأمین آزادیها و حقوق دموکراتیک، قطع دست مافیای خاندان سلطنتی و ایادی آن از اقتصاد کشور و بهبود وضع معیشتی بود. اما یک ربع قرن پس از آن خیزش عمومی، بخش اعظم جامعه همچنان در دامنه‌ی فزاینده‌ی مشکلات اجتماعی و اقتصادی دست و پا می‌زد و مفری نمی‌یافت. محمود احمدی‌نژاد، با تکیه بر نارضایتی عمومی و دلسردی مردم از ناکارآمدی دولت‌های پیشین، سکان حکومت را به دست گرفت و وعده داد که «درآمد نفت را سر سفره‌ی مردم بیاورد». به گزارش روزنامه‌ی رسمی کیهان از دوران انتخابات ریاست جمهوری، محمود احمدی‌نژاد در نطق‌های انتخاباتی خود، بر تشدید فقر، بیکاری و معضلات اجتماعی انگشت گذاشت و تصریح کرد که در بعضی نقاط کشور نرخ بیکاری به 8 درصد و در جایی مثل لرستان به بیش از 30 درصد رسیده و 16 سال پس از آغاز برنامه‌های توسعه، عدالت اجرا نشده است. احمدی‌نژاد، ریخت و پاش‌ها و تجمل‌گرایی مدیران را منشأ بسیاری از مشکلات ذکر کرد و افزود: «پول دکوراسیون‌های چندصد میلیونی، پاداش‌های 10 میلیونی، هزینه‌های 15 میلیونی بسیاری از مدیران و هزینه یک میلیارد و 700 میلیونی افتتاح فلان پروژه بایستی صرف ایجاد اشتغال و رفاه مردم شود.»

تنها چند روزی پیش از انتخابات، طی گزارشی که در روزنامه‌ی کیهان منتشر شد، علی احمدی، کارشناس مسائل اقتصادی چنین تصویری از ایران امروز ارائه داد:

"توجه به رشد اقتصادی تناسبی با توجه به مسائل اقتصادی مردم نداشته است... رشد اقتصادی دو رقمی زمانی که تعداد افراد فقیر جامعه زیاد است، ارزشی ندارد... بخشی از مردم بیکارند و تعادلی میان درآمد و هزینه‌شان وجود ندارد... در مقطعی که موانع زیادی برای سرمایه‌گذاری داخلی وجود دارد، چگونه می‌توان از تأمین امنیت و شرایط سرمایه‌گذاری خارجی سخن گفت؟... کشور ما بر روی گنج قرار گرفته است، ولی ما گدایی می‌کنیم... در ایران یک نفر با مدرک لیسانس 200 هزار تومان حقوق می‌گیرد. در هیچ جای دنیا ارزش انسان به اندازه ایران پایین نیست و از همین جا به رئیس جمهور آینده می‌گویم که شأن مردم ما این نیست... اگر افراد کارآمدی کشور را اداره کنند، این سرمایه‌ی ملی (نفت) را مفت از دست نمی‌دهیم"

دهیم... حاکم بودن فرهنگ «واردات» در کشور، ثروت ملی را به جیب دولت و شرکت‌های خارجی می‌ریزد و در نتیجه موجب این همه بیکاری مردم می‌شود. در ایران پارتی بازی و حقه بازی و رشوه‌خواری وجود دارد و بیت المال نیز حرام می‌شود و ما انتظار داریم که کسی بیاید و این معضل را برطرف کند."

اما باید توجه داشت که این گونه انتقادات، بیشتر تحت ضرب گرفتن دولت «اصلاح طلب» را مد نظر داشت؛ و به قولی، «خانه از پای بست ویران است». گذشته از برخی نیروها (که به «ملی- مذهبی» معروف شدند) و بدون در نظر گرفتن جناح‌بندی‌های درونی، روحانیون و بازاریانی که پس از انقلاب مردم در سال 1357 حکومت را تحویل گرفتند و با سرکوب خشن دیگر نیروهای شرکت‌کننده در انقلاب، تسلط مطلق خود را تثبیت کردند، در مجموع نه شناختی از دوران نو و ملزومات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آن داشتند، نه سود خود را در آن می‌دیدند. آیت‌الله خمینی در همان دوران در برابر خواست‌های اقتصادی و معیشتی مردم گفت: "ما برای خریزه انقلاب نکردیم"، در پاسخ سیاستمداران و اقتصاددانانی که مشکلات را گوشزد می‌کردند، اظهار داشت: "اقتصاد مال خر است"، و در برابر انتقاد رسانه‌های مستقل اعلام کرد: "من این روزنامه‌ها را نمی‌خوانم" و نخستین سرکوب نشریات در اولین سال پس از انقلاب را سامان داد. الگوی رشد اقتصادی‌ای که رژیم حاکم بر ایران در پیش گرفت، نه آن چنان که تبلیغ می‌شد «راه سوم» یا «قسط اسلامی» بود، نه چنان که نیروهای نظیر حزب توده‌ی ایران آرزو می‌کردند «راه رشد غیر سرمایه‌داری». بیراهه‌ای بود که نه «قسط اسلامی» به همراه آورد، نه ضامن «رشد» بود، نه «غیرسرمایه‌داری». سیاست‌های محافظه‌کارانه‌ی بازار سنتی در ترکیب با وضعیت جنگی و کنترل شدید و سیستم جیره بندی دولتی، راه را برای قدرت گرفتن غارتگران جامعه و گسترش فقر و آوارگی باز گذارد. برنامه‌ریزی پیشرفته‌ی علمی برای مجموعه‌ی اقتصاد و هماهنگی بین عناصر تشکیل دهنده اقتصاد ملی وجود نداشت. بحران‌های گوناگون یکی پس از دیگری پا می‌گرفت و گسترش می‌یافت. با تعمیق جناح‌بندی‌ها و تشکیل نهادهای موازی در سیر سیاست و اقتصاد کشور، ارکان اصلی جامعه حکم چرخ‌های درشکه‌ای را یافتند که هر یک در جهتی مخالف دیگری حرکت کند.

سیاست‌های اقتصادی دولت‌های جمهوری اسلامی، از آغاز تا کنون، یکی پس از دیگری، تورم‌زا بوده و به نابرابری و گسترش فقر دامن زده است. هجده سال پیش، رئیس‌جمهور وقت، هاشمی رفسنجانی در 11 اسفند 70 در نشست مجلس شورای اسلامی گفت: «پرداخت به امور زیربنایی کشور تصمیم قاطع دولت برای حل مشکلات اقتصادی است... تصمیم قاطع گرفته‌ایم که هر چه در توان داریم به امور زیربنایی اختصاص دهیم... راه نجات کشور در همین سیاستی است که دولت در پیش گرفته و همه باید از آن دفاع کنند.» اما «زیربنایی‌ترین» تصمیمی که دولت وی در زمینه امور اقتصادی گرفته بود، خصوصی کردن بخش‌های تولیدی (اعم از کارخانجات یا معادن و منابع زیرزمینی) و تجارت و تأکید بر افزایش صادرات بود. آزادسازی دخالت بیشتر بخش خصوصی در امر توزیع کالاهای اولیه و اساسی و آموزش و بهداشت نیز روندی بود رو به رشد. در واقع، در حالی که هر دولت سالم و صالحی در آن سیستم می‌بایست مضموم و قادر باشد تا سرمایه‌داری تجاری و واسطه‌گری را تضعیف کند و جای آن را به سرمایه‌داری صنعتی و تقویت تولیدات داخلی و کشاورزی بدهد، دولت آقای رفسنجانی حرکت خود را بر خلاف آن آغاز کرد؛ و در زمینه تأمین بودجه‌ی هزینه‌های خود نیز همچنان بر تداوم وابستگی اقتصاد به فروش نفت خام و استقراض خارجی پای فشرد. برنامه‌ی پنجساله‌ی اول دولت آقای رفسنجانی، دریافت 27 میلیارد دلار وام خارجی را در نظر داشت. حاصل این عمل چیزی جز تعمیق ورشکستگی مالی نبود. از آن پس نیز اقتصاد کشور، همچنان تک کالایی باقی مانده و در بودجه‌های ارائه شده طی سال‌های پس از انقلاب، عمدتاً قریب 80 درصد درآمدهای دولت از محل درآمد فروش نفت تأمین شده است و می‌شود. بر اساس آمار رسمی، تولید ناخالص داخلی به قیمت ثابت از رقم 1232 میلیارد ریال در سال 1357 به 1227 میلیارد ریال در سال 69 کاهش یافت و از آن پس نیز پیشرفت مهمی در امر تولید حاصل نشده است. این در حالیست که از سال 57 تا کنون جمعیت کشور سالانه حدود 9 درصد افزایش را نشان داده است.

دولت‌های رفسنجانی و پس از آن، دولت‌های خاتمی، از یک سو، نتوانستند و نخواهند دست به تغییر بنیادی ساختار اقتصادی بزنند، و از سوی دیگر، با جایگزین شدن مافیای معروف به «خاندان رفسنجانی» کشور و مردم به سراشیب دیگری از فقر و فساد و فلاکت سوق داده شد. ساختار عقب‌مانده‌ی صنعتی، کاهش شدید ارزش ریال، رشد تعهدات ارزی بانک مرکزی (به علت عرضه‌ی ارز در بازار آزاد)، تداوم ساختار جنگی-امنیتی اقتصاد که از علل اصلی تشدید تورم است، اتکای پایه‌های اصلی حکومت به سرمایه‌داری تجاری، عدم توازن و وجود نیروهای موازی در تمام مراحل تصمیم‌گیری و اجرایی و... تصویری است که از ابتدای استقرار نظام جمهوری اسلامی تاکنون دست نخورده باقی مانده و تشدید شده است.

بنا به آمار رسمی، قریب 15 درصد جمعیت فعال ایران معتادند و در برخی نقاط تا بیش از 30 درصد بیکار. پدیده‌ی دختران فراری، کاهش سن فحشا و اعتیاد تا 11 سال، بیکاری وسیع جوانان و زنان، افزایش خودسوزی و خودکشی و طلاق، افزایش جرایم کودکان و نوجوانان و امثال آن، آثار و نتایج مشخص تسلط فرهنگ سنتی و ناهماهنگی آن با شرایط مادی جامعه است. روزنامه‌ی دولتی کیهان، ده سال پیش نوشت: "... در حال حاضر بیشترین معتادین کشور را معتادان به هروئین تشکیل می‌دهند. تعداد معتادان کشور تا دو میلیون نفر ذکر شده است که اکثریت آنان را جوانان و نوجوانان تشکیل می‌دهند... هم اکنون بیش از 99٪ از معتادان بازپروری شده به دلیل بیکاری و... پس از مدتی... مجدداً معتاد می‌شوند..." این روند بنا به گزارش‌های رسمی سیر صعودی داشته است و هم‌اکنون معتادان کشور بیش از پانزده میلیون نفر برآورد می‌شوند. پانزده سال پیش، مطبوعات داخلی سال 70 را در ایران «سال طلاق» نامیده بودند. هفته‌ی گذشته نشریات نوشتند که تنها در طول سال جاری 11 درصد به میزان طلاق در سطح کشور افزوده شده است. بنا به آمار رسمی بانک مرکزی هم اکنون 18 میلیون نفر از اهالی کشور زیر خط فقر زندگی می‌کنند و از امکانات لازم برای تغذیه مناسب برخوردار نیستند. از سوی دیگر، بر اساس داده‌های آخرین سرشماری رسمی، در دو دهه‌ی گذشته نسبت زنان باسواد کشور از 36 درصد به بیش از 74 درصد رسیده و برای زنان شهری، تا 82 درصد. در هر روستای ایران، حداقل 2 نفر دارای تحصیلات دانشگاهی هستند. سرپرستی یک دهم خانواده‌های کشور را زنان به عهده دارند. ایران دارای بیش از بیست میلیون دانش‌آموز و دو میلیون دانشجوی است. روشن است که چنین جامعه‌ای مستعد و نیازمند و تشنه‌ی دگرگونی و پیشرفت است و ارتباط با جهان. تحمیل «انضباط اخلاقی، اجتماعی و فکری»، سانسور و بستن راه‌های ارتباط با جهان امروز، بر بستر فقر و نابرابری اجتماعی، طبیعتاً بیماری‌های ویژه‌ی اجتماعی را هم پدید می‌آورد. سالیان سال است که تجارت خارجی به صورت یکی از عمده‌ترین مجراهای تسلط قدرت‌های بزرگ مالی (داخلی و خارجی) بر سرنوشت کشور درآمد است و سیاست‌های دولت، در جهت عکس نیازهای جامعه عمل می‌کند. بدین معنا که واردات بی‌توجه به مرغوبیت کالا و تناسب بها و نیاز عمومی، و صادرات نیز بی‌توجه به عادلانه بودن قیمت و نیاز داخلی و هر دو صرفاً بر مبنای فید و شرط‌های سیاسی و بند و بست‌های تجاری صورت می‌گیرد و اقتصاد تک کالایی نیز در همین چهارچوب تثبیت شده است. خدمات، در چهارچوب اقتصاد بی‌بند و بار و بی‌برنامه، رشدی سرطانی کرده و به صورت یکی از بخش‌های غیرقابل کنترل اقتصادی درآمد است. خدمات بهداشتی و درمانی کشور عقب مانده است و تنها اقشار مرفه و پردرآمد می‌توانند از آن به شکل مناسب استفاده کنند. نیاز به گسترش بخش خدمات درمانی و بهداشتی در تمام ابعادش، توسعه‌ی دانشکده‌های پزشکی و ایجاد شبکه وسیع درمانگاه‌ها، زایشگاه‌ها و آسایشگاه‌ها در سراسر کشور، به ویژه در شهرستان‌ها و روستاها، و گسترش برد بیمه‌های اجتماعی و درمانی، از نیازهای عاجل جامعه است و راه حلی فوری می‌طلبد. همچنین سیستم آموزشی حاکم بر جامعه، نمونه‌ی مجسم عقب‌افتادگی و هدر دادن انرژی و ثروت عمومی است. آمار رسمی حاکی از آن است که 48٪ از کودکان روستاها وسیله و محل مناسب برای آموزش ندارند، کادر آموزگار و دبیر پاسخگوی نیازمندی‌های آموزشی نیست، ساختمان‌های موجود مدارس کهنه و خطرناک‌اند و جداسازی جنسیتی به کمبود مدارس آموزگاران دامن زده است. به گفته‌ی مسئولین آموزش و پرورش، بیش از 50 هزار کلاس در سطح کشور کم است و بیش از دو میلیون کودک در سن دبستان، به مدرسه نمی‌روند. در همان سال‌های نخست انقلاب بیش از 20 هزار دانشجو پاکسازی شده و نزدیک به 18 هزار استاد از دانشگاه‌های کشور برکنار شدند. این روند در سال‌های اخیر تکرار شد و به ویژه پس از انتخاب احمدی‌نژاد، موج تازه‌ای از اخراج دانشجویان و اساتید دانشگاه‌ها به راه افتاد. از هر صد کودک ایرانی، بیست نفرشان نمی‌توانند حتی خواندن و نوشتن بیاموزند. نزدیک به پنجاه درصد از کودکانی که به دبستان می‌روند - به ویژه در روستاها، و به ویژه دختران- به دبیرستان راه نمی‌یابند. سالیانه، دانشگاه‌های کشور فقط کمتر از یک دهم شرکت کنندگان در کنکور (و نه یک دهم فارغ‌التحصیلان دبیرستان‌ها) را می‌توانند پذیرا باشند و هر سال بیش از 400 هزار دانش‌آموز واجب‌التعلیم پشت درهای بسته مدارس می‌مانند.

یکی از بزرگترین معضلات میلیون‌ها ایرانی، به ویژه جوانان، مشکل مسکن است. این در حالی است که غارت بی‌بند و بار «بساز و بفروش‌ها» و «برج‌سازها» توسط وابستگان به ارکان مختلف حکومت و روحانیت روز به روز اوج گرفته است و می‌گیرد. بهای زمین‌های شهری به شکلی مصنوعی بالا رفته و میلیون‌ها انسان در زاغه‌های اطراف شهرها یا در کلبه‌های نمور و تاریک روزگار به سر می‌آورند. در کنار و شاید مقدم بر این همه، سایه‌ی شوم ارباب و سرکوب بر تمام شئون جامعه سنگینی می‌کند. امکان فعالیت آزاد و برابر برای نشر و تبلیغ نظریات وجود ندارد، سازمان‌های اجتماعی و سیاسی و صنفی مستقل حق فعالیت ندارند و اعمال زور و فشار و تجاوز به حقوق فردی و اجتماعی افراد و سازمان‌ها اوج بیسابقه‌ای

گرفته است. همین مشکلات بود که در سال‌های پایانی حیات رژیم شاه، جامعه را آستان تحولی عظیم کرد و سرانجام، بر بستر اعتراض و تحرکی بی‌سابقه که عموم جامعه را دربرگرفت، کودکی چشم بر جهان گشود که انتظار متحول کردن حیات اجتماعی - سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه از او می‌رفت. نیازی به توضیح مجدد نیست که آن «تحول» در چه جهاتی پیش رفت.

به نوشته‌ی روزنامه‌ی اطلاعات اول اردیبهشت 64، بیست سال پیش، نجفی، وزیر فرهنگ و آموزش عالی وقت، در مورد مسئله‌ی کمبود پزشک و دیگر نارسایی‌های بهداشتی چنین اعتراف کرد: "از استانداردهای بین‌المللی 3/5 برابر پزشک کمتر داریم." در همان دوران، دکتر منافی وزیر بهداشت سابق هم ضمن «فلاکت‌بار» توصیف کردن وضع درمانی کشور، اعلام کرد که: "حساب کرده‌ایم که اگر در سال پنج هزار پزشک تربیت شوند، تازه بعد از بیست سال باز هم چهل هزار پزشک کم خواهیم داشت، و در این مدت جمعیت کشور هم دو برابر خواهد شد و وضع فلاکت باری خواهیم داشت." به گزارش اطلاعات در چهارم آبان ماه 61، خود وی گفته بود که «در حال حاضر در سال 800 پزشک تربیت می‌شوند». خوبست توجه داشته باشیم که به گفته‌ی دکتر ملک افضلی، معاون بهداشت وزارت بهداشتی، در مواردی بیش از 60 درصد پزشکان کشور در پایتخت به سر می‌برند و بیش از 85 درصد آنان در مراکز استان‌ها و شهرهای بزرگ متمرکز هستند و تنها 10 تا 15 درصد آنان در شهرهای کوچک و روستاها به کار مشغولند. مشکل کمبود زایشگاه، مراکز تخصصی بیماری‌های قلبی، بیماری‌های چشم و دندان و حتی درمانگاه‌های ساده در شهرهای کوچک و دورافتاده، معضلی بوده که در طول بیست و پنج سال گذشته همه روزه موضوع گزارش‌های نشریات بوده و هنوز هم هست. جنگ ایران و عراق خود یکی از عوامل مؤثر در تشدید وضع اسفناک بهداشت و درمان کشور بود و نتایج آن هنوز هم برای میلیون‌ها ایرانی قابل لمس است. به این همه، باید وضع نابسامان بهداشت، دارو، تغذیه و... را افزود. جا دارد که اشاره‌ی گذرای نیز به مشکل بیماران مبتلا به «ایدز» داشته باشیم. متأسفانه نه تنها تاکنون اقدام بنیادی مثبتی از جانب مسئولان بهداشتی رژیم در این زمینه صورت نگرفته است، بلکه گسترش اطلاعات ناقص و نادرست، جای آموزش صحیح به مردم و سازمانگری اقدامات پیشگیرانه در این زمینه را گرفته است. آمار ضد و نقیض حکایت از گسترش روزافزون مبتلایان به این بیماری - به ویژه زنان- دارد و برخورد غیرعلمی و «اخلاقی» با این بیماری، از یک‌سو دامنه‌ی ابتلا به آن را وسیع‌تر می‌کند، و از سوی دیگر بیماران را به انزوا و پنهان‌کاری وامی‌دارد و خطر شیوع آن را در جامعه دوچندان می‌سازد. چنین است تصویر عمومی «جامعه‌ی عدل الهی» و «قسط اسلامی» که سردمداران حکومت به مردم ایران وعده دادند و هنوز هم در دفاع از آن به عوامفریبی مشغولند.

اصلاح طلبان هشت سال در بخش‌هایی از حاکمیت جمهوری اسلامی (دولت، مجلس و شوراهای شهر) شریک بودند. در طول این هشت سال، به جز چند تن (امثال باقی، گنجی و نوری) و بخشی از جنبش دانشجویی، نخواستند حجاب‌ها را بدرند و به نقد صریح حاکمیت مطلقه‌ی مذهبی و ارتباط آن با مافیای اقتصادی حاکم بپردازند. در طول این سال‌ها، اصلاح طلبان بارها به طور ضمنی تهدید کردند که اگر کار به جاهای باریک بکشد، ناگفته‌هایی را خواهند گفت و ریشه‌های معضلات و مفاسد اجتماعی و اقتصادی و سیاسی را افشا خواهند کرد. کار به باریکترین جاها کشید و این تهدیدها جامه‌ی عمل نپوشید. احمدی نژاد هم در طول دوران حکومت خود بارها چنین تهدیداتی کرده و هیچ وقت هم از حد حرف فراتر نرفته است. همین خود روشن می‌کند که ریشه‌ی معضلات و فساد کجاست، چگونه در تمام بخش‌های این نظام درهم تنیده‌است و چرا نمی‌توان افزایش کرد. به قولی، چاقو نمی‌تواند دسته‌ی خود را ببرد.

حکومت، به معنای اخص کلمه، و دولت‌های آن، در طول این ربع قرن بزرگترین مدیر، مالک، دلال، و تاجر - خریدار و فروشنده- در سیستم اقتصادی ایران بوده است. انحصارطلبی تنها در جنبه‌ی سیاسی حکومت خود را نشان نداده، بلکه در زمینه‌ی فرهنگ و اقتصاد هم سیاست حاکم بوده است. همین ویژگی، هم ریشه‌ی مشکلات اجتماعی ایران است، و هم راه حل اساسی و اصلی را روشن می‌کند. مبارزه با انحصارطلبی را نمی‌توان به یک جنبه محدود کرد. اقشار عظیم محروم و تهی‌دست، کارگران، جوانان، زنان، کارمندان، بازرگانان خرده‌پا و متوسط مستقل، و نیز هنرمندان، روشنفکران و دانشگاهیان، در وجوه مختلف مبارزه‌ی خود با انحصارطلبان حاکم همراهند. این اقشار مشکل مشترکی دارند و هر امتیازی که هر یک از آنان بگیرد، راه را برای پیشبرد مبارزه‌ی دیگری هموارتر می‌کند.



سلام و درود به تمام دوستان عزیز

آرشام پارسی هستم و به اتفاق همکارم خانم روشن برهان خوشوقتیم که به نمایندگی از سازمان دگرباشان جنسی ایرانی امروز در خدمت شما دوستان عزیز در نیویورک باشیم.

قبل از هر چیز باید از کمیسیون جهانی حقوق بشر دگرباشان جنسی تشکر و قدردانی کنیم که جایزه ی حقوق بشر امسال خود را به ما اختصاص دادند.

وقتی پائولو اتلبریک خبر اختصاص دادن جایزه ی فلیپا را به من داد مشغول کار بر روی پرونده ی مهدی کاظمی بودم. او که در خطر بازپس فرستاده شدن از انگلستان به ایران بود در بازداشتگاهی در هلند به سر می برد و وضعیت روحی ما و دیگر دوستان دگرباش او آنچنان خوب نبود. در آن لحظات سخت خبر شنیدن این جایزه دلگرمی خیلی بزرگی بود نه تنها برای ما در سازمان بلکه برای تمامی دگرباشان جنسی ایرانی.

دریافت کننده ی این هدیه سازمانی است که هفت سال پیش تنها یک گروه اینترنتی چند نفره در ایران بود و پس از گذر دوره های سختی که در ترکیه و کانادا به سر آمد امروز به عنوان سازمان رسمی دگرباشان جنسی ایرانی در محافل و گفتمان های حقوقی و اجتماعی حضور دارد. شاید یکی از مهمترین دستاوردهای این جنبش نوپا بیرون کشیدن مسئله ی دگرباشان جنسی ایرانی از پستوها و زیرزمین ها و ریختن آن روی میز رسانه ها و سمینارها است با این تعریف که حقوق دگرباشان جنسی هم حقوق بشر است. امروزه کمتر می توانیم مقاله ای پیدا کنیم که در کنار حقوق زنان، کودکان، اقلیت های مذهبی، اقلیت های قومی، فعالان سیاسی، و ... در ایران دگرباشان جنسی حضور نداشته باشند.

سازمان ایرکیو در کانادا ثبت شده است و به دلیل محدودیت ها و اولویت های مالی تصمیم گرفته ایم که دفتر نداشته باشیم، فعالیت هایمان داوطلبانه باشد و تمام کمک های مردمی را صرف وضعیت مسکن، غذا، پوشاک، و بهداشت پناهجویان دگرباش کنیم. تا به حال سازمان هایی همچون IGLHRC، Rainbow Railroad، Egale Canada، Al-Fatiha، و بسیاری از خیرخواهان تلاش کرده اند تا با کمک های مالی شان پناهجویان دگرباش ایرانی را یاری کنند و باید در اینجا از تمام آنها تشکر و قدردانی کرد.

اما مدیران سازمان ایرکیو تصمیم دارند که این بار مبلغ 5000 دلار جایزه ی فلیپا را در امورات فرهنگی، چاپ و نشر سرمایه گذاری کند. امروزه نیاز کتاب و بروشورهای فارسی کاملاً حس می شود. تصمیم داریم که پروژه ی انتشار کتاب مجموعه اشعار دگرباشان ایرانی به فارسی و انگلیسی را شروع کنیم. همچنین انتشار چند بروشور و کتابچه های آموزشی در ارتباط با دگرباشان جنسی به جهت ارتقای سطح آگاهی جامعه و مبارزه با دگرباش ستیزی نیز در برنامه های سازمان می باشد که نیازمند حمایت های شما دوستان عزیز، ناشران و فعالان حقوق بشر است.

در آخر باز از کمیسیون جهانی حقوق بشر دگرباشان جنسی به خاطر اختصاص دادن جایزه ی فلیپا به این سازمان تشکر و قدردانی می کنم و امیدوارم که سازمان ایرکیو بتواند در راه گسترش حقوق دگرباشان جنسی ایرانی بیش از پیش تلاش کند و روزی فرا رسد که دیگر هیچ دگرباشی در ایران به دلیل گرایش جنسی اش مورد شکنجه، آزار، اذیت و تبعیض قرار نگیرد و حقوقشان محترم شمرده شود. آن روز فرا خواهد رسید. فقط باید به تلاش هایمان ادامه دهیم.

## IRQO at IGLHRC's "Celebration of Courage"

Ladies and Gentlemen,

Good Evening,

My name is Hossein Alizadeh and I am the communication coordinator at IGLHRC. As a IGLHRC staff member who has worked closely with Iranian Queer Organization (IRQO) over the past two years, and as an Iranian who extremely proud of IRQO's activities and outreach, it is my honor and pleasure tonight to present the 2008 Felipa de Souza Award to Arsham Parsi, the founder and director of IRQO, who is here with us to represent his organization.

The Iranian Queer Organization is an all volunteer, grassroots organization that started back in 2001 as a listserv by a group of young Iranian gay and lesbian inside Iran. Despite the risk of wiretapping and infiltration by the Iranian morality police, these brave Iranian queers decided to get together and form the virtual support group to empower members of the community who face similar legal, political, and social challenges.

Over the past seven years, despite limited financial resources and constant threats from the Iranian authorities, IRQO has become the voice of thousands of Iranian LGBTIs both inside Iran and overseas.

Today, IRQO offers phone counselling to it members inside Iran, publishes regular articles on homosexuality in Iran, works with other human rights groups and members of the media to document the human rights violation of LGBTIs, and support Iranian refugee and asylum seekers who are forced to leave their country.

For most people working with IRQO, the organization is almost synonymous with Arsham Parsi, the man whose dream of connecting and organizing Iranian queers has been the driving force behind IRQO. Arsham dedicates his entire life to the cause, selflessly working around the clock, and without pay, to ensure that the Iranian queers are not forgotten or ignored.

Last September, in a controversial talk at Colombia University, the Iranian President Dr. Mahmood Ahmadinejad categorically denied the existence of queers in Iran. "In Iran, we don't have homosexual like in your country" he said.

By being the face of the Iranian queer movement, and by telling the stories of LGBTQI Iranians, Arsham repeatedly proves the Iranian president wrong. Arsham shows the international community, that in spite of many problems, the Iranian queer movement is very much alive and demands equality, dignity, and justice.

Arsham, congratulation to you and the Iranian Queer Organization for this very well-deserved award...

## YES, I do exist.

Good evening ladies and gentlemen,

I'm happy to be here tonight in New York to represent the Iranian Queer Organization along with my colleague Ms. Roshan Borhan.

First of all, we would like to sincerely thank IGLHRC for the 2008 Felipa Award.





When Paula Ettlbrick informed me about the Award, I was working on Mehdi Kazemi's case. Mehdi Kazemi is an Iranian gay man, who had escaped from the United Kingdom after being denied asylum there. He was detained in the Netherlands, and feared being deported back to Iran, where he could face the death penalty for being gay.

Like Mehdi and his friends, I was in low spirits. At such a difficult time, the news of the Award gave warm encouragement to everyone in the organization, and to all Iranian LGBTs.

Seven years ago, the Iranian Queer Organization was only a web-based group in Iran with a handful of members. We survived numerous difficulties and now we are a well-known organization with representatives who speak on panels and at conferences.

Probably one of the organization's most crucial achievements was bringing the issue of sexual minorities in Iran out of invisibility and into kitchen-table conversations and seminars, under the banner that queer rights are human rights. Today it's rare to find an article in Persian that fails to mention queer rights along with women and children's rights, and the rights of religious and ethnic minorities.

Our organization is registered in Canada.

Due to our scarce resources we decided not to have an office and instead to work as volunteers so that we could allocate our entire budget to asylum seekers, providing for their lodging, food, clothes, and health care.

So far organizations such as IGLHRC, Eagle Canada, Rainbow Railroad, Al-Fatiha, and others have helped queer Iranian asylum seekers with their donations. This is a great platform to express our gratitude.

The Board of IRQO has made a decision to spend the \$5000 Felipa Award on publications to promote cultural change and fight homophobia. We have identified a great need for books and brochures in Persian. We're starting a new project to publish a collection of poems written by Iranian queers in Persian and English. Given the overwhelming number of requests from Iranian activists, students, and everyday people who ask for literature on homosexuality in Persian, we're planning to publish a series of brochures and booklets on sexuality and sexual orientation. This is another project that needs the help and support of publishers as well as of human rights activists like yourselves.

To close, I just wanted to thank IGLHRC again for the Felipa Award. I hope there will be a day when IRQO will reach such a level of success that no Iranian queer will be discriminated against, tortured, executed, or mocked, and when their rights will be respected by all.

That day will come; we just need to keep on working toward it.

Thank you.



در حالی که خاورمیانه مرکز توجه جهانی است انتخاب Equality Forum برای پوشش دادن وضعیت دگرپاشان جنسی در کشورهای مسلمان کاملاً به جا بود.



هفته ی آینده نشست سالانه ی Equality Forum که در حقیقت کنفرانس جهانی حقوق مدنی دگرپاشان است در فیلادلفیا برگزار می شود. همچنین نهمین نمایشگاه عکس همجنسگرایان با حضور Duane Michals و تا روز دوم ماه می ادامه خواهد داشت. مدیر اجرایی کنفرانس می گوید: "او عکاسی است که آثارش در بیشتر موزه های جهانی به نمایش گذاشته شده است. آشکارسازی او به دهه ی هشتاد بر می گردد همان زمانی که تازه جنبش همجنسگرایان پا گرفته بود." نام نمایشگاه واقعیت های زندگی است و جلمین سالگرد فعالیت های هنری اش می باشد.

تمرکز امسال نشست فیلادلفیا برای فعالان حقوق دگرپاشان اهمیت خاصی دارد. ارشاد منجی که نویسنده ی کتاب پرفروش The Trouble with Islam Today می باشد نیز در روز چهارم ماه می در ارتباط با اصلاحات دین اسلام صحبت خواهد کرد. همچنین نشست در تاریخ اول ماه می برپار می شود که تعدادی از فعالان حقوق دگرپاشان در آن شرکت می کنند. پرویز شارما، کارگردان فیلم مستند Jihad for Love، جان اسکاگلیوت تهیه کننده ی سریال In The Life از شبکه PBS، آرشام پارسی، کسی که گرایش جنسی او زندگی اش را دگرگون کرد و زمانی که می خواست حق زندگی اش را مطالبه کند ناچار شد از کشورش فرار کند. پارسی می گوید: "ایران همانند دیگر کشورهای مسلمان نیست. ایران به کلی از آنها متفاوت است." همچنین می گوید: "ما مسلمان زاده هستیم و چیزهای زیادی از فرهنگ اسلامی آموخته ایم و یکی از آنها این که همجنسگرایی پذیرفته شده نیست." وقتی که پارسی در اواخر دوران نوجوانی اش متوجه دگرپاش بودنش شد شدیداً احساس گناه می کرد چون احساسات او با قوانین اسلامی همخوانی نداشت. "من فکر می کردم که گناهکارم و چیز عجیبی در درون من است که در ضدیت و دشمنی با خداست" او همچنین گفت: "مسلمانان یک ماه در سال روزه می گرفتند اما من سه ماه چون می خواستم خوب شوم"

پارسی وقتی به اینترنت دسترسی پیدا کرد توانست اطلاعات زیادی در ارتباط با گرایش جنسی اش پیدا کند و متوجه شد که تنها نیست و افراد زیادی همانند او هستند. "من مقالات خیلی زیادی خواندم و در نهایت دگرپاش بودن خودم را به عنوان یک گرایش کاملاً طبیعی جنسی پذیرفتم" اما مدتی کوتاهی بعد از این خودباوری و پس از خودکشی دو نفر از دوستان نزدیکش در سال 2001 تصمیم گرفت که گرهی برای حمایت از دگرپاشان جنسی ایرانی تشکیل دهد که در حال حاضر به سازمان دگرپاشان جنسی ایرانی تبدیل شده است. "به خاطر فعالیت هایم تحت پیگرد قرار گرفتم و ناچار شدم که ایران را ترک کنم. ترجیح می دهم بگویم فرار کردم و هم اکنون در تبعید زندگی می کنم." پارسی که هم اکنون 27 سال دارد در چهارم مارچ 2005 به ترکیه وارد شد و به دلیل گرایش جنسی و فعالیت هایش از طرف دفتر کمیسرهای عالی پناهندگان سازمان ملل به عنوان پناهنده شناخته شد و در دهم ماه می 2006 وارد کانادا شد.

تجربیات پارسی باعث شده است که نگاه خاصی به مسئله ی دگرپاشی و مذهب داشته باشد: "دین و مذهب از باورها و عقاید ماست که تغییر

پذیر هم هستند. ممکن است امروز شما رنگ قرمز را دوست داشته باشید اما روز بعد بگویید که دیگر رنگ قرمز را دوست ندارم. آبی رنگ دلخواه من است. باورها و عقاید ما تغییر پذیر هستند اما گرایش جنسی در دست ما نیست. گرایش های جنسی یک انتخاب نیستند."

سفری که پارسی در پیش دارد اولین سفر او به ایالات متحده ی امریکا است و در شش شهرهای زیادی از نیویورک تا لس آنجلس سخنرانی خواهد داشت. "این سفر برای من خیلی مهم است. من ایرانی هستم و همانطور که می دانید امریکا و ایران در وضعیت سیاسی بدی قرار دارند" او همچنین گفت: "من پیامی برای تمامی مردم امریکا دارم. ما می توانیم به حقوق بشر تمامی انسان ها خارج از رنگ و نژاد و مذهب و گرایش های جنسی و سیاسی آنها احترام بگذاریم و آن را بپذیریم. ایران و امریکا مشکلات زیادی با هم دارند اما همه ی ما بشر هستیم و بدون توجه به این مسائل سیاسی به هم احترام می گذاریم." این پیام برای پارسی به دلیل شرایط خاص او از اهمیت زیادی برخوردار است. او می گوید: "خیلی خوشحالم و افتخار می کنم که می توانم به نمایندگی از سازمان و اعضایمان صحبت کنم به نمایندگی از کسانی که نمی توانند و یا شرایط صحبت کردن را ندارند."

## Facts of life

Duane Michals exhibit, gay Iranian featured at annual Equality Forum conference

KATHERINE VOLIN

Friday, April 25, 2008

At a time when the Middle East is at the center of the world stage, this year's Equality Forum theme of gays in the Muslim world is a perfect fit.

Next week's Equality Forum, an international gay civil rights conference held in Philadelphia, also features its ninth annual art exhibit, including the work of world-renowned gay photographer Duane Michals. Michals will be at the conference and participating in a lecture on April 30, a reception on May 1 and a tour of the exhibit on May 2.

All the events are free.

"He is a photographer of international stature in the major

museums around the world," says Equality Forum Executive Director Malcolm Lazin. "[He] was out back in the 1980s — early in the movement — so among his friends whom he photographed were Andy Warhol [and] Keith Haring, among others."

Michals' work can be found in the permanent collections of Jerusalem's Israel Museum, Los Angeles' J. Paul Getty Museum, New York's Metropolitan Museum of Art, and Japan's National Museum of Art, among many others.

The exhibit, titled "The Facts of Life," is a 40-year retrospective of his work, including new pieces from his books "The Adventures of Constantine Cavafy" and "Ten Poems by Cavafy."

FOR GAY ACTIVISTS, though, the real meat of the week-long conference lies in this year's theme, which is partially addressed on May 4 by a talk from Irshad Manji, the best-selling author of "The Trouble With Islam Today: A Muslim's Call for Reform in Her Faith."

There will also be a panel on May 1 at 7 p.m. featuring Afdhere Jama, editor of queer Muslim magazine Huriyah, Parvez Sharma, director of the documentary "A Jihad for Love," John Scagliotti, creator and executive producer of PBS series "In the Life," and Arsham Parsi, whose sexual orientation changed his life in more ways than just romance. If Parsi was going to lead a free existence, he had to flee his notoriously anti-gay homeland of Iran.

Iran is not the same as other countries, including other Muslim countries. Iran is totally different," Parsi says. "We're born as Muslims and we know many things about the Islamic culture and homosexuality is illegal."

Once Parsi realized he was gay in his late teens, he had to contend with the guilt he experienced because his feelings didn't conform to Islamic law.

"I felt I am a sinner and I have something totally wrong and I'm against God," he says.

"All of Islam fasts for one month [during Ramadan] and I fasted for three months because I decided I have to practice because I have something wrong."



Eventually, Parsi explored sexual orientation on the Internet and discovered that being gay wasn't illegal and sinful everywhere.

"I read many articles and I accepted my sexual orientation as a normal thing," he says.

But he took his newfound self-acceptance a step further in 2001 after two of his close gay friends committed suicide. Parsi created a gay Iranian support and information web site, now known as Iranian Queer Organization, [www.irqo.net](http://www.irqo.net), that year.

"Because of my activities, the police were going to arrest me and I decided to leave Iran. I call it escape. I identify myself as living in exile," says Parsi, now 27. He fled to Turkey on March 4, 2005. There he pleaded for and eventually received refugee status from the United Nations based on the sexual orientation discrimination he experienced in Iran, and he then immigrated to Canada on May 10, 2006.

GIVEN HIS EXPERIENCES, it's important to Parsi that gay rights are viewed as a separate issue from spirituality.

"Religion is your beliefs. You can change your religion. Maybe today you like the red color and maybe the next day you can say I don't like anymore the red color, I'm going to the blue color. Everything is changeable," Parsi says. "But the sexual orientation is not in your hands. The sexual orientation is not your choice."

Parsi's upcoming trip, which will include stops in half a dozen other U.S. cities from New York to Los Angeles, will be his first visit to the United States.

"It is very important for me because I'm Iranian, and as you know the U.S. and Iran, they have an especially sticky political situation," he says. "I have a message that for American people that we can accept and we can respect human rights for all people regardless of political activities. Maybe the United States and Iran have many problems, but we are all human beings and we can all respect each other."

For Parsi, giving his message is particularly important because of the rarity of a gay Iranian perspective.

"I'm so happy and I'm honored that I can talk on behalf of my LGBT Iranian friends, [because] they cannot speak out," Parsi says.

Photos copyright Duane Michals, courtesy Pace/MacGill Gallery, New York)

<http://www.washingtonblade.com/2008/4-25/arts/feature/12471.cfm>



عصر به خیر خانم ها و آقایان

من، آرشام پارسی، بسیار خوشحالم که امروز به اتفاق همکارم روشن برهان از طرف سازمان دگرباشان جنسی ایرانی در این نشست شرکت می کنم. قبل از هر چیز مایل هستم که از جاستین ویور و جف ولوسون و دیگر حامیان سازمان تشکر کنم که امکان شرکت در این نشست را برای ما فراهم کردند. انتخاب بین همجنسگرا بودن و مسلمان بودن برای من دغدغه ای دائم و شخصی است. زیرا همانند بسیاری از دوستانم هویت من از دو عامل تأثیر گرفته است: اسلام و همجنسگرایی.

برای بعضی از ما دگرباشان مسلمان، اسلام دینی الهی و آسمانی است که

الگوهای زندگی ما را تعریف و یا حتی به ما دیکته می کند. و برای برخی دیگر از ما اسلام تنها آئینی است که فرهنگ، زبان، تاریخ و روابط اجتماعی ما را تحت تأثیر قرار می دهد. میزان تعهد ما به اسلام هر چه که باشد باز هم هر یک از ما ناچاریم که میان هویت جنسی مان و جنبه های اسلامی زندگی مان صلح برقرار کنیم.

برای من به عنوان یک دگرباش مسلمان، انکار و محکومیت همجنسگرایی توسط هم کیشانم، و طرد شدن از جامعه ی آنها رنج آور است. مواجه شدن با برخی فعالان غربی حقوق دگرباشان که خشمگینانه تمامیت اسلام را مورد حمله قرار می دهند نیز به همان اندازه ناراحت کننده است. آنها متوجه نیستند که ما دگرباشان مسلمان، قربانیان نهایی موضع گیری های نابخردانه ی ایشان هستیم. از آنجا که من ناخواسته دگرباش به دنیا آمدم و مسلمان بزرگ شدم، نمی خواهم که حفظ قسمتی از هویتم در گرو نفی قسمت دیگر آن باشد. من خود را متعلق به جامعه ی مسلمانان و خانواده ی جهانی دگرباشان می دانم.

این نه تنها دغدغه ی من، که دغدغه ی بسیاری از دگرباشان مسلمان و تعداد بیشماری از دگرباشان ایرانی است زیرا تا زمانی که در کشور خود هستند ناچارند گرایش های جنسی شان را مخفی کنند و زمانی که به جامعه ی غربی وارد می شوند با موج حملات ضداسلامی و خاورمیانه ای مواجه می شوند.

متأسفانه تمرکز اسلام ستیزان تنها بر روی اسلام اصولگرایانه ای است که در کشورهای همچون عربستان سعودی و ایران اجرا می شود. صدای مسلمان های بسیاری که خوا نش نوین از اسلام دارند و از حقوق زنان و اقلیت های مذهبی و دگرباشان جنسی حمایت می کنند، شنیده نمی شود. جای تعجب نیست زیرا اسلام ستیزی نیز همچون همجنسگرا ستیزی یک ایدئولوژی کینه ورزانه است که تنوع و پیچیدگی های درون هر جامعه ی انسانی را نادیده می گیرد و در عوض با دست گذاشتن بر روی جنبه های جنجالی، تصاویری اغراق آمیز و یا گاهی توهین آمیز می سازد. در عین حال اما تجربه های تلخ مسلمانان دگرباش را که از جانب قوانین اسلامی زیر فشار هستند نباید انکار کرد و یا بی اهمیت و جزئی جلوه داد. هر منطقی که اسلام ستیزی را توجیه می کند به اندازه ی منطقی که رفتار تبعیض آمیز قوانین اسلامی را توجیه می کند، خطرناک و ناکارآمد هستند زیرا آن ها نیز از بررسی واقع بینانه ی چالش ها و مشکلات مسلمانان دگرباش سرباز می زنند.

نیازها، ترس ها، و امیدها ی مسلمانان دگرباش با باقی انسان ها تفاوتی ندارد. از این رو بررسی واقع بینانه و جامع چالش های آن ها باید برپایه ی تجربه های واقعی زندگی شان باشد.

امیدوارم که در نشست امروز بتوانیم به تحلیلی دقیق از وضعیت دگرباشان مسلمان دست یابیم و زندگی آنها را از جنبه های مختلف مورد بررسی قرار دهیم.

در آخر از Equality Forum تشکر و قدردانی می کنم که از سازمان دگرباشان جنسی ایرانی دعوت به عمل آورد تا در این نشست شرکت کند.

## IRQO at Equality Forum in Philadelphia

Good evening Ladies and Gentlemen,

It's my pleasure and honour to represent the IRanian Queer Organization and its members on this panel along with my colleague Roshan Boran. Before anything, I would like to thank our generous sponsors, among them Justin Weaver and Jeff Woloson, whose financial support made it possible for us to participate in this panel. The dilemma of choosing between being a gay man and a Muslim is a personal one for me, since like most of my friends, my identity is formed by two important factors:



Islam and homosexuality. For some of us, as queer Muslims, Islam is a divine religion that inspires, and sometimes even dictates the way we live; for others it is simply a cultural foundation that establishes our language, history and social interactions. Regardless of our personal devotion to Islam, every one of us still has to find a way to make peace both with our sexuality and the Islamic dimension of our existence.

Personally, as a Muslim gay man, it is painful for me to see how my fellow Muslims deny and condemn the existence of homosexuality within Islam, and refuse to accept me as a member of their community. It is equally discomforting for me to see how some Western queer activists viciously attack Islam and its perceived intolerance of sexual minorities, not realizing that often it is us, the queer Muslims, who are at the receiving end of these harsh criticisms.

Since I was born queer and was raised a Muslim, through no choice of my own, it is neither desirable nor possible for me to disregard one aspect of my identity to protect the other. The truth is that I belong to both communities: the global queer village and Muslim society. This dilemma is one shared by many Muslim LGBT people, including a significant number of Iranian queers. As long as they are within their communities, they have to hide their true sexual orientation out of fear for their lives. But once out of their communities and often within Western societies, queer Muslims have to confront endless attacks from the Islamophobic camp. The sad reality is that for most Islamophobes, the only version of Islam is the one promoted by fundamentalist regimes such as Saudi Arabia and Iran. The fact that many Muslims resist these fundamentalist readings of their faith, and are more sympathetic towards issues such as the rights of women, religious minorities, and queers, is never acknowledged or appreciated.

After all, Islamophobia is a hate-based ideology similar to homophobia that disregards the complexity and diversity of human communities, trying instead to portray a shocking caricature by highlighting the most outrageous and often controversial elements. At the same time I should note though that the experiences of all those Muslim queers who suffer routinely from fundamentalist Islamic laws and practices cannot and should not be denied or overlooked. Apologetic discourses are as counterproductive and dangerous as Islamophobic ones, for they also avoid addressing the real challenges that Muslim queers have to encounter in negotiating their identity. Muslim queers, like all other humans, share the same needs, fears, and desires. As such, their real life experiences must be the starting point for a holistic and objective examination of their challenges.

I sincerely hope our discussion today leads us toward a more sophisticated and multi-layered analysis of queer Muslims' lives. In conclusion, I would like to thank Equality Forum for inviting IRQO to participate in this panel.

Arsham Parsi



نیروی انتظامی روز جمعه 10 اسفند ماه 1386، در شهر اصفهان، در ساعت 9:30 شب، به مهمانی تولدی که آن تعدادی مردان جوان جمع شده بودند هجوم برده و افراد حاضر در مهمانی را دستگیر کرده و به بازداشتگاه برده است. کسان دیگری را هم که در زمان هجوم مأموران در محل پارتی حضور نداشته و از محل خارج شده بودند را در روزهای بعد در خانه و یا در محل کارشان دستگیر کرده است. این افراد را در حدود 12 روز در بازداشتگاه نگاه داشته و مورد شکنجه قرار داده اند. از مواردی که ذکر شده ضربه به کف دست با کابل و به تعداد زیاد و به دفعات زیاد بوده است. کبودی های روی بدن کسانی که آزاد شدند تا به حال که دو ماه از آن تاریخ می گذرد هنوز بر جا است. قابل ذکر است که در این مهمانی مشروبات الکلی وجود نداشته و مردان جوان حاضر در جمع هیچ کدام با لباس جنس مخالف در مهمانی حضور نداشته اند و همه لباس و ظاهر کاملاً پسرانه داشته اند. دستگیر شدن ابراز می دارند که پس از

آن اتفاق حتی از قدم زدن در خیابان های شهر نیز واهمه دارند. بعضی از افراد حاضر در مهمانی به دلیل این دستگیری شغل خود را از دست داده اند. کامپیوترهای افراد دستگیر شده توسط مأموران توقیف شده است. مأموران اطلاعات زیادی در مورد افراد دستگیر شده داشته اند و حتی می دانسته چه کسانی در من- جم عضو بوده اند. این افراد همه به قید وثیقه آزاد شده اند و قرار است به زودی دادگاهی برای رسیدگی به جرم ایشان (؟) تشکیل شود.

# همجنس‌گرا

نشریه لژیون ایرانی  
[www.gfiran.bravehost.com](http://www.gfiran.bravehost.com)  
[hamjenseman@gmail.com](mailto:hamjenseman@gmail.com)



یادم می آید مهر ماه سال 1383 بود و من از طرف یکی از آشناپان به شرکتی که مجری ساخت یک کارخانه نزدیک یکی از شهرستان های مرکزی ایران بود معرفی شدم. البته از همان ابتدا در مورد قبول این کار احساس خوبی نداشتم اما به علت اینکه باید قسط سنگینی را که از بانک گرفته بودم ماهیانه پرداخت می کردم مجبور به پذیرش آن شدم. محل کارخانه خارج از شهر بود و حدود 30 کیلومتر با شهر فاصله داشت. روز اول کارم بود و مدیر پروژه مرا به سایر همکاران معرفی کرد. احساس خوبی نداشتم و بعضی نگاه ها روی صورتم سنگینی می کرد. شب آن روز وارد خوابگاه شرکت شدم. چون همیشه موهای بدنم را می زرم در خوابگاه همه یک جوری به من نگاه می کردند. یادم می آید آن شب با هیچ کس حرف نزدیم و زود خوابیدم. حسابی کلافه بودم. از تنهایی داشتم می مردم. روزها همینطور می گذشت و من سعی می کردم که هر چه طبیعی تر رفتار کنم. با هزار بدبختی در آن شهر مشروب گیر آوردم. مستی تنها راه فرار بود از این احساس آزار دهنده تنهایی، از این که حس کنم همه به من به چشم دیگری نگاه می کنند. آن شب موقعی که داشتم مشروب می خوردم با یکی از بچه های خوابگاه شرکت، بنام بهنام، شدیداً بحث شد. بهنام از یک خانواده کاملاً مذهبی بود و به مشروب خوردن من اعتراض داشت. فکر می کنم موضوع بحث سر این بود که نزدیک به روز عزاداری و سوگواری مذهبی بودیم. به هر جهت دعوای من و بهنام بالا گرفت و نهایتاً او مجبور شد از خوابگاه برود. روزهای خیلی بدی را پشت سر می گذاشتم. تنهایی آزارم می داد. مدت زیادی بود که با کسی رابطه سکس نداشتم. در محل کار کاملاً رسمی و خشک بودم، با کسی صحبت زیاد نمی کردم. بازی کردن نقش یک آدم آهنی که جز کار شرکت به چیز دیگری فکر نمی کند برایم مشکل شده بود. روزها گذشت تا اینکه یک همکار جدید به ما معرفی شد. اوایل به آن شخص توجه نمی کردم اما کم کم با گذشت زمان شاید هم به علت برخوردی که با من کرد که با دیگران متفاوت بود با او صمیمی شدم و احساس کردم شاید آدم بدی نباشد و بتوانم کمی از این وضع نجات پیدا کنم. یک روز من را به شام دعوت کرد. با توجه به این که او خانه جدا در شهر داشت پذیرفتم. همه بدبختی من از قبول آن دعوت شروع شد. آن شب هر چی تو دلم بود ریختم بیرون. خیلی نزدیک شدیم به هم. خیلی احساس سبکی می کردم. احساس می کردم که یک دوست پیدا کردم، اما به عواقب اعتماد به این شخص اصلاً فکر نمی کردم. شاید هم به خاطر آن همه فشارهایی که کشیده بودم، دیگر زیاد برایم مهم نبود. بعد از چند روز احساس کردم که برخورد همه در کارخانه با من عوض شده. همه وقتی مرا می دیدند شروع به نجوا و پچ پچ می کردند. یک روز مدیر کارگاه مرا خواست و از من خواهش کرد که از کارم استعفا بدهم. با اصرار هر چه تمام تر دلیل را جویا شدم و وقتی که با اصرار من مواجه شد مسأله مشکل اخلاقی را عنوان کرد. به هر جهت من از کارم خارج شدم و از آن موقع تا حالا بیکارم.

من یک ترانس سکسوال هستم از ایران. در بدن زن به دنیا آمده ام، اما مرد ام. از طرف خانواده ام تهدید به مرگ شده ام. از خانه فرار کرده ام و در حال حاضر جایی برای ماندن ندارم. مدت دو سال است که هورمون می خورم. تأثیر هورمون در چهره ام پیداست، کاملاً مردانه شده است، اما در بدن و هیکلیم تغییری ایجاد نشده و هنوز همچنان زنانه باقی مانده است. به دلیل تضادی که صورت مردانه ام با سینه های زنانه ام ایجاد می کند و کاملاً از زیر لباس مشخص است، نمی توانم زیاد در انتظار ظاهر شوم و به همین دلیل امکان کار کردن هم ندارم. تا به حال چند بار دست به خودکشی زده ام. سینه هایم را با نوار کش می بندم و این کش آنقدر تنگ است که به سختی می توانم نفس بکشم و دچار درد در ناحیه ی قلب و تنگی نفس شده ام. سردرد و حالت تهوع مداوم دارم. وقتی این کش را باز می کنم کیبودی و خونمردگی که روی پوستم ایجاد شده شباهت به زخم هایی که در اثر شلاق ایجاد می شود دارد. با وجود این دنبال کار خیلی رفته ام، همه جا کارت شناسایی و کارت سربازی می خواهند که من ندارم. من مدرک دیپلم دارم. با بهزیستی شهری که در آن ساکن ام تماس گرفته ام اما متأسفانه به دلیل عدم درک مسئول مربوطه، کمکی از آنجا شامل حال من نشد. من چیز زیادی نمی خواهم. فقط اتاق کوچکی برای زندگی کردن و کاری که مخارج مختصرم را تأمین کند. خانواده ام در صدد کشتن من اند و کاملاً بی پناه مانده ام. در حال حاضر، حتی برای شرکت در جلسات مشاوره ای که برای مقدمه ی گرفتن جواز عمل تغییر جنسیت لازم است، ناچارم از هر کس و ناکسی قرض بگیرم و برای پس دادن این پول به شرایط بسیار نامطلوبی تن بدهم که گاه تا حد تقاضای طلبکار برای عمل جنسی نیز پیش می رود و من قادر به این کار نیستم، هم از نظر اخلاقی و هم به دلیل اینکه من یک زن نیستم و نمی توانم به تمایلات مردان جواب مثبت بدهم. الان با وجود شرایط مالی در حد صفر، و بی پناهی و بی خانمانی، در بدر ادارات دولتی برای اخذ اجازه ی عمل و کمک مالی دولتی برای مخارج عمل نیز هستم. خواهش می کنم به من کمک کنید.

هنگامیکه بحث گرایش جنسی به میان می آید این مقوله در ذهن بسیاری از مردم عادی شامل داشتن گرایش عاطفی و جنسی به جنس مخالف است. در حقیقت گرایش به غیر جنس مخالف و نیز تنها گرایش جنسی و تنها گرایش عاطفی دور از ذهن و غیر قابل فهم می نماید. اما در حقیقت این قانون برای اکثریت مردم صادق است اما در این زمینه استثنائاتی نیز وجود دارد. در واقع برای گنجاندن استثنائات موجود تعریف کلی از گرایش جنسی را بایستی به صورت زیر تصحیح کرد: گرایش جنسی شامل گرایش عاطفی یا جنسی و یا هر دو و یا هیچکدام به جنس مخالف یا موافق و یا هر دو و هیچ کدام می شود. در حقیقت این تعریف در برگیرنده طیف گسترده و متنوعی از گرایش های جنسی می شود که از عدم داشتن گرایش جنسی و عاطفی به هیچ کدام از جنس های موافق و مخالف شروع و به داشتن هم گرایش عاطفی و هم جنسی به هر دو جنس ختم می شود. در واقع جدول زیر نشان دهنده تقسیم بندی کلی گرایش های جنسی است.

|    | به جنس مخالف |             | به جنس موافق |             |  |
|----|--------------|-------------|--------------|-------------|--|
|    | گرایش جنسی   | گرایش عاطفی | گرایش جنسی   | گرایش عاطفی |  |
| 1  | -            | -           | -            | -           |  |
| 2  | +            | -           | -            | -           |  |
| 3  | -            | +           | -            | -           |  |
| 4  | -            | -           | +            | -           |  |
| 5  | -            | -           | -            | +           |  |
| 6  | -            | -           | +            | +           |  |
| 7  | -            | +           | -            | +           |  |
| 8  | +            | -           | -            | +           |  |
| 9  | +            | +           | -            | -           |  |
| 10 | +            | -           | +            | -           |  |
| 11 | -            | +           | +            | -           |  |
| 12 | -            | +           | +            | +           |  |
| 13 | +            | -           | +            | +           |  |
| 14 | +            | +           | -            | +           |  |
| 15 | +            | +           | +            | -           |  |
| 16 | +            | +           | +            | +           |  |

بنابراین در بین افراد جامعه مثلاً افرادی وجود دارند که گرایش جنسی آنها به صورت 6 می باشد. به این معنی که به جنس مخالف خود دارای گرایش جنسی و عاطفی بوده ولی به جنس موافق تنها گرایش جنسی دارند که این مقوله احتمالاً در ذهن حتی افراد دارای معلومات در این زمینه با واژه همجنسباز بیان می شود که وجود خارجی ندارد و در واقع نوعی گرایش جنسی است. همچنین افرادی نیز در جامعه وجود دارند که مثل گروه 7 از گرایش جنسی به جنس موافق و مخالف برخوردار نیستند و تنها گرایش عاطفی به هر دو جنس دارند که از آنها به عنوان آسیکشوال ها نام برده می

شود. با نگاه دقیق تر به این جدول انواع گرایش های جنسی دور از ذهن ولی واقعی را می توان به راحت درک کرد. برای یافتن گرایش جنسی خود تنها به این چهار سؤال جواب دهید:

- 1 - آیا به جنس مخالف گرایش عاطفی دارید؟
- 2 - آیا به جنس مخالف گرایش جنسی دارید؟
- 3 - آیا به جنس موافق گرایش عاطفی دارید؟
- 4 - آیا به جنس مخالف گرایش جنسی دارید؟

نکته مهم این است که علامت منفی به معنی صفر مطلق است ولی علامت مثبت را می توان از عددی کوچک تا 100 تصور نمود. بنابراین دسته بندی افراد به همجنسگرا، دگرجنسگرا، دوجنسگرا و بدون گرایش جنسی (اسکشوال) بایستی در پهنه وسیع تری از گرایش عاطفی و جنسی مورد بحث قرار گیرد.

## تالار گفتگوی کوششگران همجنس گرای ایران

بحث و تبادل نظر پیرامون مسائل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی همجنسگرایان ایرانی

<http://ihagroup.forumotion.com>

کوششگران  
همجنس  
گرا



24 آپریل 2008 میلادی، 93 سال از جنایت بزرگ دولت عثمانی (ترکیه ی امروزی) در حق ملت ارمنی ساکن ارمنستان غربی می گذرد؛ جنایتی که در کشور ترکیه بعد از سالها هنوز هم تابو است و پرداختن به آن مجازات زندان دارد و در مواردی حتی کسانی که به این مسأله بپردازند، را به قتل می رسانند. چند سال قبل بود که روزنامه نگار ارمنی تبار "رانت دینک" را در استانبول به علت پرداختن به مسئله ی کشتار ارمنه ترور کردند و البته تمامی جمعیت های مدافع از حقوق بشر، دولت ترکیه را در این ماجرا دخیل می دانند. عزیز نسین،

نویسنده و روزنامه نگار معروف ترک هم به خاطر مطرح کردن کشتار ارمنه به محاکمه کشیده شده است. دولت ترکیه هنوز بعد از گذشت دهه ها از پذیرفتن این جنایت سر باز می زند به دلیل این که با قبول این واقعیت در حقیقت بر اصل پان ترکیسمی که کمال آتاترک پایه گذارش بود پشت کرده است، و البته می بایست میلیون ها دلار به بازماندگان این جنایت پرداخت کند.

نسل کشی ارمنه در تاریخ معاصر بدان جهت مهم جلوه می کند که اولین نسل کشی سبعانه در قرن بیستم است و از آنجا که این قرن، به عنوان قرن ورود بشر به عصر مدرن معروف شده، در چنین قدرتی، چنین جنایتی در حق چنین ملتی که هیچ گاه دست شان به خون ملت دیگری آلوده نشده بود، تنها به دلیل تعلق به نژادی خاص و داشتن دینی متفاوت از اکثریت، فاجعه ای حساب می آید، فاجعه ای که منجر به کشته شدن یک و نیم میلیون نفر انسان بی گناه شد. نسل کشی های دیگری نیز اتفاق افتاده، نسل کشی مسلمانان بوسنی و هرزگوینا، نسل کشی در دارفور، هولوکاست و نسل کشی یهودیان اروپا، و نسل کشی های دیگری که در جای خود دهشتناک و شاید بسیار هول انگیزتر از کشتار مردان و پسران جوان ارمنی در وان و ارزروم، و کوچ اجباری زنان و مردان پیر و از کار افتاده به بیابان های سوریه و میان رودان و تجاوزات جنسی به دختران باکره به خاطر از میان برداشتن نسل ارمنیان غربی باشد.

اما هیچ ارمنی تباری، حتی آنها که قرن هاست در ایران زندگی می کنند ( اسپیورکاهاتیون ها) و ارمنی هایی که از زمان شاه عباس صفوی در ایران زندگی می کنند و جزو جدایی ناپذیر جامعه ای ایرانی شده اند، ظلمی که به همزبان ها و هم کیشان شان، تنها به دلیل تعلق به دین و نژادی خاص روا داشته شده را، فراموش نمی کند.

جالب اینجاست که دولت ترکیه خوش بینانه تلاش می کند تا عضو از اتحادیه ی اروپا باشد در حالی که یکی از بزرگترین موانع این عضویت عدم پذیرش این جنایت از طرف دولت این کشور است. اما باز هم دولت ترکیه حاضر نیست تا به جنایت انجام شده اعتراف کرده و حقوق پایمال شده ی ملت ارمنی ترکیه را بدانها بازگرداند.

بعد از قرن ها که ایران نمونه ای از همزیستی پیروان دین های مختلف و قومیت های متنوع در کنار هم بوده و هست، در سال های اخیر شاهد بوده ایم که بسیاری از اقلیت های مذهبی که ارمنی های مسیحی را هم شامل می شود از حقوق شهروندی خود محروم می شوند.

داشتن شغل مناسب و رسیدن به جایگاه های مدیریتی در جامعه های دموکرات ربطی به قومیت و نژاد ندارد اما در ایران اسلامی، امروز، اقلیت ها تنها به دلیل تعلق به دین و مذهبی سوای جامعه ی اکثریت، به هیچ عنوان به مناصب بالای مدیریتی و اجتماعی نمی رسند. این در حالی است که ایرانیان ارمنی به هیچ عنوان ضدیتی با دیگر قومیت ها ندارند و ملتی هستند که همیشه به دنبال کسب و کار و رونق اقتصادی محل زندگی خویش بوده و هستند. طبعاً کسانی که روزی در ارومیه، ماکو، قره کلیسا و جلفای ارس زندگی می کردند، در سال های دور پیش از این،

همسایگان مسیحی شان را ارج می نهادند. اما در دولت کنونی شیعی مآب جمهوری اسلامی، قومیت های مختلف به راحتی نمی توانند وجود یکدیگر را تاب بیاورند و آنچنان بر سر دین و مذهب مجادله می کنند که انگار از ازل اختلافات مذهبی در بین ایرانیان وجود داشته است. این سایت بهترین مرجع برای مشاهده ی جنایات عثمانی ها علیه ارامنه است.

<http://www.ourararat.com/far/index.htm>

آرزوی این که دیگر در دنیا شاهد نسل کشی و از بین بردن انسانی به خاطر مذهب، اعتقاد، نژاد، یا هر چیز دیگری که از نظر جمع تابو هست، نباشیم، آرزویی مهمل و دست نیافتنی به نظر میرسد اما اگر تنها هر کدام از ما بتوانیم خود را اصلاح کنیم، چشم هامان را باز کنیم، تابو ها را بشکنیم و انسان باشیم، شاید روزی برسد که به این آرزو هم دست پیدا کنیم!

"اشعه ی خورشید بر وان

انعکاسی روح بخش داشت

و آختامار

می درخشید و بر خرابه های وانک لبخند می زد ! ه

بهار بود ... آپریل

ناقوس کلیسا ... بازهم !!؟

مگر امروز یکشنبه است ... ؟؟

آه آتش

تُرکان جوان ریختند و اینک

خانه ها سوخته

زنان شکم دریده

کودکان ترسان گریان

مردان خفته در گورهای بی صلیب

مسرو داشت دعا می خواند / وقتی پشتش شکافته شد

بازهم آوارگی و جدایی از "هازار خاطره"

زنان کشته

بر زمین تفته

صحرای سوزان سوری

قایق ها

غرق در وان

در دریای ارزروم ! ه

چه می شد

اگر آرمین را

به موسی داغ نمی راندی ؟؟

.

.

( قسمتی از یک شعر بلند به خاطر مادرم )

23 آپریل 2008 میلادی



تا اواسط قرن بیستم میلادی نظر اکثر روان‌پزشکان در مورد همجنس‌گرایی همان تفکر عامه مردم بود: همجنس‌گرایی نوعی فساد اخلاقی آشکار است و این افراد را باید (در خوش‌بینانه‌ترین حالت) به راه راست هدایت کرد. با تبلور نظریات جدید زیگموند فروید نگاه پزشکان نسبت به این مسئله از يك «فساد اخلاقی» به «اختلال روانی نیازمند به درمان» تغییر کرد. بنا به نظر فروید، همجنس‌گرایی در نتیجه اختلال در سیر مراحل تکامل زندگی انسان اتفاق می‌افتد. ظاهراً از نظر او این اختلال در پیشرفت مراحل تکاملی چندان شدید نیست و به نظر او این افراد برای استفاده از روش‌های روانکاوی بسیار مناسب بودند. البته بعضی دیگر از پیروان مکتب روانکاوی اینقدرها هم خوشبین نبودند و همجنس‌گرایی را ناشی از تعارضات و صدمات روحی روانی بسیار شدید می‌پنداشتند. به‌رحال به اینصورت تلاش برای یافتن روش‌های درمانی مختلف برای این «اختلال روانی نیازمند به درمان» شروع شد. ابتدا سعی شد از انواع روانکاوی‌ها و روان‌درمانی‌های مشابه برای رفع تعارضات درونی احتمالی فرد استفاده شود. با مطرح شدن نظریات رفتارگرایان (که بر پایه نظریات Skinner و دیگران شکل گرفته بود)، در کمتر از يك دهه کم‌کم روش‌های قدیمی جای خود را به روش‌های مختلف «رفتاردرمانی» جدید داد. هرچند گاهی پیش می‌آمد که گرایش‌های جنسی افراد بر اساس روش‌های ذکر شده تعدیل یا کاملاً تغییر کند، بندرت این مسئله در مورد همجنس‌گرایانی که دارای گرایش‌های جنسی بارز و تثبیت شده‌ای بودند مصداق پیدا کرد. هرچند این اقدامات تا بعدها توسط محققان و درمانگران دیگر دنبال شد امروزه در میان پزشکان کمتر کسی است که به نتیجه بخش بودن استفاده از این روش‌ها در درمان پدیده همجنس‌گرایی اعتقاد داشته باشد.

در ابتدای دهه 1970 بتدریج این فرضیه قوت گرفت که اصلاً همجنس‌گرایی نباید لزوماً نشانه تعارض یا فرآیند آسیب‌زای عصبی تلقی شود تا اینکه در 1973 انجمن روانپزشکان آمریکا American Psychiatric Association طی يك رأی‌گیری پیشنهاد کنار گذاشتن همجنس‌گرایی از دسته بندی اختلالات روانپزشکی را تأیید و به تصویب رساند. مبنای این تصمیم APA توجه به ورود معیار جدیدی در دسته بندی اختلالات جنسی بود. این اصل به این ترتیب بیان شد که برای قرار گرفتن يك وضعیت در گروه بندی اختلالات روانپزشکی وجود دو شرط ضروری است. اول: این وضعیت بطور معمول باعث تنش و فشار روحی بر فرد شود و دوم: این وضعیت باعث افت عملکرد اجتماعی فرد شود. تحلیل انجمن از وضعیت اکثر همجنس‌گرایان آمریکایی این بود که در نبود فشارها و خشونت‌های اجتماعی، همجنس‌گرایان از نوع روابط خود احساس ناراحتی و اضطراب و تنش ندارند و از طرف دیگر عملکرد اجتماعی آنها نیز همانند دیگر افراد دگرجنس‌گرای جامعه است و بلکه بسا خلاق‌تر و کوشاتر بنظر بیایند. بدین ترتیب همجنس‌گرایی فاقد معیارهای لازم برای قرار گرفتن در زمره انحرافات جنسی از اختلالات روانپزشکی قرار گرفت.

حال با آزاد شدن قشر وسیعی از جامعه از برچسب «منحرف جنسی» آنها توانستند حضوری پررنگ‌تر در مقوله‌های هنری نظیر ادبیات و سینما داشته باشند. غزل پست مدرن شاید اولین قالبی بود که در شعر فارسی به صورت گسترده به این موضوع و آسیب‌شناسی مسائل پیرامون آن پرداخت. البته این موضوع در ادبیات کهن ما نیز با کثرت بسیار موجود است که مطمئناً کتاب «شاهدبازی در ادبیات فارسی» نوشته «دکتر سیروس شمیس» اثری کامل و تقریباً دقیق برای مطالعه این وضعیت در ادبیات کلاسیک می‌باشد. اما در این مختصر می‌خواهم به جنبه‌های دیگری از این قضیه و بیشتر به وضعیت غزل امروز و نیازها و انحراف‌ها بپردازم:

ما در بحث حقوق زن در اسلام می‌خوانیم که حقوق مشابه برای انسان‌های نامشابه عین ظلم می‌باشد و تساوی به معنای درک نیازهای متفاوت و پاسخ به آنها می‌باشد و از آنجا که زن و مرد ساختار فیزیولوژیک و روانی متفاوت دارند پس باید حقوقی متفاوت داشته باشند! این استدلال ظاهراً درست به نظر می‌رسد اما متأسفانه وقتی مثل هر قانون دیگر می‌خواهیم آن را تعمیم دهیم با مشکل روبرو می‌شود این موضوع واضح است که همجنس‌گرایان واقعی یعنی هموسکسوال‌ها و بای سکسوال‌ها (کسانی که به هر دو جنس تمایل دارند) تفاوت‌های واضح روانی و جسمی (در بعضی اوقات به صورت مشهود و گاهی به صورت نامشهود و تفاوت‌های هورمونی و هیپوتالاموسی) با مردمان هتروسکسوال دارند پس نیازهای متفاوتی دارند پس طبق استدلال بالا مجبور کردن آنها به قواعد زندگی هتروسکسوال‌ها عین ظلم است!

اگر در جواب ، پاسخ قدیمی «بقای نسل انسان» داده شود می توان از دو راه پاسخ داد:

ابتدا آنکه در جامعه امروز و مخصوصاً در کشورهای جهان سوم، رشد بالای جمعیت اصلاً جنبه منفی دارد و ما خود در میهن مان شاهد بعضی پیامدهای آن هستیم! و دیگر آنکه با توجه به آنکه همجنسبازان واقعی درصد پایینی از جامعه را (حدود 5 تا حداکثر 10 درصد) تشکیل می دهند اثر چندانی بر رشد جمعیت کشور ندارند و در ضمن در کشورهای مثل انگلیس همجنس گرایان زن از اسپرم های اهدایی استفاده می کنند و مردها نیز می توانند سرپرستی کودکان بی سرپرست را برعهده بگیرند. البته اینجا باید حساب یکسری بیمار و منحرف جنسی را که در ایران فقط به رابطه جنسی و تخلیه عقده های خویش فکر می کنند و با توجه به محدودیت های خانواده و جامعه به سراغ همجنس خویش می روند کنار گذاشت یا مشکلات روحی را که باعث می شوند افراد از جنس مخالف سرخورده شوند و آرامش را در همجنس جستجو کنند باید جدا کرد و هر دو این سوژه ها را به روانپزشک ارجاع داد.

اما آیا حتی من و قشر روشنفکری که با این مسأله کنار آمده اند خود در برخورد هایشان توانسته اند پیش فرضهای خویش را به طور کامل کنار بگذارند و اگر در نزدیکانشان چنین مسأله ای به وجود بیاید آیا در مقابل آن موضع نخواهند گرفت؟! آیا ما هنوز توانسته ایم درک کنیم که رابطه جنسی امری دوطرفه می باشد و دادن لقب هایی مثل فاعل و مفعول تنها اموری نسبی ست که دارای هیچگونه ارزش گذاری نمی باشد؟! از این بحث می گذریم تا سریع تر به مبحث غزل پست مدرن بپردازیم:

در شعر گذشته به طور واضح همجنس گرایی وجود دارد که البته این دقیقاً به بازتاب وضعیت جامعه در شعر برمی گردد نمونه های کاملی در شعر حافظ و سعدی وجود دارد که تا وحشی بافقی و ایرج میرزا و براهنی می رسد! حتی وقتی در زندگی محتشم کاشانی یا حتی عده زیادی از عرفا کنکاش می کنیم این مسأله دیده می شود جالب آنکه پاره ای از دوستان که کاراکترها و موضوع همجنس خواهی را در شعر امروز زیر سؤال می برند و در مقابل آن موضع های آنچنانی می گیرند شعرهای حافظ و سعدی را با آن اشاره های صریح می خوانند و لذت می برند و از آن طرف می گویند: « دوستان شرح پریشانی من گوش کنید » که ماجرایش مشخص است! و از طرفی دیگر حکایات سلطان محمود و ایاز را بازگو می کنند...

البته شاید از دیدگاه اینها همجنس گرایی در ادبیات قدیم کار پسندیده ایست و در ادبیات امروز ناپسند!!!

البته در واقع نباید این توجه به همجنسگرایی در ادبیات کلاسیک را به دفاع از حقوق اقلیت ها و افراد خاص نظیر آنچه امروز در تفکر پسامدرن مطرح است تعمیم داد. (یعنی دفاع از حقوق زنان، سیاه پوستان و رنگین پوستان، همجنس گرایان ...) بلکه شاید این اشارات و عشق بی ملاحظه این عرفا و شاعران به نوجوانان را باید قسمتی از دنیای آن روزگار دانست و این حرکات نه برخلاف norm اجتماع بلکه در راستای آن (حکومت ترکان غزنوی و اشاعه شاهدبازی) صورت پذیرفته است.

البته «غزل پست مدرن» نمی خواهد بر این عمل صحه بگذارد یا آن را رد کند و اصلاً کار ما ارزشگذاری جزءگرا نیست. (هرچند بسیاری از متفکران پسامدرن در این زمینه آرا و تألیفاتی دارند و حتی بعضی از آنها نظیر فوکو و کریستوا همجنس گرا بوده اند) بلکه بیشتر به تحلیل و روانکاوی آن و همچنین بررسی این وضعیت نه چندان نادر در برخورد با اجتماع مدرن می پردازیم. یعنی همانگونه که ممکن است کاراکتر «شبه روایت» یکی از تیپ های قاتل، عاشق یا وسواسی باشد می تواند «همجنس گرا» هم باشد. ما نمی خواهیم چیزی را تأیید یا تکذیب کنیم فقط می خواهیم شعر بازتابی مستقیم یا غیر مستقیم از بیرون و جامعه باشد نه انتخابی آگاهانه! (لااقل می خواهیم انتخابی آگاهانه از ناآگاهانه ها باشیم) در غزل پست مدرن عشق به همجنس گرا هم نوعی از عشق است که اتفاقاً چون در تعارض با اراده معطوف به جمع و جامعه قرار می گیرد و به نوعی فردیت شخص را در مقابل یکسان سازی جمعی حفظ می کند قابل بررسی می باشد همچنین استفاده از آن با برخوردی غیرانتخابی با هر نوع اقلیت در شعر به نوعی هرگونه فراروایت را زیر سؤال می برد.

البته ممکن است این عشق به همجنس در شعر با برخورد جامعه روبرو شود یا حتی اصلاً در شعر به وضوح مشهود نباشد. در نظر بگیرید در يك شبه روایت و برشی از زندگی (مجازی یا حقیقی) که ارائه می دهد ممکن است فقط نشانه هایی از همجنس خواهی کاراکتر ببینیم و اصلاً با هیچ عمل یا اشاره جنسی روبرو نباشیم و فقط بتوانیم با استفاده از نمادها و رمزگشایی آنها با کمک کلیدها به همجنس گرا بودن او پی ببریم و به ریشه یابی جامعه شناسیک و روانشناسیک آن دست بزنیم حتی ممکن است خود کاراکتر مثل خیلی از انسان ها این بخش از وجود خویش را سرکوب کرده باشد و از این تمایل خویش به درستی آگاه نباشد و این تمایلات به صورت های دیگری بروز بیابد که از مهمترین نشانه های آن می توان رابطه



جنسی ناموفق با جنس مخالف، نفرت از اعضا، نشانه های ثانویه جنسی، روابط خواهرانه و برادرانه با وابستگی های شدید و... دانست، حتی خود من در یکی از شعرهای مجموعه « فرشته ها خودکشی کردند » قاتلی از جامعه طرد شده را توصیف کرده ام که در شعر نشانه های کمرنگی از این ویژگی او بروز پیدا می کند و خواننده سطحی نگر ممکن است حتی يك نشانه هم نیابد!

یا در مجموعه « پرنده کوچولو نه پرنده بود نه کوچولو» چند تن از شخصیت های متعدد اشعار که اتفاقاً به گونه ای تعمدی در چند غزل مشترکند و حتی ردّ بعضی از آنها را می شود در کتاب های گذشته ی شاعر پیدا کرد تمایلات همجنس گرایانه دارند! همانگونه که کاراکترهایی نظیر دیوانه (روانپزش) و... نیز به علت جذابیت های خاصی که دارند (عصیان در مقابل نظر جمع) با وجود اقلیت بودن در جامعه در غزل ها وجود دارند! با هم نمونه ای از این اشعار را مرور می کنیم:

اینجاست ابتدای تو، آنجاست انتهایش

دارد کسی به مغز مرا می کند یواش

يك روسری و مانتوی ... هی زنگ می زند

از راه می رسند ترا چند تا لواش

گلدان بی شکسته، گل قهوه ای تو

باران زنگ خورده، تقلاي آبپاش!

«اسما» کنار تلویزیون محو می شود

افتاده است دست من از تو به ارتعاش

- «هی آمنه! بدو تلفن رو جواب بده»

می پیچد از توالت، بوی قشنگ شاش

در روزنامه غرق نشو، شام حاضرست

اینجور مثل مرد شدن عاشقم نباش

: «اسما منو بغل بکن از اینهمه دروغ

اسما منو بغل بکن از...کاش...کاش...کاش...»

يك دامن سیاه، تو، يك تاپ، عکس من

عکس تو، يك مداد، من و پاك كن، تراش

«هی آمنه! آخه چی شده؟! ما دو تا مگه...»

يك مشت حرف و واژه ی در حال اغتشاش

غم، شام، درس، لب، سریال جدید، خواب

و چیزهای بی هیجانی از این قماش

□□□

تصویر شب، دو دختر غمگین میان هم

تصویر بی تفاوت يك آسمانخراش!

در این شعر و شعرهایی از این قبیل که مقوله ی همجنس گرایی در آنها پررنگ می شود معمولاً با چند ویژگی مهم روبرو هستیم که با هم به مرور آنها می پردازیم:

1- عدم قضاوت: غزل پست مدرن نمی خواهد قضاوتی درباره این تمایل داشته باشد فقط بازتاب دهنده ی کنش ها و رفتارها می باشد. صفت هایی مثل خوب یا بد در دنیای نسبی امروز جایی ندارند.

2- بررسی روان شناختی: غزل پست مدرن به بررسی علل این گرایش و آسیب هایی که فرد در معرض آنها قرار دارد در فضای همان اثر می پردازد.

3- مسائل جامعه شناختی: نگاه جامعه و نوع طرد و حضور در این نوع از اشعار بررسی می شود. (فرد در مقابل جامعه)

4- شخصیت پردازی خاکستری: در غزل پست مدرن نه قرار است به تقدیس همجنس گرایان بپردازیم و بخواهیم از حقوق تضییع شده ی آنها فریاد برآوریم نه قرار است او را به عنوان يك بیمار و منحرف جنسی مورد حمله قرار دهیم. بهترین روش دفاع از همجنس گرایان برخورد عادی با آنها در مقام يك انسان می باشد.

این چهارگزینه که در شعر نامبرده نیز دیده می شد به همراه صنایع و قواعد شعری و خلاقیت های شاعرانه می تواند غزل پست مدرن را به محلی مناسب برای حضور صدای اقلیت های جامعه مثل فمینیست ها، همجنس گرایان و... بدل کند. مطمئنا اگر شعری از 4 قاعده بالا تخطی کند به نوعی دیدگاه مدرن را نسبت به همجنس گرایی اتخاذ کرده که اثر تخریبی آن از فوایدش بیشتر است.

طبق شواهد در حدود هشتاد کشور دنیا همچون هند یا مالزی همجنسگرایی از نظر قانونی ممنوع است. در دوازده کشور، مجازات های سنگینی برای همجنسگرایان بعنوان مجرم وجود دارد همانند ایران یا عربستان سعودی. در برخی دیگر مانند برزیل این پدیده جنایت به حساب نمی رود اما شکنجه، ارباب یا تهدید به قتل در قبال همجنس خواهان وجود دارد. شاید صدای ادبیات با توجه به تأثیرگذاری اش بر روی عوام و همچنین قابلیت های جهانی اش بتواند اندکی از فشارهای موجود بکاهد. مطمئنا بازتاب وضعیت همجنسگرایان در هنر جز آگاهی دادن به جامعه می تواند مرهمی باشد بر زخم های قشری که خود را سانسور شده و پاک شده از همه ی رسانه ها و هنرهای موجود می بیند. غزل پست مدرن در راستای تعهدی که به انسان و ارزش های انسانی احساس می کند تلاش دارد گامی کوچک در این راه بردارد.

هر گاه بحث از مشکلات دنیای همجنسگرایان ایران می شود مواردی چون نظام حاکم، مذهب، فرهنگ حاکم بر اجتماع، نا آشنایی مردم با همجنسگرایی، حضور مردم همجنسگرا ستیز، و معضلاتی از این دست به میان می آید اما یکی از رنج های نهفته و بی صدایی که برای جامعه ی همجنسگرا به یک سرطان ریشه دار و غیر قابل علاج تبدیل شده معضل دگرجنسگرایان همجنسباز می باشد که کارشان تجاوز جنسی، روحی، اخلاقی و اجتماعی و تحقیر نسبت به همجنسگرایان است.

زندگی در جوامع بسته با فرهنگ های به غایت سنتی، وجود حکومت های ایدئولوژیک و از همه مهمتر بحث لاینحل مذاهب و دستورات مذهبی که حتی برای نوع توالد رفتن هم روش ارائه داده است خواسته و نا خواسته مردم را با تابوهای گوناگون جنسی، فرهنگی، اعتقادی رشد می دهد. این عدم، موجب می شود نیازهای جسمی فکری و روانی مردم که باید از راه منطقی و طبیعی ارضا شود به دلیل بسته بودن هوای جامعه از هر نظر و نبود آزادی های بر حق انسانی و نداشتن اندیشه تبدیل به غده هایی شود که انسان را به جای سوق دادن به اخلاقیات و انسانیت تبدیل به موجود جرم خیزو منحرفی کند که بزرگان جوامع در حل آن می مانند و به جایی می رسند که عملا اعتراف به ناتوانی در حل آن می کنند.

بی ارزشی و بی بند و باری و فحشای مطلق در روابط بین دختران و پسران، خیانت همسران به یکدیگر، فحشا در خانوادگی، پدیده ی تلخ عشق های مثلثی بین زوجین جوان و حتی پدران و مادران، زنا با محارم و البته کهنه داستان تلخ همجنس بازی دگرجنس گرایان همجنسباز بخشی از آن مصائب است. مصائبی که مستقیما ریشه درنوع حکومت، مذهب مردم، فرهنگ مریض حاکم بر جامعه، سرخوردگی های فردی و اجتماعی، مشکلات اقتصادی، نبود آزادی های مناسب، نبود آموزش از سوی نهادهای آگاه و دهها موارد دیگر دارد که این ناهنجاری ها ازعوامل بروز این گونه آسیب های خطرناک اجتماعی هستند. با نگاهی اجمالی به روابط بین دختران و پسران می توان فهمید دگرجنسگرایان که مدعی جنس و گرایش برتر نسبت به هموعان همجنسگرای خود هستند تا به چه اندازه در فساد اخلاقی روانی و صد البته جنسی گرفتار شده اند. زوج جوانی که در اوج دوران نامزدی و اوایل ازدواج در دام معشوقه های جدید و نورسیده گرفتار می شوند، زنانی که به ده ها دلیل شبانه روز به تجارت سکس مشغول هستند، پدرانی که با زنا با زن های صیغه ای خود را فریب می دهند که ما حرام و خلاف شرع نمی کنیم، و جوانان دگرجنسگرایی که به خاطر نبود ذره ای آزادی روحی و جسمی مجبور می شوند به همجنسگرایان روی آورده و همجنسبازی کنند همه و همه از آن رنج هاست.

کشورهای سنتی و عقب مانده ای مانند ایران و ده ها کشوردر خاورمیانه که حکومت های مثلا دینی و معنویت سالار و چماق دارهستند، و چون حکومت های مذهبی که بر پایه ی دخالت های مذاهب در خصوصی ترین جنبه های زندگی مردم بنا شده اند نمی توانند جواب گوی نیازهای فکری، جنسی و باورها و اندیشه ها و اعتقاد های مردمی باشند همین ناتوانی در اداره مردم از حکومت های مذهبی حکومت های جنسیت ستیز و سرکوب گر می سازد. مردم و دولتی که خشک دختران و پسران را بو می کنند تا مبدا شب هنگام خود را خیس کرده باشند چگونه می توانند مدعی پاکي و عدم انحراف جنسی خود و جوانان شان باشند. درحالیکه يك پسر دگرجنسگرا برای يك دوستی ساده با دختری همسن خودش باید از خان هایی چون پدر و مادر، دوستان، همسایه ها، مدارس، دانشکده ها و صد البته نیرو های ارادل و اوپاش دولتی بگذرد تا بتواند در جایی با ترس و وحشت با غیر همجنسی که با آن نیاز عاطفی روحی و حتما جنسی دارد برسد و بتواند با وی رابطه ای برقرارکند. در این چنین شرایطی چه تضمینی وجود دارد که این نوجوان تازه عاشق که از آنچه که دوست دارد و به آن نیاز دارد به شدت محروم شده و می شود به دام انحرافات چون بچه بازی و همجنس بازی و حتی حیوان خواهی نیفتد.

بسیارند خانواده هایی که فقط برای حفظ محارم بین دختران و پسران و مبدا اینکه آنها در جایی با هم دوست شوند جوانان شان را به شدت از هم سوا می کنند و ناخواسته از دختران و پسران برای هم بت هایی می سازند که حرص و ولع آنها برای دست یازیدن به هم در برخی موارد سر به رسوایی می زند. این است فداست پوشالی و خود فریبانه ی خانواده های شیعه مذهب ما ایرانی ها که درخیال خود سرکوب ساده ترین نیازهای بچه های مان ازسوی خود ما، و صد البته حکومت حاکم، فرزندانمان را ازگزند انحرافات مصون می دارد دریغا که نمی دانیم سرکوب و منع جوانان آنها

را به طغیان می کشاند، طغیانی که در بسیاری موارد برای يك سक्स ساده و یا دوستی خیابانی، جوان یا جوان هایی یا حتی خانواده ای را به خاك سیاه می نشاند. طبیعی است فرد دگرجنس گرایی که ازهر سو از جنس مخالفش بازداشته می شود، داشتن رابطه ای ساده و دوستانه و جنسی برایش به عقده ای تبدیل می شود و زمانی که سرخوردگی های به ویژه جنسی فرد را تحت فشار بگذارد نا خواسته و علیرغم میل درونی به طرف همجنس خود کشیده می شود و رابطه ای شروع می شود که نه بر پایه ی نیازهای فکری و درونی بلکه تنها از روی ناچاری دست به دامان همجنسگرایان می شوند. به قول حضرت حافظ :

چون بالش زر نیست بسازیم به خشتی

دوستی می گفت، مدتی پیش از طریق اینترنت با یکی از همشهری هایم که ادعای همجنسگرا بودن داشت آشنا شدم. پس از مدتی با او قرار گذاشتم و به ظاهر دوست شدیم. از همان اول فهمیدم که او مانند من نیست چرا که حداقل می دانستم یک پسر همجنسگرا دارای چه روحیاتی و حتی چه نوع صحبت کردنی است، اما باز هم دل خود را فریب می دادم که نه این طور نیست، همه که مانند من نیستند و به خود می قبولاندم که او همجنسگراست از این رو روابطی را با وی شروع کردم که از همان آغاز چیزی جز سक्स نبود آن هم نه یک سक्स با رابطه ای دو طرفه، بلکه سکسی بود که نه او می توانست لذت کافی جنسی و روحی ببرد و نه من. همه رابطه من و آن استریت همجنس باز سه بار بیشتر نبود در آخرین دیدارمان به من گفت که این کار ما فساد و هرزگی است من برای تفریح و تجربه جدید گی سक्स داشته ام و دیگر این کار را نمی کنم تو هم برو ورزش کن و سعی کن دوست دختری پیدا کنی. اگر بدانی سक्स زن چقدر لذت بخش است هیچ وقت با پسر سक्स نمی کنی، امیدوارم روزی در جایی تو را ببینم که دیگر گرفتار این فساد نباشی. امروز از آخرین دیدار ما سه سال می گذرد در این سه سال دو بار او را دیده ام که دست همسرش را گرفته بود و تا من را دید سرش را پایین انداخت. کاش می دانستم دگرجنسگرایان همجنسباز که آشکارا به من و ما تجاوز جنسی اخلاقی و اجتماعی می کنند جرات آن را دارند به همسرشان بگویند زمانی من به آن پسر که از کنارمان رد شد تجاوز کردم؟ آیا می توانند به همسرشان بگویند ما زمانی همجنسبازی کرده ایم ما همجنس باز هستیم؟

هرگاه در محفلی نامی از واژه همجنسباز یا عمل همجنس بازی برده می شود در وهله اول چون هیچ گاه ندانسته و نمی دانند همجنسگرا و همجنسباز را یکی تلقی کرده و برای این دو تفاوتی قائل نمی شوند. در این صورت است که اذهان تنها به سوی عده ای خاص گرایش پیدا می کنند. در خیال مردم همجنس گرایان عده ای هستند که جدا از جامعه آنها هستند. افرادی را در ذهن تصور می کنند که همگی بیمار جنسی هستند. از سر و وضع ظاهری گرفته تا حتی جنیست فیزیکی شان با بقیه توفیر دارد و این افراد تنها کارشان این است که به بچه ها تجاوز کنند یا با هر همجنسی که دیدند سक्स کنند. این چشم انداز دلنواز مردم ما به این مقوله است. کم نیستند همجنس بازانی که خود مکررا سابقه سक्स با یا به عبارت بهتر تجاوز به همجنس را داشته اند اما هرگز حاضر به پذیرش این نیستند که خود آنها همجنس باز هستند و همجنس بازان کسانی جز خود آنها نیستند. ننگ و عمل شنیع تجاوز به همجنس به حدی قبیح و بد نام است که خود همجنسبازانی که مکررا مرتکب آن می شوند و لواط و فساد برای آنها نوعی سرگرمی و عادت تبدیل شده است از پذیرش و قبول آن سربازمی زنند و هر جا نامی از همجنسگرایان برده شود اولین کسانی که شروع به تمسخر و جبهه گیری نسبت به همجنسگرایان می کنند همین دگر جنسگرایان همجنسباز هستند. دروغا که ضعف شخصیتی و البته انحراف جنسی از آنان افرادی نقاب دارمی سازد که در زیر نقاب منحرفانی جنسی و ازروی نقاب دگرجنسگرایانی متعهد و به دور از هرگونه کج رفتاری جنسی می سازد. آری سक्स اگر نه از روی گرایش ذاتی و احساسی، بلکه فقط برای تخلیه بار جنسی باشد، نشان از هرزگی و بی بند و باری جنسی است؛ مرضی که جوانان ما به آن گرفتار هستند. تولد این پدیده شوم و این انحراف جنسی تنها به دلیل فشارهای بی ارزش و بی فایده اجتماع زناکارپرور ایران نسبت به فرزندان دگر جنس گرای اش است؛ جامعه ای که می خواهد با زور و خفقان و در ناآگاهی ننگ داشتن ذهن جوانان اش ارزش های اخلاقی معنوی و سنتی و آبروی خانواده هایش را حفظ کند. این خود فریبی های عوامانه نه تنها نمی تواند جوانان دگرجنس خواه را از دست یازیدن به هم دور کند بلکه از يك پسر دگر جنس گرا که هیچ نیازی به رابطه جنسی با همجنس خود ندارد يك همجنس باز تمام عیار می سازد. این همان بلایی است که بر سر قوم لوط آمد، آنها از روی يك ماجرای ساده و هوا و هوس قومی ملعون شدند و ملت ما از روی ناچاری و عقده های جنسی، عملی که در جامعه اسلامی ما و میان مردم همیشه در صحنه و مؤمن به شدت رواج دارد و جدای از آسیب های روانی و

جسمی که به خود می زنند بزرگترین جنایت را در حق همجنسگرایان مظلوم می کنند. توهین و تجاوز به همجنسگرایان از سوی دگرجنسگرایان همجنس باز، به مراتب سخت تر و رنج آورتراز اعدام و شکنجه از سوی قانون سراسر وحشت و بی عدالت ایران است. جمعیت سر به میلیونی همجنس بازان ایران، که رقم شان بدون شك بیشتر از خود همجنسگرایان است، جمعیتی منحرف اند که شخصیت حقیری دارند و در عین اینکه بیمار جنسی، اخلاقی، و اجتماعی هستند از دلایل اصلی بد نامی و کج فهمی جامعه نسبت به همجنسگرایان نیز هستند و خود از ابزار توهین و تحقیر به همجنسگرایان به شمار می روند و البته عاملی هستند برای رواج فحشا و بیماری های جنسی.

جانان امروز ما که از روی ناچاری و در بسیاری موارد انحطاط اخلاقی و شهوت رانی به همجنسان همجنسگرای خود روی آورده و با آنها نه سکس، بلکه تجاوز جنسی می کنند و برای دست یازیدن به این تجاوز دروغ می گویند، نقاب می زنند، نقاب همجنسگرایی به صورت می زنند، پس از مدتی از این کار زده شده و به دنبال گرایش اصلی خود می روند. هستند کسان بسیاری که با داشتن سر و همسر نیز به این کار ادامه می دهند. چه خواهیم چه نخواهیم همجنس بازان امروز ما، مادران و بویژه پدران فردا می شوند؛ والدینی که هیچ گاه به یاد نخواهند داشت و برایشان غیرقابل قبول است که فردا شخص بیمار دیگری نیز حتما وجود خواهد داشت تا به فرزندان همجنسگرای آنها تجاوز و تعدی کند، چرا که از دید آنان، آنان نه همجنس باز بوده اند و نه همجنس بازی کرده اند و گوش شیطان کر پدیده ی همجنسگرایی و فرزندان همجنسگرا در میان خانواده های آنان هرگز ظهور نخواهد کرد. اگر مردم ما لحظه ای به یاد آن باشند که همجنسگرایان بخشی از جامعه و خانواده ی خود آنها هستند و تجاوز به همجنسگرایان رابطه معکوس با خودشان و فرزندانشان خواهد داشت و زمانی عزیزان آنها نیز از شر تجاوزات اخلاقی مصون نخواهند بود و شخصی چون خودشان روزی به فرزندان آنها تعرض خواهد کرد هرگز نه همجنس بازی می کردند و نه همجنسگرایان را توهین و تحقیر می نمودند.

تا به آن روز که شر ناپاک همجنسبازان از سرهمجنسگرایان کم شود راه درازی باقیست؛ راهی که در آن، جدای از نقش اساسی حکومت و رسانه ها و مراکز آموزشی، خود همجنسگرایان نقشی به غایت مهم در خویشتن داری و پرهیز از آمیزش با غیر همجنسگرایان و تنوع طلبی جنسی دارند. همجنسگرایان به یاد داشته باشند سکس با دگرجنسگرایان، نتیجه ای جز توهین و بی حرمتی برای همجنسگرایان به دنبال نخواهد داشت و لذت عشق و سکس و ارزش همجنسگرایان را تنها همجنسگرایان می دانند نه اغیاران.

در تماس های نخستینم با آلمانی ها، وقتی از تعداد زیادی از آن ها شنیدم " این غذا باب طبع من نیست" و یا " این موسیقی با سلیقه ی من سازگار نیست"، تکان نسبتا شدید و دلچسپی بر ساختمان ذهنیت زبانی ام حس کردم. در عادت زبانی من، اظهار نظر شکل دیگری داشت: " عجب غذای مزخرفی، چطوری این آلمانیا اینارو می خورن؟" یا " چه فیلم مزخرفی بود." فکر می کنم در نوع عادت زبانی بسیاری از آلمانی ها در اظهار نظر، درونی شدن تئوری نسبیت و همزمان شکل گیری فردیت شان را می توان دید.

تیتیر مقاله ی خانم یا آقای "واراند" در نشریه ی چراغ / سال چهارم، شماره ی 38، مارس 2008 / "جامعه ی متوقع و ابهام در فردیت" جذبم کرد تا بخوانمش.

عنوان مطلب جذبم کرد، چون به نظرم هم جامعه ی ایرانی (داخلی و خارجی اش) جامعه ای "متوقع" است. جامعه ی "متوقع" (یا حتا شخص متوقع) را چنین معنا کرده و یا می کنم: جامعه ای/شخصی که به ناحق، حق خود را بیش از آنی که در دست دارد و یا بدست آورده است می داند. به دیگر سخن، آنگاه آن/او را متوقع می نامم، که با سنجشم به این نتیجه برسم که او در ارزیابی نیروی جنبشی و پتانسیلی اش (بالقوه و بالفعلش) به گراف رفته است. یا حتا می توانم "متوقع" را کسی یا جامعه ای بدانم که "حق" را می خواهد، اما احساس یا انجام وظیفه را نه. خودم را هم استثنا نمی کنم. شاید خواننده ی تیزبین همین نوشته، نوشته ای که بارها و بارها از واژه ها و ساختار جمله های استبدادی پالایش کرده ام، دم خروس را از لابلایش بیاید.

مقاله چنین شروع می شود:

"اگر به رفتارهای اجتماعی و روابط عام در جامعه ی امروز ایران نگاه کنیم، برخلاف آنچه تصور می شود که جامعه رو به سوی مدرنیته ی فرهنگی و اجتماعی پیش می رود، متوجه می شویم که راهبران جامعه هر آنچه را که جامعه و زیر مجموعه های آن از آموزه های دینی و عرفی به ارث برده است را دست نخورده به نسلهای بعدی منتقل کرده و سعی دارد تا در این راستا از حداکثر پتانسیل موجود بهره برداری نماید."

می دانیم که بعد از عنوان، جمله های آغازین هر نوشته ای، مقاله یا داستان ویا غیره، مهمترین فاکتور ایجاد رابطه ی کششی اولیه بین خواننده و متن است. گیرایی اولیه باید آنچنان قوی باشد که خواننده حس کند حس کنجکاویش ارضا خواهد شد. متاسفانه زبان نوشته را از همان ابتدای مقاله همپای ادعای تیتیر نمی بینم. پیش ذهنیتیم از عنوان مطلب، همان پیش ذهنیت مبنی بر قصد نقد موضوعی اجتماعی با مجهز بودن نگارنده ی متن به ابزار کارش- متدولوژی نقد- ترک برمی دارد. بریده ی بالا را از نظر زبانی کالبدشکافی می کنم.

در اولین جمله فعل "نگاه کردن" از بین فعل های فارسی همدریف مشابه، اما نه یکسان "دیدن"، "نگریستن" و... انتخاب شده است. فکر می کنم انتخابی بجاست. چون در فعل مرکب "نگاه کردن" دقت و وسواس بیشتری از دودگر فعل یادشده نهان می بینم. پس نویسنده به جامعه "نگاه می کند"، و چون در صرف فعل از سوم شخص جمع استفاده کرده است: "نگاه کنیم"، این نگاه کردن را هم کاری تخصصی نمی داند، پس او معتقد است که در حد دقت من خواننده هم می توان با یک نگاه، به خلاف تصور رایج: < که جامعه رو به سوی مدرنیته ی فرهنگی و اجتماعی پیش می رود > رسید، و آنگاه متوجه شد< که راهبران جامعه هر آنچه را که جامعه و زیر مجموعه های آن از آموزه های دینی و عرفی به ارث برده است را دست نخورده به نسلهای بعدی منتقل کرده و سعی دارد تا در این راستا از حداکثر پتانسیل موجود بهره برداری نماید."

1. آیا به راستی من خواننده به همین سادگی، با نگاهی به رفتارهای اجتماعی و روابط عام در جامعه ی امروز ایران، می توانم متوجه ادعای نویسنده ی مقاله دال بر انتقال دست نخورده ی آموزه های دینی و عرفی ارثی، آن هم توسط راهبران جامعه به نسل های بعدی شوم؟ آیا انسان های یک جامعه ابزارهای مکانیکی هستند که بتوان آن ها را در نسل های بعدی بازتولید کرد؟

مقاله نویس خودش ادعا کرده است که تصورآحاد بزرگی از جامعه آن است که جامعه رو به سوی مدرنیته ی فرهنگی و اجتماعی پیش می رود. فکر می کنم تنها با عمل "نگاه کردن" به رفتارهای اجتماعی و روابط عام در جامعه ی امروز ایران" نمی توانم این دو بینش را به سادگی از هم تفکیک کنم. پس حدس می زرم که "نگاه کردن" کافی نیست. فکرمی کنم "بررسی" می توانست واژه ی مناسبتری از "نگاه کردن" باشد، همانطور که "واراند" در ادامه ی مطلبش همین کار "بررسی" را انجام داده است. به خوب و بد بررسی اش کاری ندارم. در اینجا خواستم به بیجا بودن کاربرد فعل "نگاه کردن" اشاره کرده باشم.

2. فکر می کنم هیچ جامعه و یا فردی نمی تواند پویا و یا دینامیک نباشد. تا آنجایی که من می دانم، زمان ایستایی ندارد و مدام در حرکت است و از همین نایستایی زمان است که هر پدیده ی اجتماعی و طبیعی تغییر و تحول را در ذاتش دارد. همین حرکت ذاتی را فیلسوف یونانی، که حالا اسمش یادم رفته است، چنین ساده فرمول بندی کرده است: < در یک رودخانه نمی توان بیش از یکبار آبتنی کرد >، حال از "واراند" می پرسم: چگونه می توان < آموزه های دینی و عرفی به ارث برده را دست نخورده به نسلهای بعدی منتقل کرد؟ > یا واراند معنای دست نخورده را نمی داند، که آن را بعید می دانم، یا مثل اکثر ما ایرانی ها بدون وسواس و دقت واژه ها را عامیانه بکارمی گیرد. البته معتقد نیستم که این وسواس و دقت به سادگی بدست می آید. فکر می کنم در ابتدا می بایست ذهن یا نوع اندیشیدن فرد یا اجتماع عادت های دیرینه اش، داوری های "دینخویانه اش"، را به نقد بکشد و آنگاه کم کم و نم نم عادت زبانی اش هم تغییر و تحول می یابد. مثل همان اظهار نظر تعداد زیادی از آلمانی ها.

به نظر من خانم یا آقای واراند تنها کسی نیست که چنین زبان کم دقت-و- وسواس را دارد. گفتاورد زیر از روشنفکری ایرانی است که سال ها در پهنه ی ادبیات ایرانی کار کرده است و در این پهنه صاحب نظر هم هست.

"در حالی که یقین دارم تنها به مدد انتقادهای صریح و بی ملاحظه می توان به روشنائی اندیشگی رسید و فکرهای قابل توسعه را تکمیل و فکرهای بی ثمر را تعطیل کرد..."

گفتاورد بالا از اسماعیل نوری علاست. به نظر من او یکی از نوادر روشنفکران خوش فکر و باسواد ایرانی است. جالب تر آن است که با همین گفتاورد بالاست که مقاله ی ایشان با عنوان "**گوهر سکولاریسم تقابل با تبعیض است**"<sup>1</sup> شروع می شود. من نمی توانم حرف های کسی را که می خواهد برای من از سکولاریسم حرف بزند، و بالاتر از آن از "سکولاریسم نو"، باور کنم، وقتی که مقاله اش را با "**یقین داشتن به تنها**" راهکار شروع می کند. سکولاریسم (گیتیان) را اینچور فهمیده ام که از آسمان و نیروی ماورای طبیعی کنده است و پدیده ها را با قانونمندی طبیعی هر آنچه که بر روی زمین جاری است می بیند و بررسی اش می کند. "یقین" از مطلقیت دینی، یعنی پیشگزاره، پُر است. در دنیایی که تئوری نسبیت سالیان سال است هرگونه یقین، حتی یقین به تئوری نسبیت را هم به چالش می کشد، چگونه می توان به اندیشه ای یقین داشت و بعد **تنها** یک راهکار را دید و پیشنهاد کرد؟ از آن بدتر چگونه می توان سکولار بود و فقط با یک راهکار، **فکری** را تعطیل کرد؟ فکر می کنم هیچ فکری تعطیل نمی شود، با همین دلیل ساده که انسان، تولیدکننده و مصرف کننده ی فکر، تعطیل نمی شود. حالا بماند که نمی دانم نوری علا **فکرهای بی ثمر** را چگونه معنا و تفسیر کرده است. فکر می کنم "فکر" می تواند ارتجاعی یا مدرن ویا غیره باشد، اما تفکیک آن به بی ثمر و با ثمر را نمی فهمم. فکر می کنم وقتی به اهمیت کاربردی تعطیل کردن فکرهای بی ثمر می برم که به یاد بیورم چگونه مستبدان تاریخ قدیم و جدید در لباس های مذهبی و شوونیستی بعضی از فکرها را بی ثمر خواندند و خواستند تعطیلش کنند. سانسور نرمترین و انسانی ترین شکل تعطیل کردن است، وگرنه با یادآوری نام هیتلر و استالین و پول پوت تنم می لرزد. خواهش می کنم این توضیح آخری را به فاشیست دانستن نوری علا از جانب من تعبیر نکنید. می خواستم به سهوهای زبانی اشاره ای کرده باشم. سهوهایی که می تواند بر زبان یا در نوشته ی روشنفکر آزادیخواهی مثل "نوری علا" هم پیدایش شود. همینطور در نوشته ی "واراند"، که به نظر من توانسته است یکی از بزرگترین آسیب های اجتماعی را ببیند، که کمتر کسی به این نوعی که او دیده، دقت کرده است.

1- <http://www.newsecularism.com/Nooriala/010408-discrimination.htm>

شاید برای بسیاری از ایرانیانی که در ایران زندگی می کنند، تمایلات همجنس خواهانه چه از نوع مردانه و چه از نوع زنانه آن معنا و مفهومی نا مانوس داشته باشد؛ بدلیل آنکه شرایط حاکم بر فضای فرهنگی و اجتماعی ایران به پشتوانه متضمنهای قانونهای آن طی سه دهه گذشته امکان بسط و ترویج این مفاهیم در بین افکار عمومی را فراهم نکرده است لذا طبیعی به نظر می رسد که بخش عمده ای از ایرانیان داخل ایران بنا به تضیقات فرهنگی و اجتماعی حاکم، حقوق همجنسگرایان ایرانی را نه تنها به رسمیت نشناسند بلکه این گرایشات می تواند تداعی کننده معنا و مفهومی غریب و بیگانه برای آنها باشد .

اما نکته حایز اهمیت دیگری که می تواند مورد توجه قرار گیرد آن است که چه بسا در ذهنیت عمومی شهروندان ایرانی تمایلات همجنس خواهانه چه از نوع مذکر (GAY) و چه از نوع مونث (LESBIAN) با این تلقی که در فرهنگ غرب متولد شده و خاستگاهی کاملاً غربی و غیر ایرانی دارد، به باور نا پذیری آن در میان افکار عمومی دامن بزند و این مسئله باری مضاعف بر دوش جامعه همجنس گرایان ایرانی در رسیدن به حقوق اجتماعی و مدنی تحمیل کند در صورتیکه پیشینه یابی معنایی و مفهومی همجنس گرایی در فرهنگ و زبان فارسی نشان می دهد که این تمایلات خاستگاهی خارجی در فرهنگ ایرانی نداشته و معنا و مفهومی درون فرهنگی نیز داشته است بنابراین گرایشات همجنس خواهانه یک معنای صرفاً وارداتی از فرهنگ غرب نیست بلکه بدلیل شرایط حاکم بر جامعه ایران طی چندین دهه این گرایشات و پیروان آنها امکان ترویج و اشاعه میانی فکری و نظری خود را نداشته اند و باورپذیری آن در افکار عمومی سیری قهقریایی را پیموده است و خود چالشی پیش روی همجنس گرایان ایرانی در رسیدن به حقوق شهروندی است.

در پیشینه یابی و معادل یابی « زن همجنس گر » در زبان فارسی با استناد به فرهنگ دهخدا به واژه های متعددی بر می خوریم که نشان از قدمت آنها در فرهنگ ایرانی است :

سه واژه در کاربرد، به معنی مجامعت زن با زن در فرهنگ دهخدا آورده شده است که آلتی واسطه برای برای برآوردن شهوت در مجامعت میان زنان بکار گرفته می شده است که این واژگان عبارتند از:

1- سَخَّاقَة

2- سَعْتَر باز

3- طَبَق زن

این سه واژه معنایی کاملاً یکسان داشته و مترادف محسوب می شوند و در معنی این سه واژه آورده شده است:

1- سَخَّاقَة:

« زن سَعْتَری، امرأة سَخَّاقَة؛ سَعْتَری: سَعْتَر باز است که زن چرمینه باز باشد، زنی که با آلت چرمین با زن دیگر مجامعت کند

سنایی از معنای کاربرد این واژه در بیت زیر آورده است:

مروزی در راه دین با دنگ رعنائی ساز

سَعْتَری از ننگ هر نامرد گردد سَعْتَری »

2- سَعْتَر باز:

« زنی را گویند که چرمینه ببندد و با زن دیگر مجامعت کند و آن چرمی است که بصورت و هیات آلت تناسل دوخته اند، زن سَخَّاقیه یا طبق زن (3) و

چون این قسم زنان چرمینه نیز می بندند بمجاز به معنی زنی که چرمینه بندد و با زن دیگر جماع کند استعمال یافته و این عمل را « سَعْتَری

کردن » خوانند و حق آن است که سَعْتَر در اصل به معنی امر مذکور است چنانکه لفظ سَعْتَر باز بر آن دلالت دارد و چون عین در فارسی

نیامده شاید زبان دیگر باشد».



خاقانی در بیت شعری آورده است:

اهل بغداد را زنان بینی

طبقات طَبَقَ زنان بینی «

با توجه به وجه معنایی این واژگان در می یابیم که به زنی اطلاق می شود که با آلتی شبیه آلت مردانه ( اِبراری مشابه DILDO ) زنی با زنی دیگر نزدیکی می کرده است در حالیکه لزبین ( LESBIAN ) در معنای غربی آن الزماً به معنی استشهائ دو زن با DILDO نیست و گرایشات متنوعی از لزبین (هم جنس گرایی زنانه ) وجود دارد که برخی بکارگیری آلت را درهمخواهی ها مورد استفاده قرار می دهند و برخی دیگر خیر. درهمین رابطه واژه DILDO دارای معادل‌های متعددی در زبان فارسی است و به صراحت قابل معادل گیری و استفاده است در جستجوی معادلی برای DILDO به واژه های زیر بر می خوریم که اینچنین معنی شده است:

1- کیر کاشی: چیزی است که در کاشان بصورت کیر سازند و زنان طَبَقَ زن بکاربرند، چیزی که به شکل آلت تناسل از چرم و جزء آن

سازند و در سفر زنان استفاده کنند.

2- چرمینه: آلتی که از چرم سازند و زنان حکه پر فرو کنند

3- چیرچنگ: ارجاع به مچاچنگ

4- حجت محکم: آلتی مصنوعی که زنان حکه بر خود فرو کنند

5- سابوره: از مترادفهای کیر کاشی

6- کیرمان: از مترادفهای کیر کاشی است

7- مچاچنگ: کیری باشد از ادیم سَعَتَرِیان دارند، آلت چرمی که زنان بدکاره استعمال کنند.

8- مسماچنگ: مسماچنگ آلتی چرمینه مانند آلت رجولیت که زنان تیز شهوت جهت دفع شهوت خود بکار برند.

بهر روی شاید معادل گیری سه واژه نامبرده شده در حالت کلی و عام منطبق با تعریف لزبین در معنای غربی آن نباشد اما در معنا، نشان از گرایشهای جنسی زنان به زنان بوده است که در فرهنگ اجتماعی قدمای ما کاربردهای معنایی خود را داشته است.

28/فروردین/87

با تشکر از دوست محترم، آقای سهند شمس اسحاقی و نظر ایشان در ذکر مدارک و شواهد سابقه ی همجنسگرایی زنان در تاریخ ایران، سردبیر نشریه ی "همجنس من" در شماره ی آینده ی چراغ توضیحی را در رد استفاده ی زنان همجنسگرا از کیرنگ و تفاوت علائق زنان همجنسگرا با زنان دوجنسگرا و دگرجنسگرا برای انتشار در اختیار چراغ قرار خواهند داد.

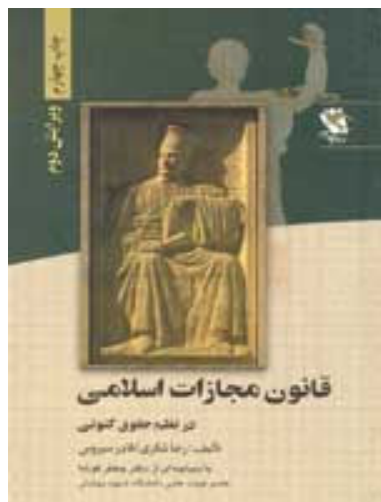
#### لواط

ماده 18-221 : لواط عبارت است از دخول آلت رجولیت به اندازه ختنه‌گاه در دبر انسان مذکر؛ هرچند مرده باشد .

ماده 19-221 : حد لواط برای فاعل در صورت عنف یا دارا بودن شرایط احصان قتل است و در صورت فقدان شرایط احصان صد ضربه تازیانه است و حد لواط برای مفعول در صورتی که بالغ و عاقل باشد و اکراه نشده باشد، قتل است.

تبصره- شرایط احصان در لواط همان شرایط احصان در زناست.

ماده 20-221 : هرگاه مردی کمتر از چهار بار اقرار به لواط نماید، به مجازات تعزیری 70 ضربه شلاق محکوم می شود.



#### تفخیز

ماده 21-221 : تفخیز عبارت است از مالیدن آلت رجولیت بین ران‌های یا الیتین انسان مذکر هر چند مرده باشد.

تبصره- دخول کمتر از ختنه گاه در حکم تفخیز است.

ماده 22-221: حد فاعل و مفعول در تفخیز صد ضربه شلاق است و فرقی میان محصن و غیر محصن و عنف و غیر عنف در مجازات نیست و طرفی که اکراه شده و یا طفل است، مجازات نمی‌شود.

تبصره- در صورتی که فاعل غیر مسلمان و مفعول مسلمان باشد، حد فاعل قتل است.

ماده 23-221: هر گاه دو یا چند مرد از روی شهوت و بدون ضرورت به صورت برهنه زیر یک پوشش قرار گیرند، به تناسب جرم و شخص مجرم به مجازات تعزیری تا 99 ضربه شلاق محکوم می‌شوند.

تبصره- هرگاه یکی از طرفین نابالغ یا مکره باشد، حکم مذکور تنها نسبت به فرد بالغ جاری است.

ماده 24-221: همجنس بازی انسان مذکر در غیر از لواط و تفخیز از قبیل تقبیل و ملامسه از روی شهوت موجب تعزیر به تناسب جرم و شخص مجرم تا 74 ضربه شلاق است.

ماده 25-221: هرگاه مردی کمتر از چهار بار اقرار به تفخیز نماید، به مجازات تعزیری 70 ضربه شلاق محکوم می شود.

#### مساحقه

ماده 26-221 : مساحقه عبارت است از اینکه انسان مؤنث، اندام تناسلی خود را به اندام تناسلی همجنس خود هر چند مرده باشد بمالد.

ماده 27-221 : حد مساحقه، صد ضربه شلاق است.

ماده 28-221 : در حد مساحقه فرقی بین فاعل و مفعول و مسلمان و غیرمسلمان نیست.

ماده 29-221 : همجنس بازی انسان مؤنث در غیر از مساحقه از قبیل تقبیل و ملامسه از روی شهوت موجب تعزیر به تناسب جرم و شخص مجرم تا 74 ضربه شلاق است.

ماده 30-221 : هر گاه دو یا چند زن از روی شهوت و بدون ضرورت به صورت برهنه زیر یک پوشش قرار گیرند، به مجازات تعزیری به تناسب جرم

و شخص مجرم تا 99 ضربه شلاق محکوم می‌شوند و در صورت تکرار تعزیر، در مرتبه سوم و بالاتر به یک صد ضربه شلاق به عنوان حد محکوم خواهند

تبصره- هرگاه یکی از طرفین نابالغ یا مکره باشد، حکم مذکور نسبت به نابالغ و مکره جاری نیست.

ماده 31-221 : در صورت عدم قیام ادله اثباتی بر جرایم حدی این فصل و انکار متهم به جز در موارد احتمال ارتکاب با عنف، آزار، ربایش یا اغفال و اکراه هرگونه تحقیق و تفحص و کنکاش جهت کشف امور پنهان و مستور از انظار ممنوع است .

### مبحث دوم: قوادی

ماده 1-222 : قوادی عبارت است از به هم رساندن دو یا چند نفر برای زنا یا لواط مشروط بر این‌که زنا یا لواط تحقق یابد. تبصره- در قوادی تکرار عمل شرط نیست.

ماده 2-222 : حد قوادی برای مرد 75 ضربه شلاق و تبعید از سه ماه تا يك سال و برای زن فقط 75 ضربه شلاق است.

ماده 3-222: در صورتی که کسی دو یا چند نابالغ را برای زنا یا لواط به هم برساند، موجب حد نیست؛ اما به مجازات تعزیری به تناسب جرم و شخص مجرم تا 74 ضربه شلاق محکوم می شود.

ماده 4-222: هر گاه کسی محلی را برای به هم رساندن افراد و برقراری ارتباط نامشروع میان آنها تشکیل دهد، علاوه بر مجازات قوادی در صورت تحقق شرایط آن، به مجازات حبس تعزیری به تناسب جرم و مجرم از یک سال تا دو سال محکوم می‌گردد.

### مبحث سوم: قذف

ماده 1-223 : قذف عبارت است از نسبت دادن زنا یا لواط به شخص دیگر؛ هرچند مرده باشد.

ماده 2-223: هرگاه کسی غیر از زنا یا لواط امر حرام دیگری را مانند رابطه نامشروع و مساحقه که به موجب قانون جرم محسوب می‌شود به دیگری نسبت دهد به مجازات تعزیری به تناسب جرم و شخص مجرم تا 74 ضربه شلاق محکوم می شود.

ماده 3-223 : قذف باید روشن و بدون ابهام بوده و نسبت دهنده به معنای لفظ آگاه بوده و قصد انتساب داشته باشد؛ گرچه مقذوف یا مخاطب در حین قذف از مفاد آن آگاه نباشد.

تبصره - قذف علاوه بر لفظ با نوشتن هرچند به شیوه الکترونیکی نیز تحقق می‌یابد.

ماده 4-223 : هرگاه کسی به فرزند مشروع خود بگوید تو فرزند من نیستی قذف او محسوب نمی شود. همچنین اگر کسی به فرزند مشروع دیگری بگوید تو فرزند او نیستی پدر را قذف کرده است نه پسر را.

تبصره- در مورد ماده مذکور هر گاه فرینه‌ای در بین باشد که منظور قذف نیست، حد ثابت نمی‌شود.

ماده 5-223 : هر گاه کسی به شخصی بگوید که تو با فلان زن زنا کرده‌ای یا با فلان مرد لواط نموده‌ای، فقط نسبت به مخاطب قذف بوده نه نسبت به فرد دیگر و گوینده محکوم به حد قذف می‌شود.

ماده 6-223: هرگاه کسی به قصد نسبت دادن زنا یا لواط به دیگری الفاظی غیر از زنا یا لواط به کار ببرد که صریح در انتساب زنا یا لواط به افرادی از قبیل همسر، پدر، مادر، خواهر یا برادر مخاطب باشد، نسبت به کسی که زنا یا لواط را به او نسبت داده محکوم به حد قذف می‌شود و در خصوص مخاطب که به علت این انتساب اذیت شده باشد، مرتکب به تناسب جرم و شخص مجرم به مجازات تعزیری تا 74 ضربه شلاق محکوم می‌گردد.

ماده 7-223: هر دشنام یا نسبتی که باعث اذیت شنونده شود و دلالت بر قذف نکند مانند این‌که کسی به زنش بگوید تو باکره نبودی مرتکب به تناسب جرم و شخص مجرم به مجازات تعزیری تا 74 ضربه شلاق محکوم می‌شود.

ماده 8-223 : حد قذف هشتاد ضربه شلاق است.

ماده 9-223 : هرگاه کسی زنا یا لواطی که موجب حد نیست مانند زنا یا لواط در حال اکراه یا عدم بلوغ را به کسی نسبت دهد موجب حد نخواهد شد و نسبت دهنده به تناسب جرم انجام شده و شخص مجرم به مجازات تعزیری تا 74 ضربه شلاق محکوم می‌شود.

ماده 10-223 : قذف در صورتی موجب حد می شود که قذف شونده در هنگام قذف بالغ، عاقل، مسلمان، معین و غیر متظاهر به زنا یا لواط باشد.

تبصره يك- هرگاه قذف شونده، نابالغ، مجنون، كافر يا غير معين باشد، قذف‌كننده به مجازات تعزيري به تناسب جرم و شخص مجرم تا 74 ضربه شلاق محكوم مي‌شود؛ اما قذف متظاهر به زنا يا لواط مجازات ندارد.

تبصره دو- قذف كسي كه متظاهر به زنا يا لواط است و نسبت به آنچه كه متظاهر به آن نيست موجب حد مي‌باشد. مثل نسبت دادن لواط به كسي كه متظاهر به زنا باشد.

ماده 11-223: نسبت دادن زنا يا لواط به كسي كه به خاطر همان زنا يا لواط محكوم به حد شده قبل از توبه مقذوف مجازات ندارد؛ ولي پس از توبه وي، موجب حد است.

ماده 12-223: قذف از حقوق الناس است و پس از شكايه قذف شونده و اثبات حد اجراي آن نيز منوط به مطالبه اوست و در صورت عفو ساقط مي‌شود.

ماده 13-2: هرگاه شخصي چند نفر را به‌طور جداگانه قذف كند در برابر قذف هر يك، جداگانه حد بر او جاري مي‌شود، خواه همگي با هم شكايه كنند، خواه به‌طور جداگانه.

ماده 14-223: هرگاه شخصي چند نفر را به يك لفظ قذف نمايد، هر کدام از آنها مي‌توانند جداگانه شكايه كنند و در صورت صدور محكوميت مطالبه اجراي آن را كنند؛ اما در هر صورت بيش از يك حد بر او جاري نمي‌شود.

تبصره- حكم مواد 12-223، 13-223 و 14-226 در مورد افتراء، دشنام و قذف غير مستوجب حد نيز جاري است .

ماده 15-223: هرگاه كسي شخصي را به يك سبب يا چند سبب قبل از اجراي حد قذف نمايد فقط يك حد ثابت مي‌شود؛ اما اگر پس از اجراي حد همان قذف را تكرر نمايد حد نيز تكرر مي‌شود و اگر بگويد آنچه گفته‌ام حق بود، به مجازات تعزيري به تناسب جرم تا 74 ضربه شلاق محكوم مي‌گردد.

ماده 16-223: هرگاه پدر يا جد پدري فرزند يا نوه خود را قذف كند، به مجازات تعزيري به تناسب جرم تا 74 ضربه شلاق محكوم مي‌شود.

ماده 17-223: حد قذف اگر اجرا يا عفو نشود به همه وارثان به غير از زن و شوهر منتقل مي‌گردد و هريك از ورثه مي‌توانند آن را مطالبه كنند؛ هر چند ديگران عفو کرده باشند.

تبصره- در صورتی كه قاذف پدر يا جد پدري وارث باشد، وارث نمی‌تواند اجراي حد را مطالبه كند.

ماده 18-223: حد قذف در موارد زير ساقط مي‌شود، خواه قبل يا حين اجراي حكم باشد:

1- هر گاه مقذوف، قاذف را تصديق نمايد.

2- هر گاه آنچه كه به مقذوف نسبت داده شده است با شهادت شهود اثبات شود.

3- هرگاه قذف شونده و در صورت فوت وي ورثه او قذف كننده را عفو نمايند.

4- هرگاه مردی زنش را پس از قذف به زناي پيش از زوجيت يا زمان زوجيت لعان كند.

5- هرگاه دو نفر يكديگر را قذف كنند، خواه قذف آنها همانند و خواه مختلف باشد .

تبصره- مجازات مرتكبان در بند پنج، تعزير به تناسب جرم تا 74 ضربه شلاق است.

وبلاگ نویسان دگرباش و وبلاگ نویسان غیر دگرباش به دعوت رضا پسر بازی کردند

با تشکر از کادر خانه هنر که این گزارش را در اختیار چراغ گذاشتند

در دو سرمقاله ی آخر نشریه چراغ با صحبت از نو شدن سال،

از آشکارگری دگرباشان خواندیم و اینکه چطور در سال گذشته صدای جامعه دگرباشی به گوش ها رسیده و بی نیاز به آشکارگری شناسنامه ای، با پیگیری و با حرکت های مثبت و جمعگرا دارند در جامعه شناخته می شوند. به تأثیر مثبت و خیلی ضروری فعالان اجتماعی دگرباشان و اهمیت فعالیت های اجتماعی که چهره مثبت و همبسته و دلسوز جامعه دگرباشان را به دیگران معرفی می کنند و جای خوب خود را در میان دیگران می شناسند و به خود احترام می گذارند و لزوم احترام به خود را به دیگران در فرصت های خودساخته یادآوری می کند هم اشاره شده بود. در راستای همین فعالیت ها که سال هاست با همبستگی وبلاگ نویسان و سازمان دگرباشان و نشریه های دگرباشان شروع شده است و با انرژی پیش می رود دیدیم که در فروردین امسال رضا (پسر) یک بازی وبلاگی خیلی جالب و خاطره انگیز را آغاز کرد و با یک تصمیم بسیار مثبت و زیبا از هفت وبلاگ نویس دگرباش و غیر دگرباش دعوت کرد تا اولین وبلاگ دگرباشی که دیده اند را نام ببرند.

رضا (پسر) نوشت: **گفته بودم قصد دارم یک بازی وبلاگی راه بندازم، از اونجایی که ایام عید امسال بلاگستان به صورت گسترده ای درگیر بازی های وبلاگی شد و خوشبختانه استقبال خوبی هم از این بازی ها شد فکر می کنم لازمه ما! هم قدری به این مشترک نگاری ها پردازیم.** موضوع پیشنهادی من برای این بازی! اینه که بنویسیم اولین وبلاگ دگرباشی که دیدیم کدوم وبلاگ بوده و احساسمون (یا واکنشمون) چی بوده.

به همین راحتی! ( فکر می کنم این موضوع زیاد وقت نگیره و راحت بشه بهش پرداخت. و توضیح داد: منظورم از وبلاگ دگرباش هم وبلاگی است که یا بلاگر اون وبلاگ هم چند سگ گرا، دوچند سگ گرا، تراجند سگی (دوچند سگی) باشه و این موضوع رو روی وبلاگش نوشته باشه یا اصلا وبلاگی در این زمینه باشه.

رضا (پسر) از وب 2، یک پزشک، کمانگیر، دلبستگی های مردانه، ساقی قهرمان، میرزا کسری بختیاری، و فالش دعوت کرد تا در بازی شرکت کنند. **فالش، دکتر مزیدی (وب 2)، کمانگیر، دلبستگی های مردانه، ساقی قهرمان،** در بازی شرکت کردند. یک پزشک در بازی شرکت نکرد، و میرزا کسری بختیاری در کامنتی برای رضا (پسر) از شرکت در بازی عذر خواست.

**امیر پورشریعتی،** در کامنتی برای این پست نوشت:

اون زمانی که من با هم چند سگ گرایان از طریق اینترنت آشنا شدم هنوز چیزی با شکل و شمایل چیزی که امروز به عنوان وبلاگ شناخته میشه وجود نداشت و اون موقع مردم معمولا یک Home Page برای خودشون درست میکردند که باید با Html نوشته میشد و کار ساده ای نبود، ولی فکر کنم اولین چیزی که در بین هم چند سگ گرایان ایران مرسوم شد که یک کمی شبیه وبلاگ های امروزی بود Yahoo Clubs بود که پس از مدتی تبدیل به Yahoo Groups شد که امروز هم وجود داره. مشکلی که در مورد ایمیل وجود داره (هیچ توافق نظری درباره اینکه اولین ایمیل چه زمانی فرستاده شد وجود نداره چون سرویس های ایمیل در طول زمان تدریجا به وجود اومدن و کسی نمیتونه بگه اولین چیزی که شبیه ایمیل های امروزه بود چه بود) همین مشکل هم درباره وبلاگ وجود دارد کسی نمیتونه ادعا کنه که اولین وبلاگ در چه تاریخی پیدا شد. ولی چیزی که دربارش اطمینان دارم اینه که اولین وب سایت هم چند سگ گرایان ایرانی را که دیدم سایت Gay Iran بود، الان هم بعد از این همه سال وقتی این اسم را اینجا تایپ کردم یک چیزی در اعماق وجودم تکان خورد.

امروز جای سایتی که نقش سایت گعی ایران را بازی کنه به شدت خالی هست. اون موقع اونها حرکت بزرگی کردند ولی من امروز احساس میکنم که ما نتونستیم جانشین خوبی برای اونها باشیم.

انرژی در کامنتی برای این پست نوشت: منم میتونم پیام تو بازی؟

من هم اولین سایتی که دیدم گروه هومان و سایت گ ی ایران که قرار بود منم توش مطلب بزارم... راستش به دونه هم گذاشتم- بود بعد هم رضا نورهود و سایتش گ ی پرشیا و بعد هم سایت خود من پرشیا گ ی پاور ... اما اولین وبلاگی که خوندم وبلاگ کیوان بود که یادم نیست اون موقع اسمش چی بود

بعد هم دلبستگی ها و ابر شلوار پوش و کوپیر دایری . وای خدا میخوام بشینم و گریه کنم به یاد اون هایی که مینوشتند .. الان دیگه نیستن.... و سپس در وبلاگ خود در این بازی شرکت کرد.

**دکتر مزیدی**، در پست خود اظهار امیدواری کرد که اینترنت و محیط مجازی بهانه‌ای شود برای نزدیکتر کردن انسانها به یکدیگر؛ درك متقابل همدیگر و احترام به تفاوت‌های موجود بین انسانها. و کسی را به بازی دعوت نکرد. **کمانگیر** در پستی، عنوان بازی را تغییر داد به : نظر شما در مورد دگرباش بودن، به معنی جنسی، چیه، تغییر داد و **آزاده، محمود دستنوشته ها، وحید، حرف حساب، خورشید خانوم، آوای موج، بیست کیلومتر تا قطب و به آهستگی** را به بازی دعوت کرد که از این میان، محمد دستنوشته ها، و وحید در بازی شرکت کردند. محمود دستنوشته ها، و وحید در بازی شرکت کردند و نظرات مثبت و منطقی خود را در مورد حقوق شهروندی دگرباشان جنسی در پست خود ابراز داشتند اما کسی را به بازی دعوت نکردند.

وحید در پست خود نوشت: **حتی اگر به زعم کسانی این یک بیماری باشد (خواه در مان‌پذیر خواه لاعلاج) بسیار بدیهی است که این بیماری فرضی نمی‌تواند ناقض آزادی آنان در انجام کاری باشد که طرفینش با علم و تمایل انجام می‌ده.**

محمود در ضمن پست خود توضیح داد: همه این‌ها رو گفتم تا بگم آدم‌هایی که ازشون به عنوان دگرباش اسم برده می‌شه، انسان‌هایی هستند مثل ما بدون هیچ فرقی. تمایل جنسی انسان‌ها از نظر من نه یک نقص، نه یک بیماری که صرفاً یک مسأله شخصی که جزو حقوق و آزادی‌های فردی آدم‌ها باید دیده بشه. اگر کسی مثلاً توی قرمه‌سبزی به جای نمک، شکر بریزه و با اشتها بخوره، با وجودی که برای من و شما غیرعادی می‌آد اما اینو صرفاً به حساب تفاوت ذائقه اون آدم می‌ذاریم و نه یک نقص و بیماری، پس چرا نباید به تفاوت ذائقه جنسی انسان‌ها احترام گذاشت. نازلی کاموری، وبلاگ سبیل طلا، در پستی به برخورد کمانگیر و محمود نسبت به دگرباشی جنسی اعتراض کرد و گفت: مگر قربانتان گردم

همجنسگرایان و دو جنسگرایان و ترنس ها و هرموفرویدیت ها عجایب خلقت و ندیدنی ها هستند که شما مسابقه چه هستند و وقتی اولین بار دیدید شان چه حسی داشتید، گذاشته اید؟ مگر با یک مشت موجود از فضا آمده خارجی طرفید که با این ابتذال می خواهید بررسی شان کنید؟

**فالش** نوشت که اولین وبلاگ دگرباشی که دیده است اپسیلون گی بوده که در بالای وبلاگش نوشته بوده: **صاحب این صفحه وجود خودش را باور کرده است. از آرشام پارسی، مانی زانبار، پوریا (این بود سزای عاشقی)، امین (زندگی عشق مرگ)، هومن تهرانی، کاوه**

**(خلوتگاه)، احسان (دوریان گری)** دعوت کرد. همه کسانی که به دعوت فالش جواب دادند از یادآوری خاطرات خود در مواجهه با اولین وبلاگ های

دگرباشی ابراز شادمانی و از یادآوری نبودن بعضی از آنها دل‌تنگی کردند. **آرشام پارسی** از امیر پورشریعتی و سامان را به عنوان دگرباشان فعالی که شناخته است نام برد و کسی را به بازی دعوت نکرد. **مانی زانبار** از حمید پرنیان، باغ عدن، بارید، ابر شلوارپوش، و شب بین نام برد، و سپس تهران پاتوق را به بازی دعوت کرد. **پوریا امین** (این بود سزای عاشقی) از دریچه ای رو به کوچه خوشبختی، رضا شب بین، پاشا، و آخرین بوسه و پرواز بر فراز آشیانه فاخته نام برد، و کسی را به بازی دعوت نکرد. **امین** (زندگی عشق مرگ) از وبلاگ مردانه ها نام برد، و کسی را به بازی دعوت نکرد. **هومن تهرانی** (روز بود ماه پشت ابر بود) از اپسیلون گی نام برد و کسی را به بازی دعوت نکرد. **کاوه** (در خلوتگاه) از سایت گی ایران و

اپسیلون گی نام برد و کسی را به بازی دعوت نکرد. کاوه برای جواب به دعوت **آخرین بازمانده از نسل هم سرشت**، پست آخر خود را که یاد از قدیم ها است، در کامنتی که در وبلاگ او گذاشت، به هم سرشت تقدیم کرد. **احسان** (دوریان گری) از باغ عدن و آرامش شبانه به عنوان اولین وبلاگ هایی که دیده است نام برد، و رضا شاد را به بازی دعوت کرد.

وبلاگ **به نام خورشید** نوشت: منم می تونم پیام تو بازی؟ البته کسی دعوتم نکرده ... اما میام. و از گروه **هومان** و سایت **گی ایران** نام برد، و **وبلاگ کیوان**. و کسی را به بازی دعوت نکرد.

**دلبستگی های مردانه از اپسیلون گی** به عنوان اولین وبلاگی که دیده است نام برد و **گاهنوشت های یک ایرانی، از من بگریزد که می خورده ام امشب، این گونه رازها، و انرژی** را به بازی دعوت کرد.

این گونه رازها در پستی از رضا (پسر) تشکر کرد و نوشت که این بازی می تونه شروع خوبی باشه برای هماهنگی هر چه بیشتر دگرباشان از بلاگر و غیر بلاگر، و از **بارید شب** به عنوان اولین وبلاگ دگرباش که خواننده و مورد علاقه اش است، نام برد و کسی را به بازی دعوت نکرد. **انرژی** از **دکتر شیر محمدی** یاد کرد که او را تشویق به وبلاگ نویسی کرده و گفت اولین وبلاگ دگرباشی که دیده **اپسیلون** گی بوده است، و **راز کهنه**، یکی از این روزها، **فالش پسر**، **خاطرات و خطرات** را به بازی دعوت کرد.

**راز کهنه** از **پارسا پندار تلخ** نام برد و از او برای راهنمایی هایش تشکر کرد و کسی را به بازی دعوت نکرد.

**یکی از این روزها**، پیش از این که به بازی دعوت شود نوشت: من به این بازی دعوت نشدم یعنی هیچکس منو دعوت نکرد. من خودمو بازی می دم و میگم اولین وبلاگ که آشنا شدم وبلاگ **بهید** بود. و انرژی برایش نوشت: درود. مگه من تو رو به بازی دعوت نکردم؟

**فالش پسر** از وبلاگ رضا (پسر) به عنوان اولین وبلاگ دگرباشی که دیده نام برد.

**خاطرات و خطرات** از وبلاگ های بابک خرم آبادی و هومن تهرانی به عنوان اولین وبلاگ دگرباشی که دیده نوشت و کسی را به بازی دعوت نکرد. **ساقی قهرمان** نوشت پیش از وبلاگ های دگرباشی مجله هومان و مجله ماها را خوانده است و اولین وبلاگ دگرباشی که دیده پسری از جنس گل بوده. از پسری از جنس گل سرخ، فانی فانتاستیکا، مهدی همزاد، سعید پارسا، امیردلپازی، فرزانه مرادی (غیردگرباش)، گاهنوشت های یک لزیبن، و سپهر لنداسکیپ دعوت کرد بازی کنند.

**پسری از جنس گل سرخ** از رضا (پسر) تشکر کرد که همه ی پست های بازی را جمع کرده است و نوشت که اولین وبلاگ دگرباشی که دیده **شب سکوت کویر** بوده است. پسری کسی را به بازی دعوت نکرد. اما گفت بهترین ها را در سایت life دیده است از آنجا تصمیم به وبلاگ نویسی گرفته.

**فانی** نوشت اولین وبلاگ دگرباش، **پسری از جنس گل سرخ**، و **عشق نافرجام** بوده، و وبلاگ پسری برایش مثل یک نقطه نورانی بوده در یک فضای تاریک، و کسی را به بازی دعوت نکرد.

**مهدی همزاد** در کامنتی در وبلاگ ساقی قهرمان نوشت که اولین وبلاگ هایی که خوانده **حمید پرنیان** و **اپسیلون گی** بوده، در همان دوران که خواندنشان مثل کشف یک جزیره گنج بود.

امیر دلپازی، گاهنوشت های یک لزیبن، سپهر لند اسکیپ بازی نکردند.

**فرزانه مرادی** نوشت **اپسیلون گی** اولین وبلاگ دگرباش بوده که دیده و بعد از آن وبلاگ دوست دوجنسی، داود فریبا نام برد و از **الهام ملک پور**، **علی سطوتی**، و **سام مقدم**، و **دوست دگرباش** mehr s را به بازی دعوت کرد.

**سعید پارسا** نوشت اولین وبلاگ، وبلاگ همجنسگرا از **بهروز عزیز** بوده، "که نوشته هاش بوی تنهایی منو می داد." و از فرزاد جلالی نویسنده ی دوراهی، حمید پرنیان نویسنده حمید پرنیان، مانی نویسنده ابرشلوارپوش، مانی، سیاهه، احسان، نویسنده من ابر رنگین کمان، با تن و تنها و رضا باوفا و سینا فنچ یاد کرد، و از **آدم آهنی**، **آخرین بازمانده از نسل هم سرشت**، **پسر خسته**، **یادداشتهای روزانه یک دزد**، **یک مقال تلخکی ناب** دعوت کرد که بازی کنند.

**آخرین بازمانده از نسل ...هم سرشت** نوشت، **خودمو خوندم**، و اینا رو کرد دعوت: **خشایار**، **شروین**، **کاوه**، **سیدو**، **علی سطوتی**، **الهام ملک پور**، **امیر قاضی پور**.

**پسر خسته** از رضا و سعید تشکر کرد و از دوراهی، تهرانتو، بهروز، احسان نامی، Anoxemia، سهراب، شهرام شهرزاد، سینا فنچ، بارید، سینا پسر خدا، مهران، پسری، هومن تهرانی، مهدی همزاد، مهدی برزین، دانیال، حمید پرنیان نام برد و عهد کرد بعدها تک تک با همه اینا که گفته است حرف بزند. **پسر خسته** در پست بعدی از **سلیطه ی بزرگ** یاد کرد. کسی را به بازی دعوت نکرد.

**بارید**، یک مقال تلخکی ناب، نوشت اولین وب لاگ، **وبلاگ بهروز** بوده است: **من یک همجنسگرا هستم**. **بارید** به یاد آورد که اولین وبلاگی که لینک ها را جمع کرد "**سروش و داریوش**" بود، مربوط به سال هشتاد و یک. **بارید** خبر داد که وبلاگ قدیمی "**تناقض**" دیگر مسدود نیست و

بسیاری از وبلاگهایی که قبلا مسدود بوده اند از انسداد در آمده اند. از **سولمیت**، **امیدرضا**، **همزاد**، **شروین**، **سیدو**، **داستانک**، و **حمید پرنیان** و **پسر خدا** سنوآل کرد اولین وبلاگ همجنسگرایی (در اصل بازی، اولین وبلاگ دگرباشی بوده است و از تمام شاخه های دگرباشی یاد شده) که

**سولمیت** نوشت اولین ویلاگ های دگرباشی که خوانده است **اپسیلون**، **ران مرغ**، **من**، **ابر**، **رنگین کمان**، **ابر شلوار پوش** بودند. از مقالات با ارزش **حمید پرنیان** در روزگاری که متن علمی فارسی درباره ی "هنر" اصولا در نت وجود نداشت، گفت و از ویلاگ های **سهراب**، **باربد**، **همزاد**، **پیوا**، **شروین**، **پویا**، **تینک لاد** یاد کرد. و بعنوان یک ابتکار، همه خواننده هایی که ویلاگ ننوشته اند و یا در حال حاضر نمی نویسند را دعوت کرد که در قسمت نظرات همین پست، بازی کنند. از **رهام**، **جستجوگر عشق**، **پژف جورنال بوی**، **امیدرضا**، **حمید پرنیان**، **مایک**، **سپهر**، **پسری**، **پارسا**، **پویا**، **روزبه اتحاد**، **ایلیا** دعوت به بازی کرد.

**جورنال بوی** در کامنت همین پست نوشت اولین ویلاگ، **اپسیلون** بوده است و دو ویلاگ دیگر، یکی **سولمیت** و دیگری یکی از ویلاگ های **باربد**. **سید سوفی** در پاسخ به **دعوت آخرین بازمانده از نسل...** هم **سرشت** نوشت اولین پسر قبيله ای که خوانده است **باربد** بوده است و پس از آن از **خشایار نازنین** و **شهرام شهرزاد بزرگ و عزیز** یاد کرد و از یار قدیمی و **سهراب معجزه گر و همزاد و سینا و آدم آهنی و آلفو**، و نیز از **خود همسرشت**، کسی را به بازی دعوت نکرد.

**شروین** نوشت اولین ویلاگ، **شب بین** بوده، و از **پسر قبيله**، **همزاد**، **هزار و یک شب ناگفته ی من**، و **زندگی زیباست** نام برد و گفت بهترین ویلاگی که خوانده است **زنگوله ی پای تابوت و بعد از آن مردانه ها**، و **جورنال بوی** بوده و از هم **سرشت و آدم آهنی** نام برد.

پژ نوشت اولین ویلاگی که به خاطر می آورد ویلاگ **کوچه به کوچه** بوده. پژ کسی را به بازی دعوت نکرد اما پیشنهاد کرد که همه از سامانه های مدیریتی نظیر گوگل استفاده کنند که به روز باشند و بازی را بهتر دنبال کنند.

**علی سطوتی** نوشت، مسئله این نیست که این تجربه ای است همگانی و هر یک از ما در لحظه ای برای نخستین بار با یک ویلاگ دگرباش روبرو شده ایم؛ بلکه پرسش از ضرورت پرسشی است که مطرح شده: چرا باید پرسید که کی بوده و چه زمانی بوده؟ چنین پرسشی به خودی خود آن جهش گفتمانی را که هدف قرار داده عقیم می گذارد.

**ساقی قهرمان** در پاسخ نوشت، **تکلیف این گفتمان چه می شود؟ زنده گی اش می کنیم**. و در پست بعد **همتا و الماس خوش تراش** را به بازی دعوت کرد.

**همتا** نوشت یادش میاد اولین ویلاگ، کدوم بوده اما اولین احساسش از خوندن ویلاگ های دگرباش را، که به نوعی احساس تمام کسانی بود که در بازی شرکت کرده بودند اینطور نوشت: **با هر بار خوندن ویلاگ دگرباش ها قلم مطمئن می شد که می توئم طوری که می خوام زندگی کنم... تو نوشته های دیگران حس می کردم "وجود دارم" هر چند الان بهتر می دونم که خط و جمله ها مجازی اند ولی اولین بار که شجاعت نوشتن پیدا کرده بودم حس می کردم جزو یه خانواده بزرگ هستم. تنهایی و بغض ام کم می شد. در ضمن که می دیدم خیلی ها هستند از من دلتنگ تر ... غمگین تر ... توی قفس هایی تنگ تر ... و هویت های نا سازگاری که رشد کرده بودند و بی نهایت بیشتر از چیزی که زیر اسم **همتا** می کشیدم زجر تحمل می کنند!**

**همتا**، **تهمینه (غیر دگرباش)**، **فهیمة**، و **فریدا** را به بازی دعوت کرد.

**تهمینه** نوشت اولین بار در مورد دگرباشی در مجله چلچراغ مطلبی خوانده است و اولین ویلاگ دگرباش که دیده ویلاگ **همتا** است و سپس به مطلبی که در ویلاگ **رها** نوشته شده لینک داده است. در پستی که مطلبی از لیلا موری در مورد همجنسگرایی و اسلام است بحث های خیلی

خیلی جالبی در همین مورد به راه افتاده که خواندنی است، نمونه اش کامنت نادر از ویلاگ **تنهای داغ** :

با سلام به شما و دوستان

موضوع خوب و مهمی را برای نوشتن انتخاب کرده اید. به نظر من مسئله بین همجنسگرایان و اسلام تا چند دهه و یا حتی تا چند سال دیگر می تواند به یکی از چالش برانگیزترین مسائل پیش روی تئورسین های اسلامی باشد. افرادی که اکنون به شدت و حدت همجنسگرایان را می کوبند و محکوم می کنند شاید از این مسئله غافل باشند که همجنسگرایی یک انتخاب از سوی آنان نیست بلکه یک گزینه ذاتی درون آنهاست مانند همان چیزی که در مورد دگرجنسگرایان وجود دارد. از طرف دیگر همه ما می دانیم که دین اسلام هیچگاه با مسائل مربوط به فطرت سر ناسازگاری نداشته است و در بیشتر مواقع اصالت فرد و همچنین خانواده را مد نظر قرار داده است. به هر حال مجازات انسانهای همجنسگرایی که فقط به گزینه



خدادادی خود پاسخ می دهند از سوی کسانی که بدون مطالعه کافی آنها را با دگرجنسگراهای همجنسباز اشتباه میگیرند کار درستی نیست. من فکر میکنم تئوریسین های کنونی دین اسلام یا باید چاره ای برای این مسئله رو به رشد بیندیشند و یا اینکه شاهد فروپاشی تدریجی این بنای عظیم و کهن باشند. البته من خود همجنسگرا هستم و به دین اسلام نیز علاقه دارم و با مطالعاتی که در این زمینه داشته ام دین اسلام را مخالف همجنسگرایی نمیبینم. در آینده برخی از این دلایل را در وبلاگ خود خواهم آورد.

خانه هنر به رضا (پسر) برای این حرکت زیبا و همه گیر تبریک و خسته نباشید می گوید و به همه وبلاگ نویسان دگرباش و غیردگرباش که در این خاطره نویسی شرکت کردند هم خسته نباشید می گوید و به سهم خود از همینجا از تمام وبلاگ نویسانی که هنوز در بازی شرکت نکرده اند دعوت می کند که به جمع بازی کن ها بپیوندند و از اولین وبلاگ هایی که حس همبستگی و تنها نبودن و شوق به گفتن را در آنها زنده کردند بنویسند. **باران اشک، سرزمین آفرینش، هم آوا- مرز تازه، سنگدل، برگی بر باد، بودای سبزپوش، پسران همجنس، پیچک در پیچک عشق، تاراج، تراجنسیتی، حرفهای نگفته من به کامیار، راز نسل سوخته، هم قبیله، هزل و طنز همجنسگرایی، کوچه به کوچه، آب بابا داد، آتش عشق، من و یکی مثل من، آبتین، حرفهایی که به کسی نگفتم، فریاد یک سکوت، Gay Photo، 1.43، بیا تو، پسر تنهای خسته، عاشقانه های کوچک برای او، عشق خاموش، آغازی، پسر دریا، Tehran Boys، من گناهکارم، وارانند عزیز سردبیر ماها، مورچه، آخرین بازمانده از نسل گیلگمش، و از سپنتای عزیز سردبیر دلکده** دعوت می کنیم از اولین وبلاگ دگرباشی بنویسند.

در بازی شرکت کنین، بازی رو ادامه بدین، بازی رو جلو ببرین. هنوز خیلی حرف ها هست که از اولین وبلاگ ها گفته نشده. خیلی حرف ها هست که جدیدترها دارند که خودشون حالا اولین وبلاگ برای از خودشون جدیدترهان. همونطور که در **سرمقاله ی چراغ** هم نوشته شد و به درستی نوشته شد، فعالیت ها ی اجتماعی ما، یعنی همین همبستگی ها و راه گشایی ها و روشننگری ها که از طرفی از جانب سازمان و رسانه ها انجام میشه و از طرفی از جانب همه ما که وبلاگ ها رو زنده نگه می داریم و می نویسیم و سهم داریم تو همه پیشرفت ها و دست آوردها و پیروزی ها و همین فردایی که قراره زودتر بیاد. بازی کنیم، دوستهای وبلاگ نویس رو دعوت کنیم به بازی، به خصوص دوستای غیر دگرباشمونو دعوت کنیم به بازی؛ گاهی نظرهای خوب دارن راجع به ما، گاهی خاطره های خوب دارن از ما. بعد شاید در یک بازی دیگه ما خاطره هامون از دوستای خوب غیردگرباشمون رو نوشتیم.

تمام پست های بازی به صورت فایل پی دی اف جمع آوری شده و در لیست های لینک های خانه اضافه خواهد شد.

به خود نگاه می‌کنم

هجوم کابوس‌وار دل‌تنگی‌های روح  
پرواز عبث امیدواری‌های غریب  
هماغوشی دل‌پره‌آور شك و ترس  
گونه‌های خیس از اشك‌های کودکی‌ام  
سکوت معتادوار غوغای درون  
خستگی شیارهای تن از نامردی روزگار  
بازمانده از رویاهای تب آلود هوس  
غرق دریای بیرحم عشق  
رها شده در حجم بی وزنی زمان  
انسان  
انسان  
مرا پرورده‌اند به خشم و ناز  
مرا نامیده‌اند به نفرت و عشق

به خود می‌نگرم:

در راهم...

صبورم

امیدوارم...

تهران، شهریور 84

چگونه می‌توانم به خود آیم

به تو آیم

به بیکران پرواز دهم روحم را

نه

فرو می‌افتم

بر خاک می‌خوابم ...

آرام ...

تهران، آبان 84

سلام دوستان چراغ،

دوست نداشتنم این را بنویسم چون نه حوصله ی این کار را دارم و نه مثل خیلی ها علاقه به یادداشت و یا نقد نوشتن دارم. اما حس کردم یک جور باید این کار را انجام بدهم. سعی می کنم روان بنویسم که اذیت نشوید. معذرت می خواهم که فونت فارسی ندارم. فکر می کنم این دومین باری هست که سکسولوژی را انداختین! یکی از دلایل این که من به علاقه ی خودم نسبت به همجنس خودم افتخار می کنم و واقعا مغرور هستم این است که باور دارم احساسات همجنسگرایانه بر خلاف احساسات هتروها کمتر درگیر سکس است و بیشتر آن عشق خالص و اصیل و آن علاقه است که علاقه را به وجود می آورد نه اینکه اول از جنبه ی سکس میل یا علاقه ایجاد شود. می دانم که این باور من درست است چون راجع بهش تحقیق کرده ام. نه اینکه بخوام موضع نفی سکس در هر گونه رابطه ای را داشته باشم و بخوام به هر صورتی به گونه ای سکس داشتن را محکوم کنم. سکس داشتن یک گزینه ی انسانی است و امری کاملا طبیعی، اما باور دارم سکس و نفس عمل سکس امری مقدس همچون احساسات و علاقه و عشق نیست. اصلا قابل مقایسه با پاکی احساس نیست و معتمد عشق حقیقی، حال چه بین انسان ها و چه بین انسان و دیگر چیزی، هیچ وقت درگیر سکس نیست. به هیچ عنوان باکرگی را مقدس نمی دانم اما اگر کسی با فهم به عشق و فهم و درک درست از عشق خودش را آلوده ی لذت بی ارزش و زودگذر دنیوی نکرد مقدس است، نامش هر چه باشد.

حال با توضیحی که دادم متأسفم که نشریه ای را می خوانم که دیگر دارد به سمت سکس، سکس، سکس، می رود. اصلا این خط مشی جدیدتان درست نیست، یعنی به نظرم شأن چراغ را پایین می آورد، حال اینکه گویا سردبیر محترم هم بدش نمی آید 5، 6 صفحه ی دیگر به این قضیه اضافه کند که شاید خوانندگانش بیشتر شوند. من واقعا نمی دانم هدف از مقالات سکسولوژی چیست، اما شاید برای جذب مخاطب (خواهش می کنم بلافاصله نفی نکنید و سعی نکنید آن چیزی که تو سرتان می گذرد و می خواهید به هر قیمتی به دستش بیاورید را زود نفی کنید، سعی کنید صادق باشید).

شاید هم واقعا فکر می کنید دارید به روشی فرهنگ ارائه می کنید که صد البته خیال باطلی است و نسل جوان امروز ایران فکر می کند به علت سطح پایین تفکر و البته سررفتن حوصله در خانه، همگی فیلسوف مسائل و روابط سکسی هستند. پس قطعا نیازی به چندین و چند صفحه سکسولوژی در چراغ برایشان نیست. متأسفم، نه برای چراغ، بلکه برای خودم و به عنوان خواننده اش که شاید سطح فکری چراغ این حد است که دیگر به مسائلی که بتوانند روشنگری کنند در مورد روابط همجنس گرایان، اعتنا نمی کنند هنوز مقاله ی بسیار زیبای ساقی قهرمان در شرق را که می خوانم از آن چیز یاد می گیرم و به زیبایی احساساتی که محدود می شوند و نباید که محدود بشوند پی می برم. چرا از این جمله مقالات دیگر نمی بینیم؟ شاید فکر می کنید خوانندگان کنشش مطلب را ندارند. واقعا نمی دانم. اصلا فکر نکنید که جامعه ی همجنسگرای ایران دیگر نیازی به توضیح فلسفه و درونمایه ی روابط همجنسگرایانه ندارد، زیرا اینجا، کانادا و هلند نیست. باور کنید هنوز اینجا پدر که بفهمد دخترش یا پسرش .... به قصد کشتنش ....

ما به عنوان ایرانی، حداقل من به عنوان یک ایرانی با تمام احترام خود نسبی به سرزمینم ایران، می پذیرم و برای شمایی که می خوانید و شاید نمی دانید می گویم که سطح ارزشی فکری جوان امروز ایرانی، نه فقط جوان ایرانی، بلکه جامعه ی ایرانی بسیار پایین است. خیلی بیشتر از اینکه تصورش را نکنید. بحث در مورد برهان من در مورد مسائل مذکور، جایی در این بحث ندارد. و این بسی جای تأسف است. و حالا شما که شاید نبض کوچکی از جامعه ی همجنسگرایان ایران را در دست دارید به بحث های اصلی تر که حتی خود من هم به آنها احساس نیاز می کنم نمی پردازید. فکر می کنید چند نفر از خوانندگان چراغ قبل از تعطیلی شرق، ساقی قهرمان را می شناختند و آن مقاله را قبل از تعطیلی شرق خوانده بودند و درک کرده بودند؟ به جرأت عرض می کنم کمتر از 10%. شاید هم چون می دانید که امکان این هست که این جور مسائل درک شان آسان نیست، مقاله ی سکسولوژی یا من و IT راه می اندازید.

بینم خانم قهرمان، واقعا شما فکر می کنید این صفحه ی من و IT (با کمال احترام برای شما و نویسنده اش)، ارزش نگاه کردن هم دارد؟ اگر

داشته باشد جای آن در چراغی که واقعا وظیفه ی سنگین تر از اینها دارد، نیست. من نه با طنز مخالفم نه با آگاهی دادن در مورد روابط جنسی اما آگاهی در مورد سکسولوژی وظیفه انجمن دگرباشانه جنسی ایران است یا وبسایت آویزون دات کام؟ آیا تا وقتی من، خودم را عرض می کنم، از مقالات چراغ ارضا نشدم باید بروم صفحه ی من و IT را بخوانم؟ یعنی در کنار اصل مطلب باشند نه اینکه سایه ی آنها اصل مطلب را در خود تاریک کند. سخن کوتاه، یک کم سرتون داد بزنم: چراغ شده مسخره بازی، کار شما شده صفحه پر کردن. حداقل کاش همان سکسولوژی را خودش می نوشت نه اینکه برود کتابی از کتابخانه بگیرد و ترجمه کند و شما هم 10 صفحه به او جا بدهید. چراغ شده یادداشت بر فلان مطالب، (آخه یک مطلب در فلان سایت که اصلا ارزش جواب دادن ندارد).

مگر شما مدعی العموم هستیند یا مانیتورینگ وب- سایت با شما ست که 60 تا نقد روی هر مطلبی که هر ناکسی در مورد همجنسگراها می گوید، می دهید؟ اگر می خواهید جواب بدهید، به یک آدم حسابی بگویید عصر ایران را بشوید بگذار کنار، آن هم فقط در یک صفحه، نه اینکه از هر استان ایران یک مقاله انتخاب کنید که آن جوان احساساتی هم بردارد در مقاله ای نصف مطلب را تأیید کند نصف اش را تکذیب، که ای کاش نقد می کرد نه نفی، که آخر هم خودش نداند چه نوشته شما هم اسمش را بگذارید: یادداشتی بر ...! عصر ایران چیزی نوشته و چراغ نظر داده که نه اینطوری نیست. آخه این شد نشریه ی دگرباشان جنسی ایرانی؟ خانم سردبیر هم که واقعا دوستش دارم چندین نطق پیش از دستور بدهد در صفحه ی اول. هر دفعه هم که قصه ی شب می گذارید تو صفحه ی آخر؛ اطلاع از وضعیت دیگر دگرباشان لازم است نه این که چراغ بشود دفتر خاطرات هر کسی که از ایران می زند بیرون. منظورم این که حد هر چیزی را رعایت کنید. هم داستان بگذارید هم یادداشت و نقد اما نه 1000 صفحه. خلاصه که یک کم دکلاسه شدید و خواهش می کنم اگر 1% از حرف هایم را قبول دارید یک بازنگاری روی مطالب داشته باشید و هر چیزی را چاپ نکنید.

در آخر از همه تون از صمیم قلب تشکر می کنم باز هم می گویم نمی دانم که این متن را خواهید خواند یا نه اما من خانم قهرمان را بسیار دوست دارم و امید دارم که ایشان که زمامدار چراغ هستند کمی برای همه ی کسانی که حتی برای نصف صفحه در چراغ زحمت می کشند آرزوی خوشحالی می کنم.

از آوردن اسمم و هر گونه اطلاعات معذوم و از این بابت عذر می خواهم. باور کنید که دوست دارم از همین جا خودم را داد بزنم برای گوش های شما اما حیف که..

\*\*\*

یک مطلب را که خیلی وقت است دوست دارم بگویم اما خب حالا که بحث انتقاد باز شد می توانم بگویم این که سایت ایرکیو تم کاملا خشکی دارد. من که وارد سایت می شوم فکر می کنم وب سایت یک زندان است. یک چیزی هست به نام ترکیب رنگ و دیزاین. اگر خواستید یک کم روی سایت ایرکیو کار کنید. می دانم ممکن است یک سری مشکلاتی داشته باشید اما باور کنید خیلی می تواند تأثیر روی بیننده ها داشته باشد. با امید یک ایران آزاد و ایرانیان رنگین کمانی سر بلند.

راستی، اگر جرأت دارید این را در چراغ منتشر کنید.

شوخی کردم. این را برای شما نوشتم. خیلی خوشحال می شوم برای این نوشته یک جواب خوب از شما بشنوم، البته صد بار بیشتر اگر این جواب را ساقی قهرمان بدهد که خیلی ممنون می شوم.

اگر جایی از متن لحن توهین آمیز داشت واقعا عذر خواهی می کنم. باور کنید که روی شما تعصب دارم، چون تنها صدای ما هستید.

در شماره ی 30 نشریه ی چراغ اطلاعاتی درباره ی روند پناهندگی از طریق دفاتر کمیسریای عالی پناهندگان سازمان ملل، و به ویژه دفتر سازمان ملل در ترکیه منتشر کردیم. در طول ماه های گذشته تغییراتی در این روند به وجود آمده است.

اول اینکه تعداد پناهجویان در ترکیه به دلیل شرایط ویژه ی منطقه افزایش پیدا کرده است و این امر باعث شده است که زمان بررسی به پرونده ها طولانی تر شود. به عنوان مثال در گذشته وقتی که شخص پناهجو خود را به دفتر سازمان ملل معرفی می کرد، پس از انجام مراحل ثبت نام تاریخ مصاحبه ی قانونی او را تعیین می کردند و این تاریخ از دو هفته تا چهار ماه متغیر بود اما در حال حاضر معمولاً تاریخ های تعیین شده حدود ده ماه تا یک سال پس از ثبت نام است و در طول این مدت پناهجو می باید تمام هزینه های جاری اعم از مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت و هزینه هایی خاص مانند اقامت موقت در ترکیه و صدور کارت شناسایی را بپردازد اما پرونده ی او هنوز در جریان قرار نگرفته است. این هزینه ها کم نیستند و پناهجو باید شخصا آنها را بپردازد و کمک هزینه ای به او تعلق نخواهد گرفت. ما معمولاً به پناهجویانی که با ما تماس می گیرند پیشنهاد می کنیم که یا به اندازه ی کافی پول به همراه داشته باشند و یا اینکه سعی کنند برای سرشکن کردن هزینه هایشان با دیگر پناهجویان در ترکیه به صورت مشترک زندگی کنند. باید گفت که زندگی مشترک و داشتن چند همخانه کار ساده ای نیست و با مشکلات خیلی زیادی روبرو خواهند شد اما بهتر است شرایط را تحمل کرده و خودشان را با آن وفق دهند. به طور میانگین هزینه ی مسکن برای یک سال چهار هزار دلار می باشد که به صورت یکجا باید پرداخت شود. هزینه های خوراک، پوشاک و بهداشت نیز به صورت میانگین و در صورت مشترک زندگی کردن صد الی دویست دلار است. هزینه ی اقامت موقت در ترکیه که هر شش ماه یک بار باید پرداخت شود به همراه هزینه ی صدور کارت شناسایی تقریباً پانصد دلار خواهد بود. در صورتی که پناهجو هزینه ی اقامت خود را پرداخت نکند از خروج او جلوگیری می شود حتی اگر از طرف سازمان ملل به عنوان پناهنده پذیرفته باشد. پس از پرداخت این مبلغ می تواند ترکیه را به سمت کشور پناهنده پذیر ترک کند. نمونه هایی بوده است که پلیس از خروج افرادی که این مبلغ را نپرداخته اند جلوگیری کرده و آنها پرواز خود را از دست داده اند.

نحوه ی ورود به ترکیه برای دولت ترکیه و سازمان ملل اهمیت دارد. افرادی که قانونی و با پاسپورت از مرزهای هوایی و زمینی وارد ترکیه می شوند می بایست خود را به دفتر کمیسریای عالی پناهندگان سازمان ملل در آنکارا معرفی کنند و افرادی که به صورت غیر قانونی وارد ترکیه می شوند با ارائه ی کارت شناسایی معتبر باید در دفتر کمیسریای عالی پناهندگان سازمان ملل در شهر مرزی وان مراجعه کنند. باید در نظر داشت که افرادی که به صورت غیرقانونی وارد ترکیه می شوند باید بلافاصله به دفتر یو ان رفته و خود را به سازمان ملل معرفی کنند چون اگر نیروهای پلیس آنها را دستگیر کنند می توانند پناهجو را تحویل مرز ایران دهند. در این شرایط سازمان ملل می تواند از بازپس فرستادن این افراد جلوگیری کند اما با توجه به اینکه معمولاً پناهجویان شب به شهر وان می رسند گاهی اوقات به دلیل محدودیت های اداری نمی توان به آنها کمک کرد. بنابراین توصیه می شود صبح روز بعد بدون ائتلاف وقت خود را به سازمان ملل معرفی کنند تا بتوانند با داشتن معرف نامه ی سازمان ملل در اداره ی پلیس نیز ثبت نام کنند. اما پناهجویانی که قانونی وارد ترکیه می شوند چون دارای سه ماه ویزا می باشند با این مشکل مواجه نیستند اما بهتر است در کمتر از ده روز خود را به سازمان ملل معرفی کرده و با داشتن معرفی نامه ی پلیس، در شهر انتخابی محل اقامت خود ثبت نام کنند.

برای جلوگیری از اتفاقاتی که در سال های گذشته برای پناهجویان دگرپاش افتاده است باید این را اضافه کنیم که ترکیه کشوری است مسلمان با مردمی کاملاً متعصب. این تصور اشتباه است که در ترکیه می توانید هر طور که بخواهید لباس بپوشید و یا هر کاری که می خواهید بکنید. شاید بهتر باشد اینطور بگوییم که باید بیشتر از ایران مراقب باشید. رعایت کنید که کسی متوجه گرایش جنسی شما نشود چون در آن صورت ممکن است مورد ضرب و شتم مردم قرار بگیرید و یا اینکه همسایه هایتان با تنظیم استشهاد محلی و شکایت به شهرداری شما را از خانه ای که هزینه ی آن را هم پرداخت کرده اید بیرون کنند.

چون همدیگر را نمی بینیم اینجا می گیم.

خبرها و آگهی های خود را به آدرس [editor@irqo.net](mailto:editor@irqo.net) بفرستید.



تولدتان مبارک

بارید پیام پریسا خشایار ماهان حمید فرشاد تکین

**ماها** - مجله ی الکترونیکی همجنسگرایان ایرانی

Majaleh\_maha@yahoo.com

**دلکده** - ماهنامه ی ادبی همجنسگرایان ایرانی

delkadeh@gmail.com

**رنگین کمان** - فصلنامه ی دگرباشان ایرانی

majalehranginkaman@gmail.com

**چراغ** - نشریه ی دگرباشان جنسی ایرانی

www.cheraq.net

member@irqo.net

**همجنس من** - نشریه ی لزبین های ایرانی

hamjenseman@gmail.com

**هومان** - اولین مجله ی همجنسگرایان ایرانی (توسط سازمان ایرکیو به صورت الکترونیکی منتشر خواهد شد)

ضیافت

شماره تماس با دفتر سازمان در تورنتو – کانادا: **001-416-548-4171** (اختلاف ساعت تورنتو با تهران 7.5- است)

|                      |                     |                                  |
|----------------------|---------------------|----------------------------------|
| <b>info@irqo.net</b> | 1- روشن برهان       | <b>اعضای شورای دبیران سازمان</b> |
|                      | 2- آرشام پارسی      |                                  |
|                      | 3- صبا راوی         |                                  |
|                      | 4- نیاز سلیمی       |                                  |
|                      | 5- سام کوشا         |                                  |
|                      | 6- ساقی قهرمان      |                                  |
|                      | 7- ویکتوریا طهماسبی |                                  |

|                        |                  |
|------------------------|------------------|
| <b>roshan@irqo.net</b> | روشن برهان       |
| <b>Arsham@irqo.net</b> | آرشام پارسی      |
| <b>saba@irqo.net</b>   | صبا راوی         |
| <b>niaz@irqo.net</b>   | نیاز سلیمی       |
| <b>sam@irqo.net</b>    | سام کوشا         |
| <b>Saghi@irqo.net</b>  | ساقی قهرمان      |
| <b>Vicky@irqo.net</b>  | ویکتوریا طهماسبی |